ترکیب ساختن روشنایی

سرخ

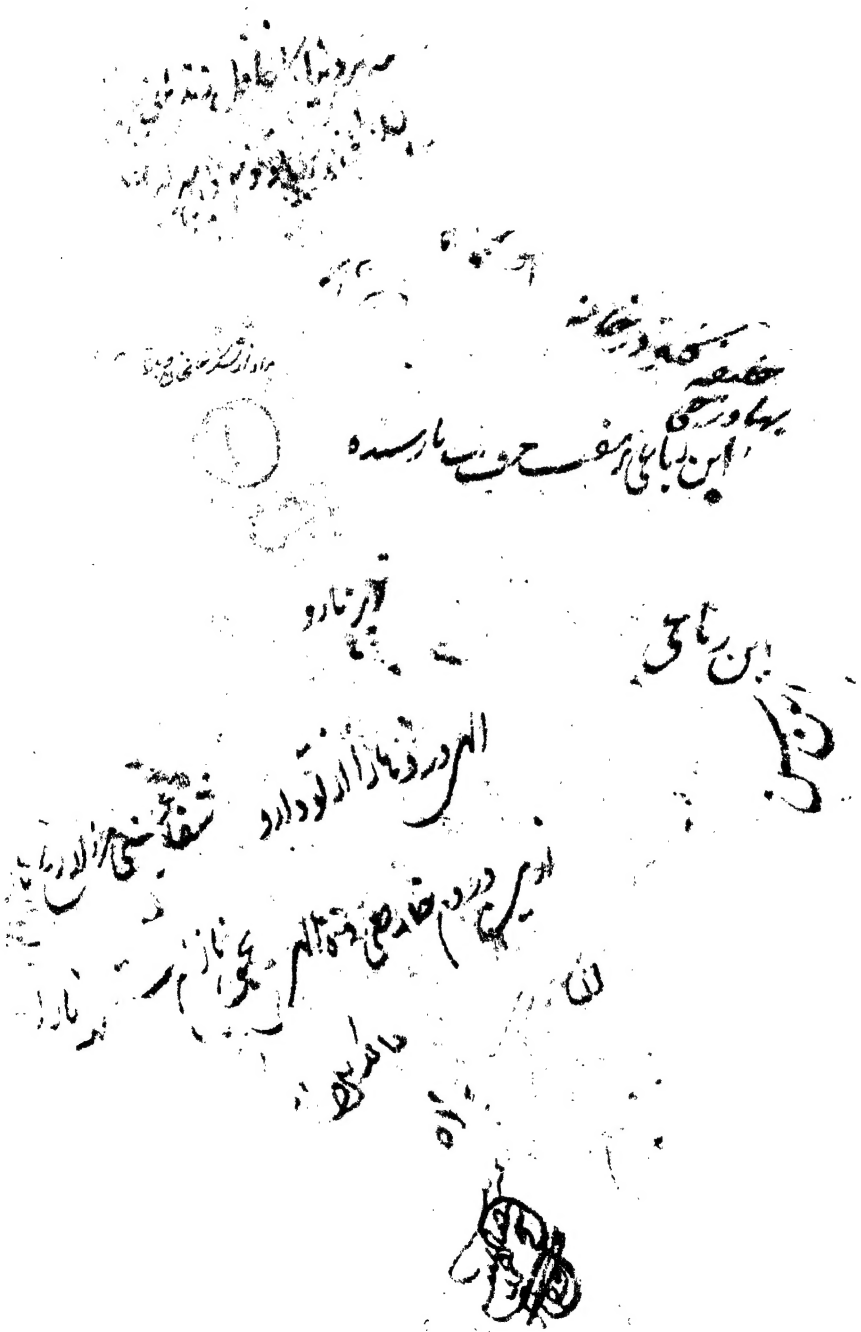

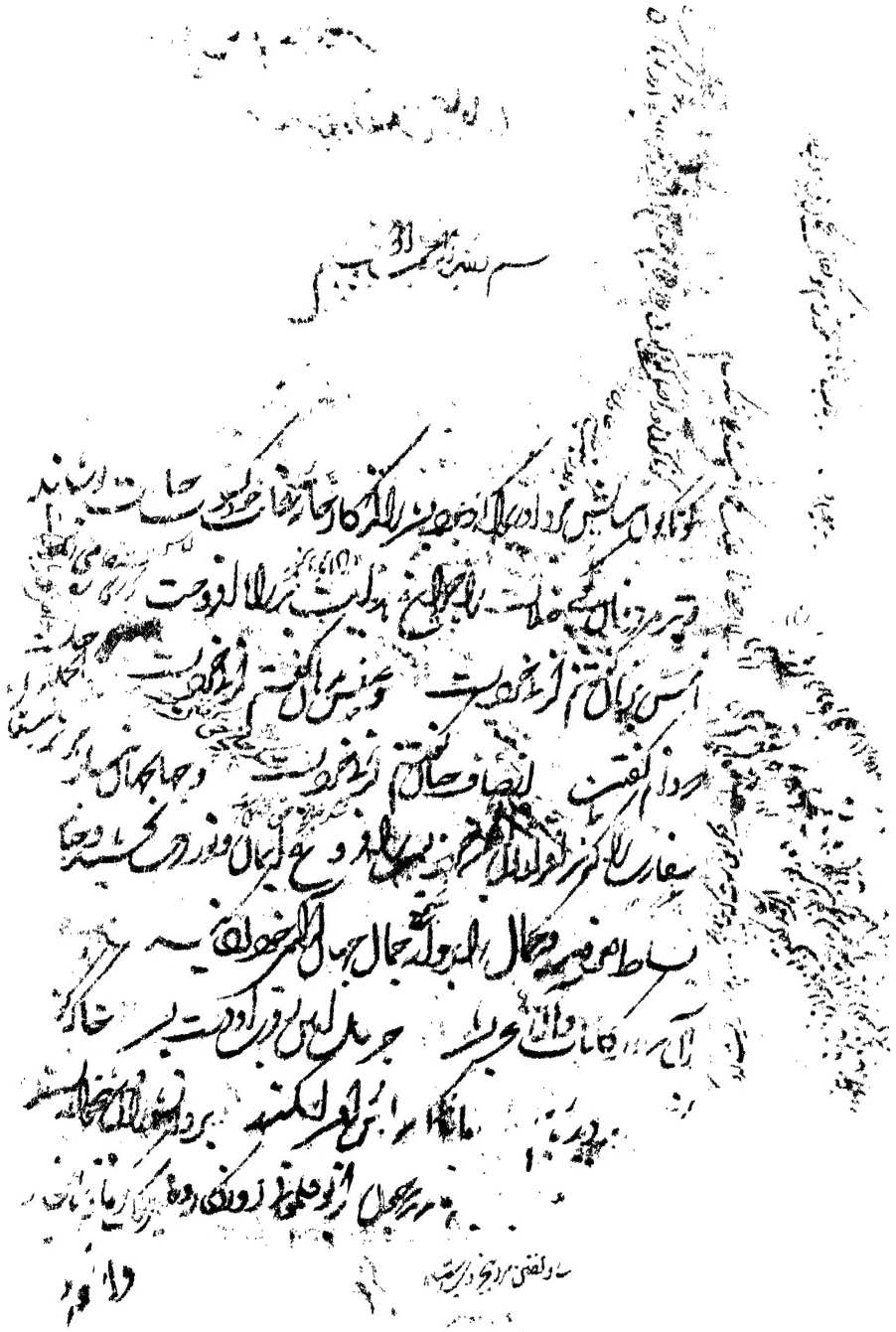

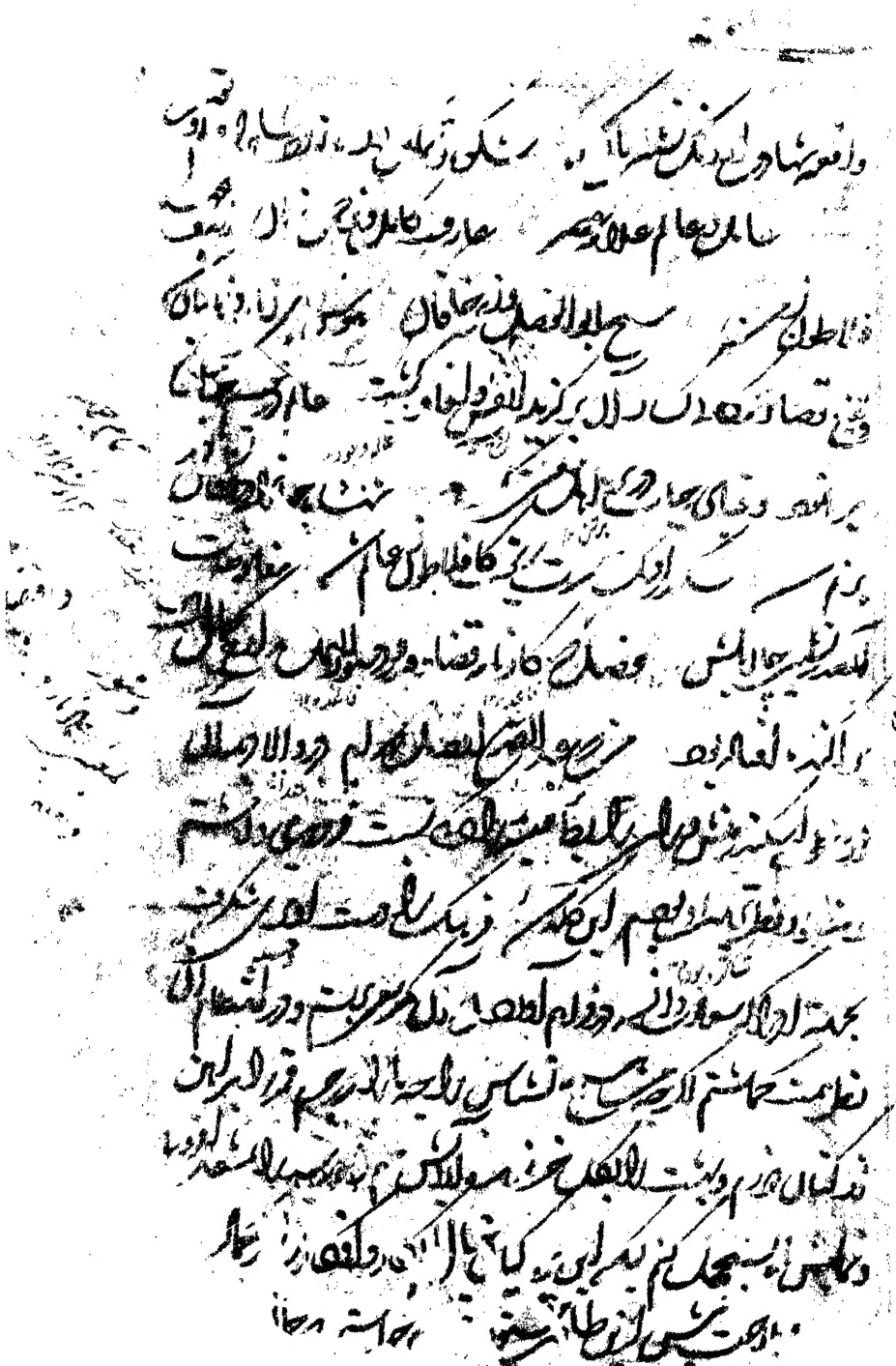

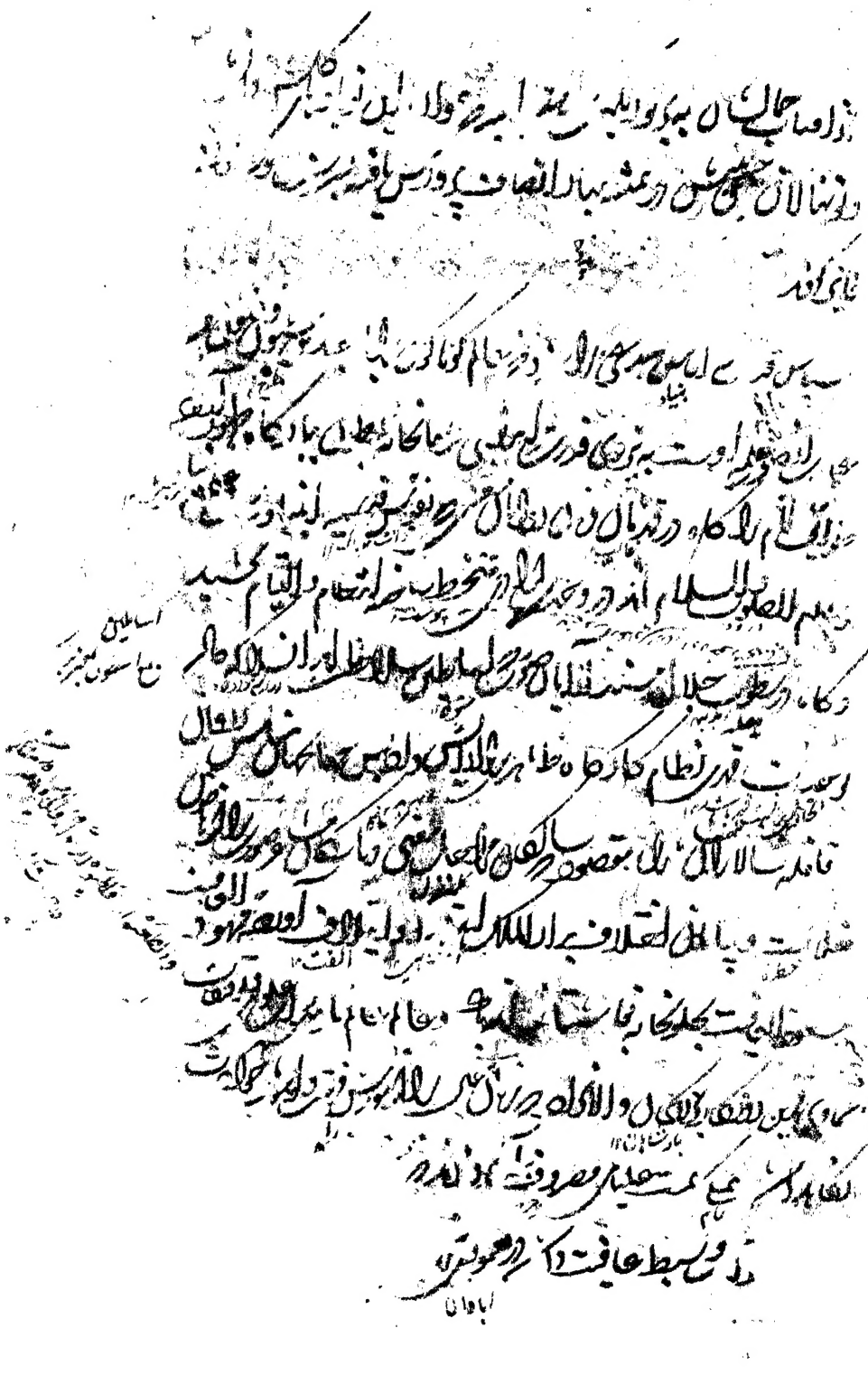

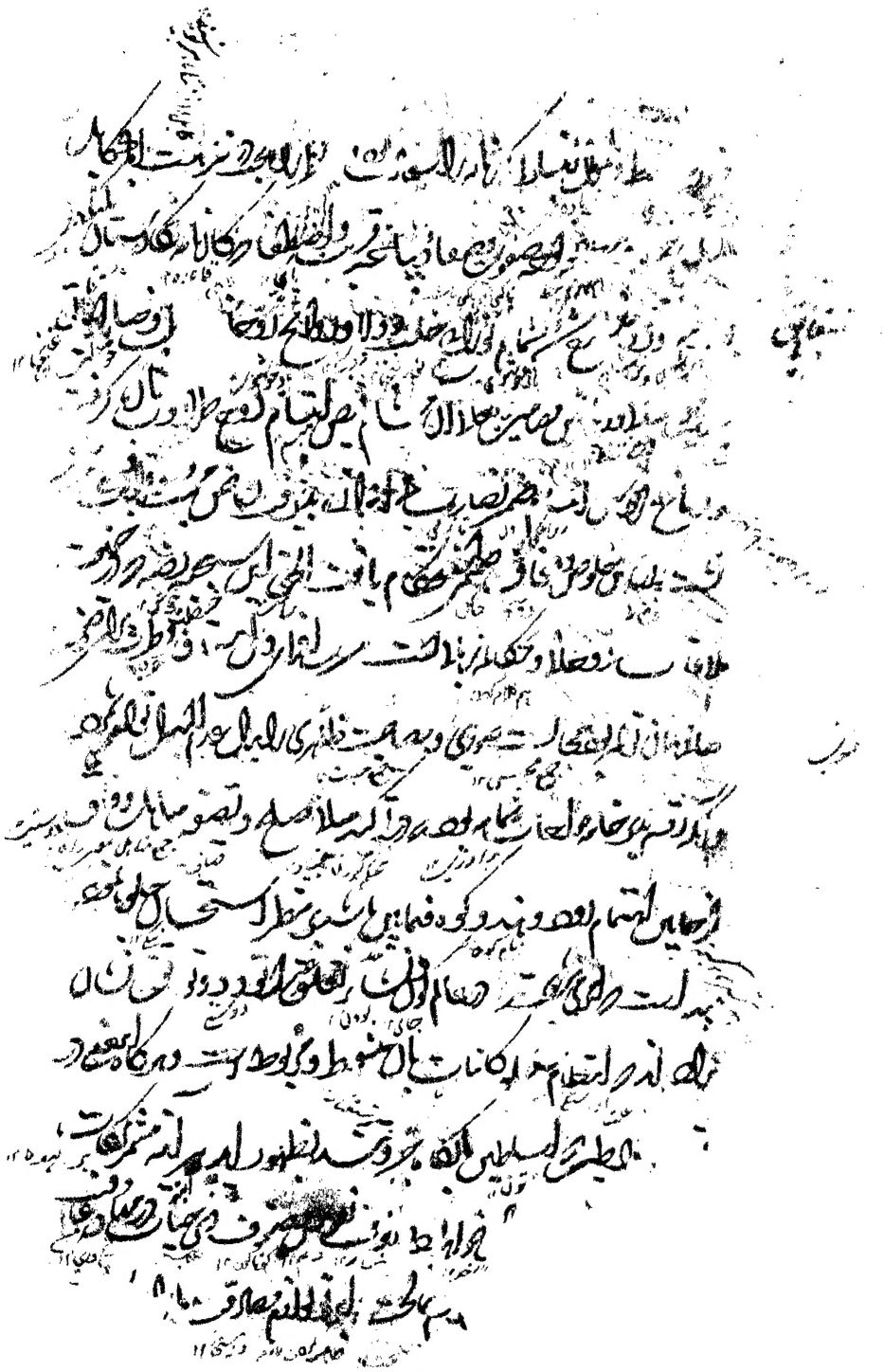

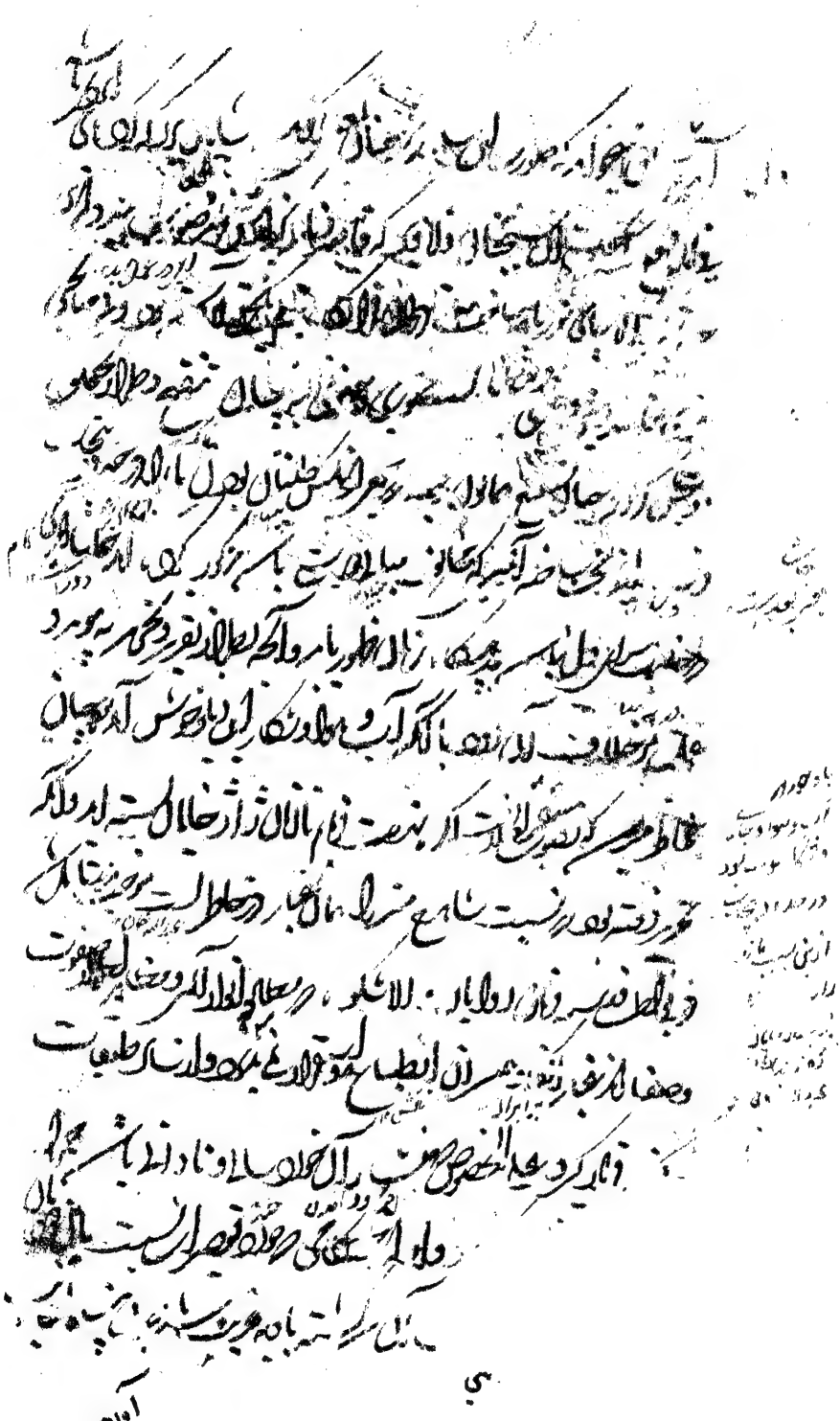

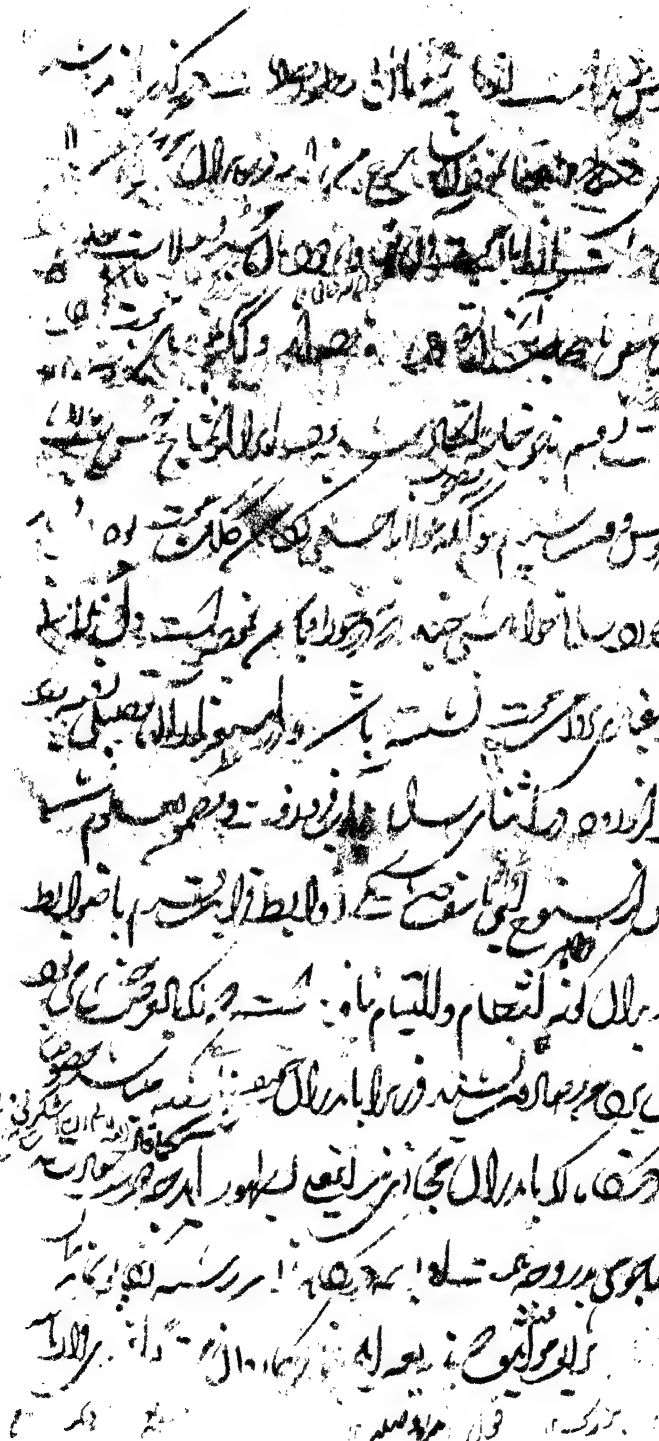

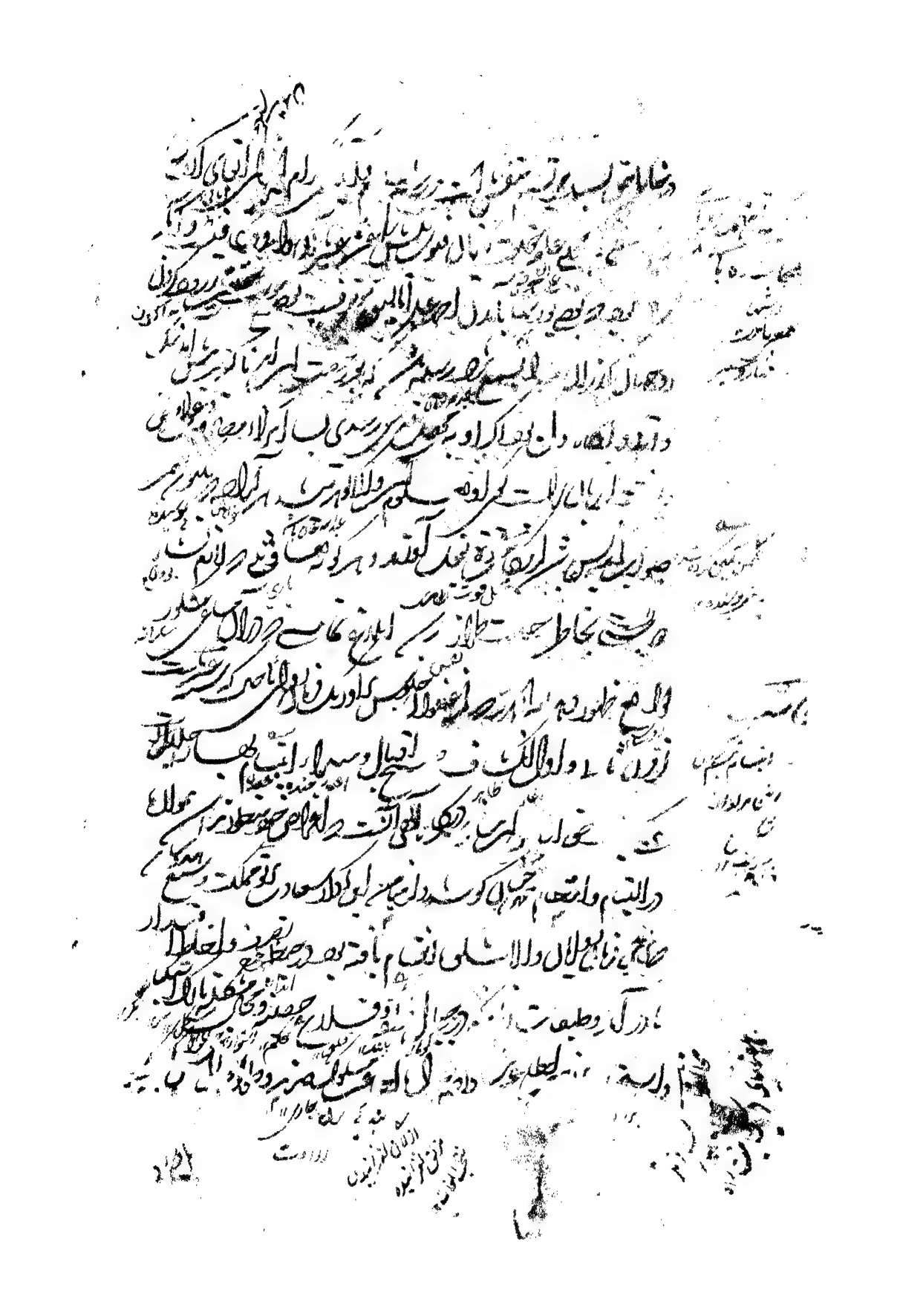

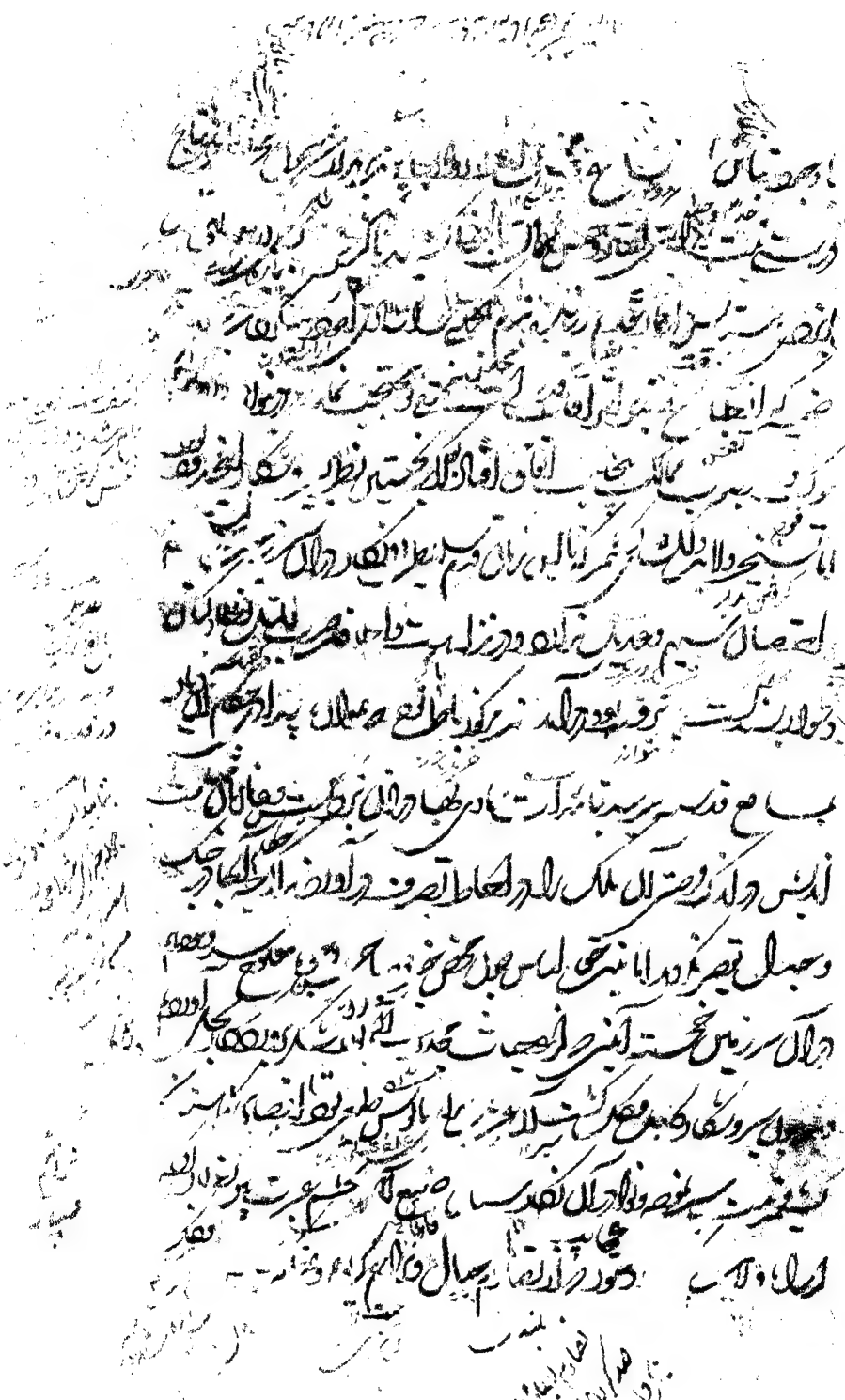

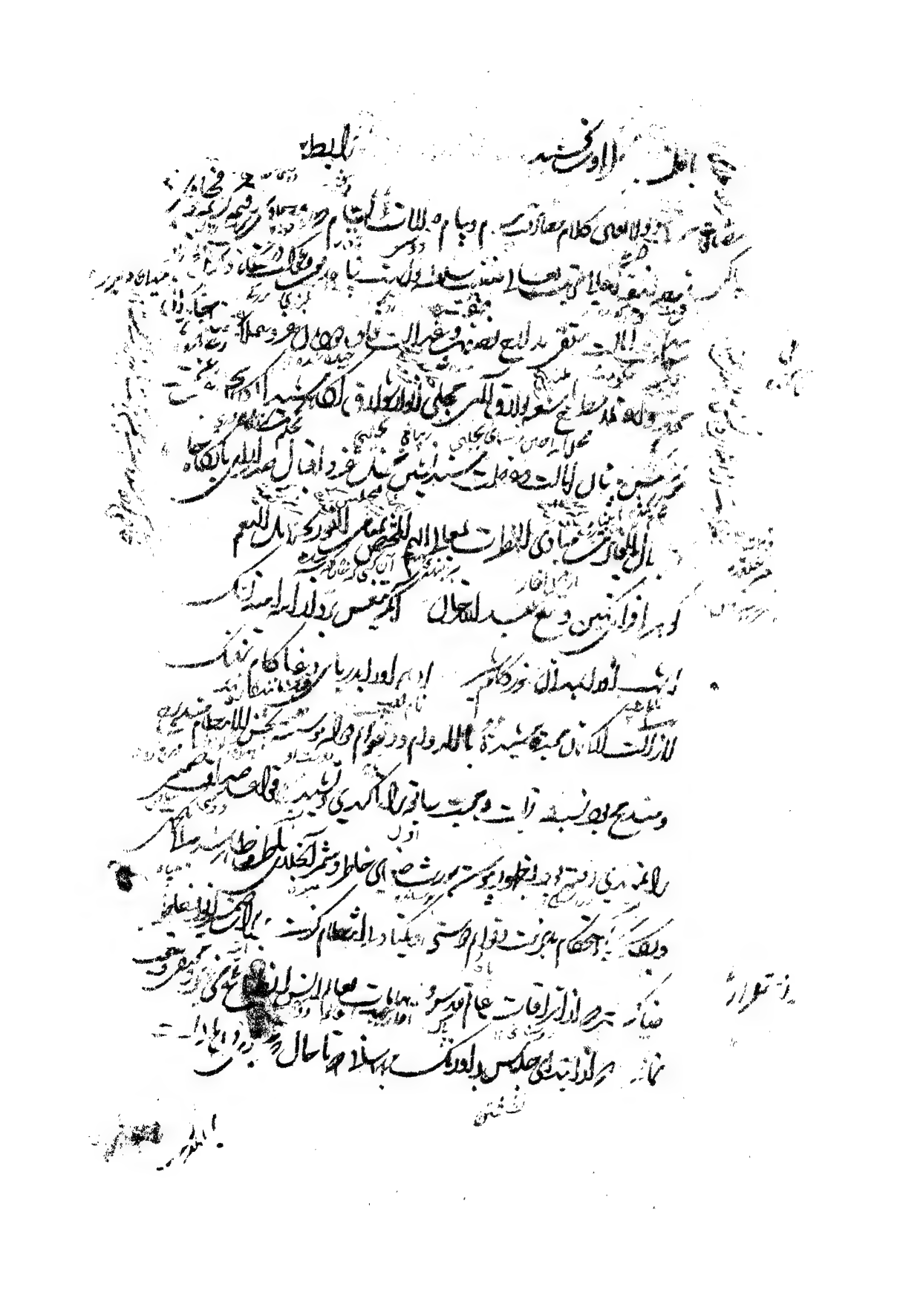

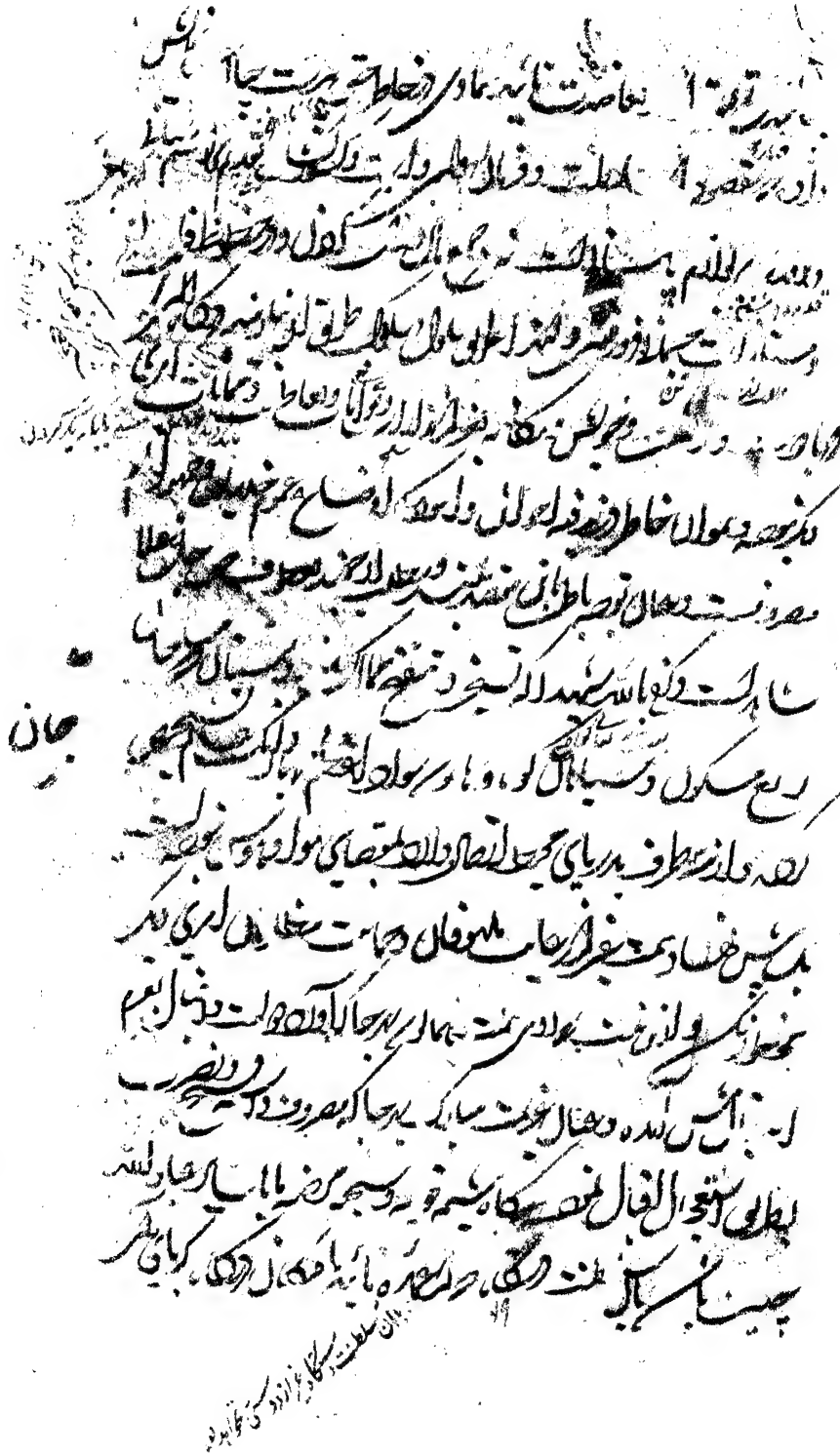

بدل

زدن وقار ابرال على نفس سلطان ابرار بالا بالجهد انما الناس كنك

ایام آخر است سلطانه ما ولعب ولا نام است رفال زینت

وراد ونوای نضغط بعد خط رجال است لال البطن وزینت

زینت بال سلطنت رفعت و لزوم الدین است جهد بر روی الله

سبب اسلوب معین رسالت ولی بعث میرزا باش ضوابط دواوین قواعد

ایام است وکلا لان هو خراسان تحصیل زد وفات افغان

جام غرور جلال فصل سلطنت پناه برارباب غموض بیان

لزا باید دلائل آل رسیدن الله وبعد طلوع للعصر تحدید

ارد دانائی بدو ساطت فاتح وپیغام اسرار تحصیل رسالت

بنفس همان ولا فن وار الاصحاب در تحریر کنون خاطر لست

تدر استعمل انا صنعت فیض علی الاطلاق در افواه لست مجلس الرسالة

ولا نوایس حقایق الفکر ولعب دقایق لغات در کشف علما الاسرار زند

باشد ز استماع علامه کماه و ابعد نمار اصحاب اشباح

است زد خلاف در ابعد رسائل که زید دستر او دیار

بالغاه کریم تحقق نقد آنه لغت بل نصوص وعموم فضل خواهد رسالت

الملک بغیات الهران لرزی بر فوج اید وصول منظر الله رسالت اردا

ندانی که ملک اشیای حق لغات السحاب نعمان ووسلط از انکه ایام

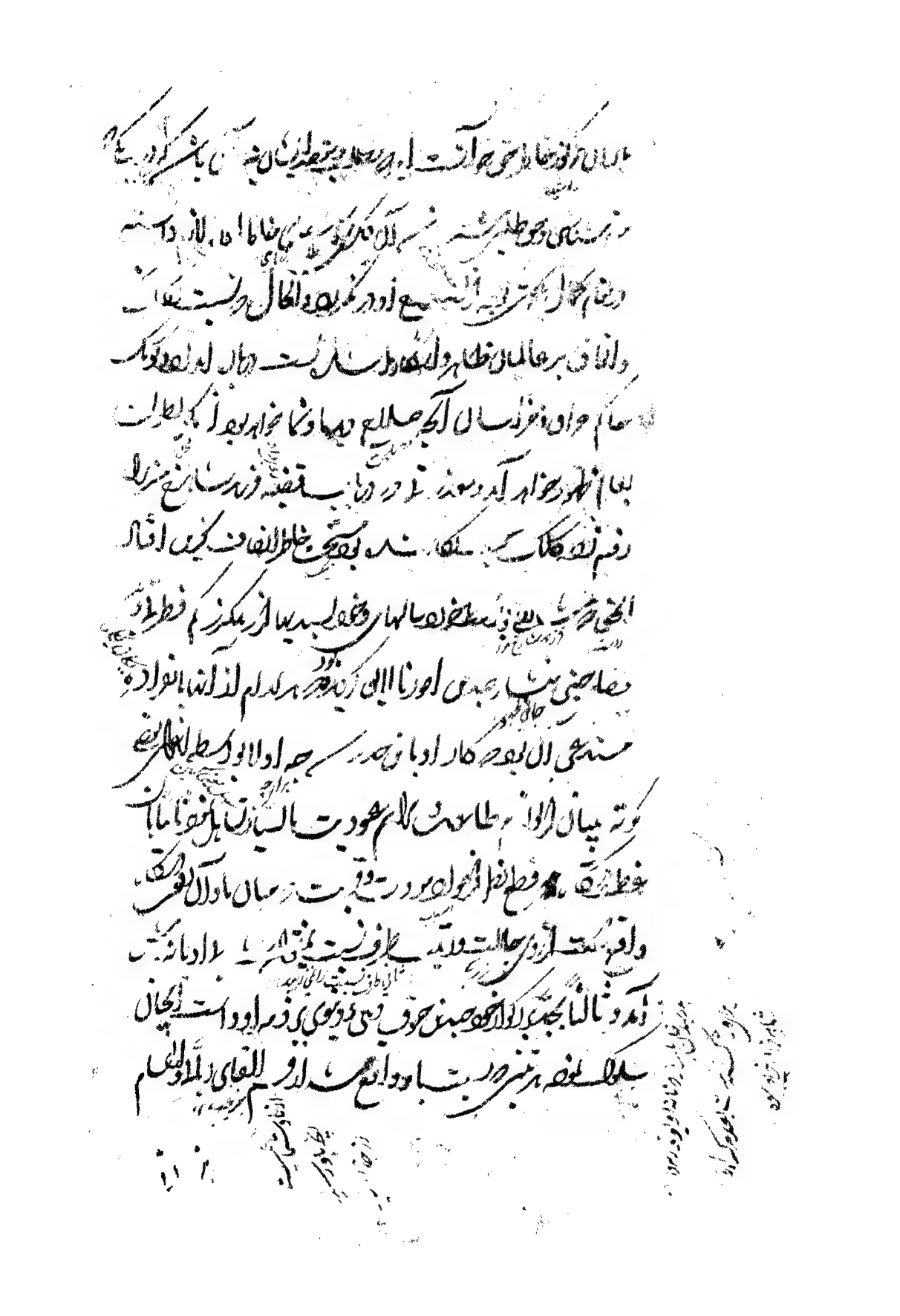

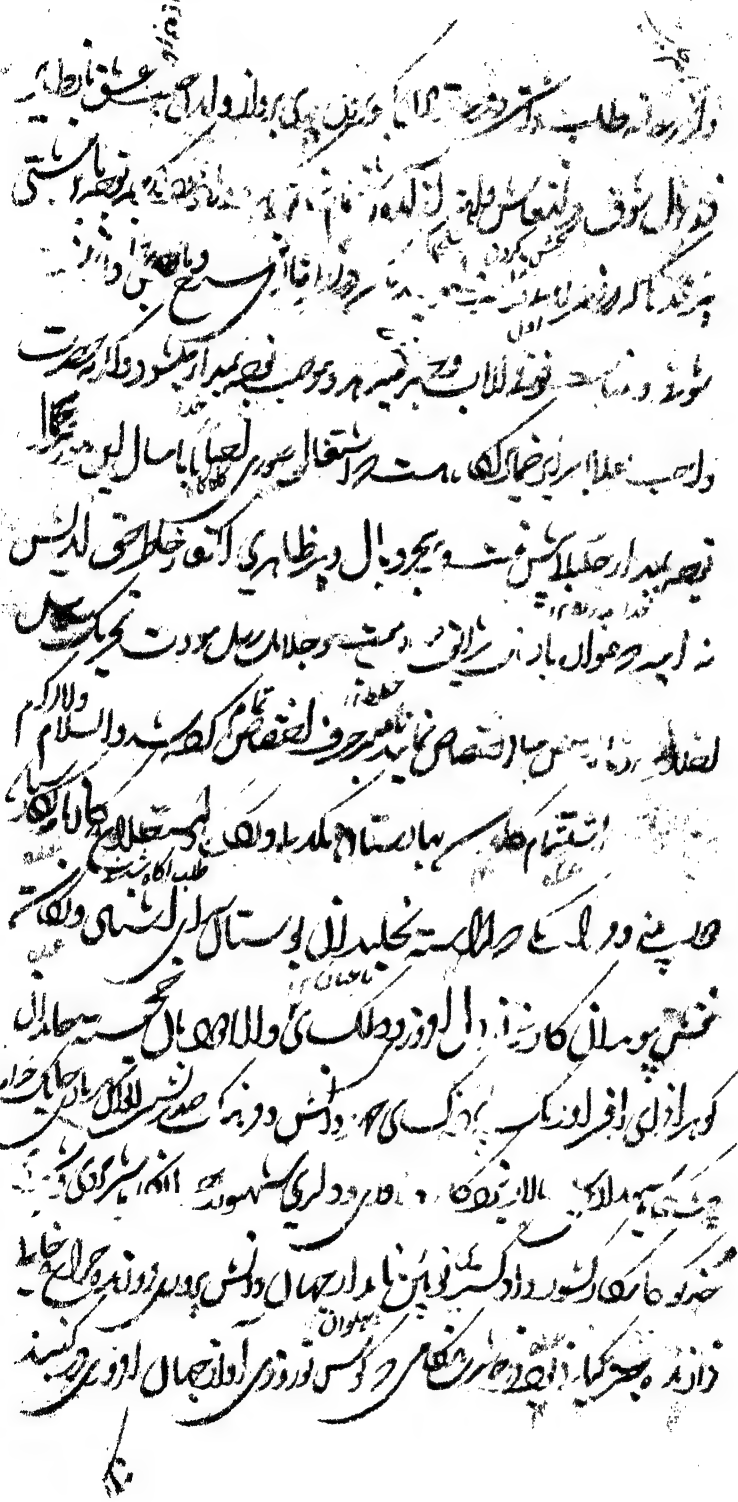

نیلوفر بهشت ساخته صفیر او فطرت ... [illegible] ابن سینا گفتار ... [illegible]

و رهنمایی مثبت او ... [illegible] ... از روی دفتر نخستین ... [illegible]

... لذا اخترع و ایمان ... [illegible] ... ابن سینا ... رساله نقلی

دست ... دانا و ارادت ... [illegible] ... بسیار آکنده [illegible] ... یاد داده

این نویسنده ... [illegible] ... دانش پیدا ... [illegible]

رفت و آیین کتاب ... [illegible] ... دلاور ... [illegible]

داد ... و سلک ... [illegible] ... به کار ...

... گزارش ... بسیار ... [illegible] ... دانشمند ... [illegible]

بوند ... [illegible] ... و آنچه ... هوشمندی ... [illegible]

این ... [illegible] ... بنیاد ... [illegible] ... نیکان ...

رسید ... [illegible] ... دانش ... آن ... [illegible] ... بسیار و ...

و ... گزارش ... [illegible] ... کرد ... [illegible]

... [illegible] ... گفتار ... [illegible]

... [illegible] ... استوار ... [illegible]

با دوست ... [illegible] ... و نیکوان ... [illegible]

حضور و صحبت یاران آمده

چنانچه در صحبت [illegible]

[illegible] روز [illegible] فرصت [illegible]

که در وادی کامل [illegible] تحصیل [illegible] دانا [illegible] در وادی [illegible]

[illegible] اصول [illegible] علما [illegible]

الحق [illegible] اصول الفقه [illegible]

علم و عملی طلب شایق و به راه [illegible] ایشان [illegible]

دین [illegible] مجتهدین و [illegible] عقاید [illegible]

و تفحص [illegible] اختلاف و تصحیح مواقع الخلاف [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] کتب [illegible]

در تبلیس [illegible] الفقه [illegible] بود

[illegible] دانش و اعتبار [illegible] طایفه [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سیرت [illegible]

[illegible] مهرت [illegible]

و از بیان جمله قصه باز رسید

و شعر [illegible]

بعینیت خضاب سیم و زر [illegible]

آنست که در رضای خلاق اکرم عز شانه [illegible] سلوک نماید [illegible]

[illegible] درین عهد و زمان [illegible] آنچه [illegible]

بسته [illegible] از رفعت [illegible] او [illegible]

[illegible] حال [illegible] کردن [illegible] که شرح [illegible]

[illegible] زبان [illegible] کشان [illegible] و همه [illegible]

بدان [illegible] باشد [illegible] خلاق [illegible]

[illegible] بوستان [illegible] گرفت [illegible] آنجا [illegible]

دل [illegible] و [illegible] انجام [illegible] دلالان

[illegible] کردن [illegible] جان [illegible]

[illegible] همه [illegible] را با هم [illegible] داد

[illegible] بوستان

[illegible] و پیش [illegible]

بالمثناز

بجهات زرنگ ... دریای ...

درهای فیض لال ... کو

نشده ... پر اللال البصار ... تخمید پس بهمند ... لا

از خود و ... پاک ... باشند ... شد بعض اولیاء قبض کبار

زمین ... خود ... با خصوص ... آمده بالخصوص ... اولیها کرده اند بجا

خوش ... که از ... کاملی ... جانب نعیمی ... در قطع نظر

... اللهم ... و رعایت حاملان ... دعوت

... علی الخصوص در حقوق اسلاف سابقه در میان ... حافظ

... جمع نمود ... بجای ... و احکام ... سلطان روم ... چه

... کان ... ملک ... صعود ... عراق لذا ... بعث

... انذر ... عراق ... علی ... العلی ... اللهیه

طلب ... لذا ... عراق

خراسان ... العلامه ... الفضل ... و اکثر

تمام ... و دل ... سفر ... آلن ... و ... بان ... ان

... با ... الاسم ... و اللهم و ... رسالت

... رسالت ... درک ... در قول ... بالهم

بجوانم

میخواهم او نیست وصول [illegible]

زمانه [illegible] کنده [illegible] [illegible] الهی شدم سال [illegible]

رسید [illegible] ایشان چهره [illegible] [illegible] اسب [illegible]

در وصل [illegible] رفته [illegible] گفته شود [illegible] پیش و خدا [illegible] دردا [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] حاجی [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آمد [illegible] همان [illegible] بیدل [illegible]

کردهای خدا خواهش [illegible] [illegible] [illegible]

دل [illegible] میخواهد [illegible] [illegible] [illegible]

وخدا [illegible] آن [illegible] [illegible]

او [illegible] نماند والحال [illegible] والغافل [illegible] ظاهر [illegible]

در بار [illegible] عراق و خراسان [illegible] صلاح [illegible]

بعد خواهد [illegible] دیگر [illegible] ازو [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کرام [illegible]

[illegible] [illegible]

یعنی

بود بفضل و حمد [illegible] گرفته چهار [illegible]

[illegible] از طرفین [illegible] کشف [illegible]

[illegible] بر وجود و آمد [illegible] بر جهان [illegible]

که [illegible] کرده شود [illegible] از [illegible] را [illegible]

و منع [illegible] صورتها [illegible] چون [illegible] خصوص [illegible]

پرده [illegible] در [illegible] اسم [illegible]

همه [illegible] بنام [illegible] شده [illegible]

[illegible] تمام [illegible] خط [illegible] السلام

ستایش و نیایش عتبهٔ کبریای احدیت جل جلاله [illegible]

ایست که جمیع نقاط عقول و [illegible] ادراک [illegible] علوم الهیه

آیت [illegible] کتاب [illegible] خواند [illegible] بر آید [illegible]

دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات جهد [illegible] لذت [illegible] برانده

[illegible] موجودات [illegible]

بس [illegible] که جلال صمدیت [illegible]

تا [illegible] در جلال نعوت کرد [illegible]

در احیای در دیار اولکا ... بود اگرچه مدت ...

بهای گشت آنچه در وقت تسخیر ... بحالت بود از روز سوم ...

بوجب نوبت ... موجب ... اشتغال ... الّا ...

اقتضا میکرد در ... ظهور ... اظهار ... شد ... ...

مشاغل عظیم و محاربات قوی ... اطراف ممالک ... قول ...

لیکن ... صاحبقران ... بهادر ... منصب ... علم ...

اتفاق ... بعد ... ایشان ... وجب ... در ...

... در ... سپاه ... یافته ... بطوع ... تجربه

باعث توقف خواطر خلق ... تدبیر ... بسلاطین ... اولیا

دولت قاهره در آن لشکر ... الضای دریای ... اطراف جمیع

و ... لشکر ... اطراف ... زیر دست ... ایلان ...

... پادشاه ... ادبای ... در ... سیاست ... و ...

بمولا و استقلال در ظل ... و القتال در ... الیام صدور ...

و ... طبقات ... مشغول شده و ... نوقیعات

آنچه در ... حق ... و جمع ... ظهور ... و ...

مرزبانات نمود ... بمنور خاطر خفیف ساز ...

الباب وا عزت ... لشاهی جنبانی شاید

... [illegible] والایت دلیر کشمیر را ...

قطع ... و ... نشستن ... لطف وطن ازقلعه

جبال ... انجا ... نور کرد و مغاک ... عمود کواکب ... ب

صعب ... لالا ... صعب ... عود توفیقات ...

... حضرات ... سلام الله علیه ... شکوه

... رعایا ... وچنین ... آتش جاودانی ...

... و ... قلع اشجار و قطع ... [illegible]

... ولایت ... آن ولایت ذلک ...

وعموم رعایا ... استقلال ... اثر ... آن ...

... اعیانت ... [illegible]

... [illegible] ...

ولایت ... صعوبت ...

... اقبال شد ... اقبال ...

وقطاع

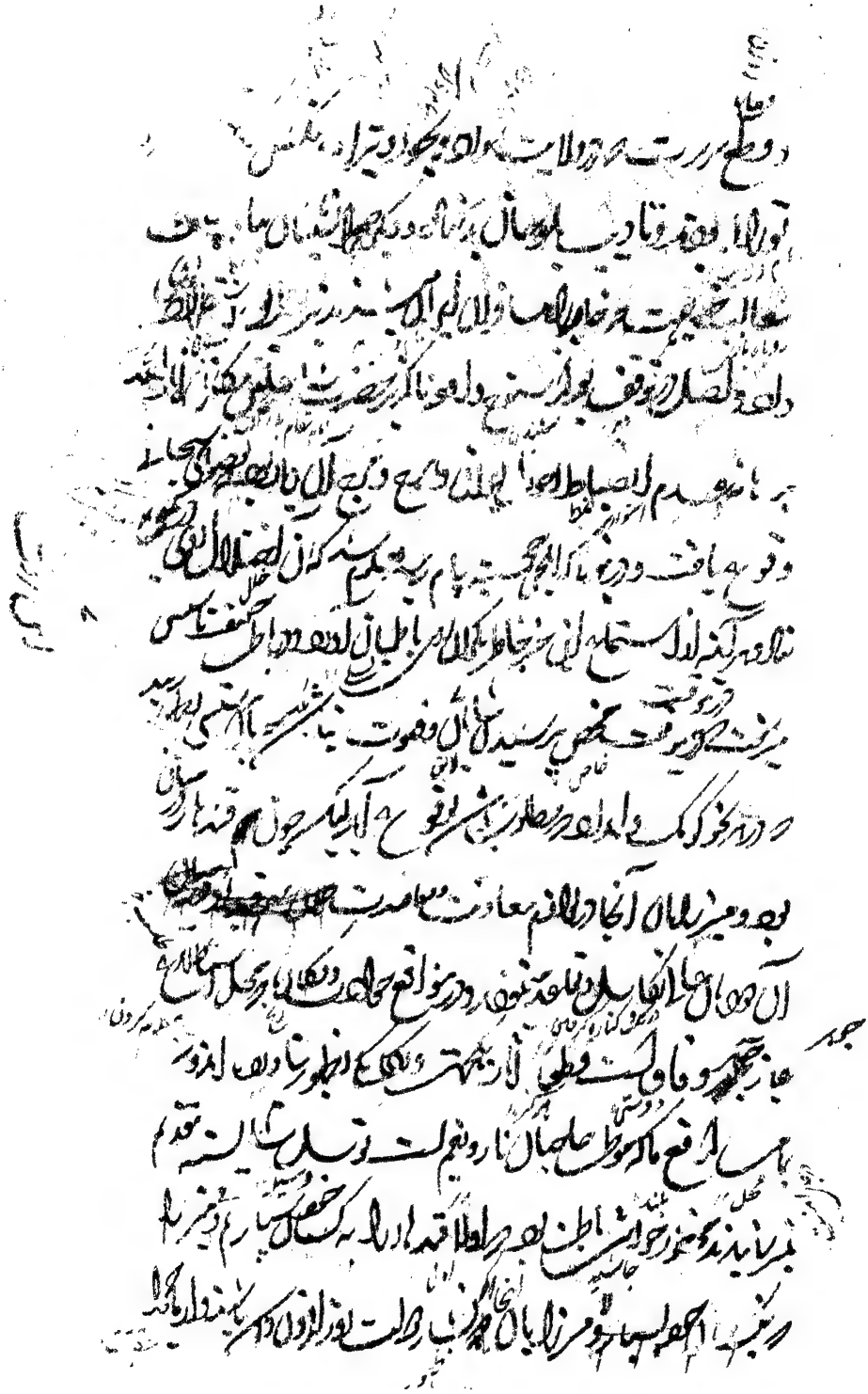

۴۶۲ [illegible] لطافت و [illegible] نشاط [illegible] و جلیل [illegible] طاهر [illegible] الملتزم

نموده [illegible] صورت انواع قابر [illegible] بجهه [illegible] عی

[illegible] والعقل [illegible] بکار آورده [illegible] مرزبان [illegible] استنباط اعمال

قد [illegible] الله استغفار [illegible] رساله [illegible] در نظر عالم [illegible]

[illegible] بعد [illegible] ارتباط [illegible] حرف [illegible] کشت [illegible] التماس [illegible]

مرزبان [illegible] سعادت مخصوص به [illegible] کتاب [illegible] الرشید [illegible]

به [illegible] والمقاصد [illegible] مرزبان [illegible] والطف و [illegible] انید

والله [illegible] کلام [illegible] حرف [illegible] والله [illegible] اد

[illegible] در قید [illegible] لدراک و معاصرت [illegible] خواهند

مخصوص [illegible] در آیین سلطنت ولیس مروت اتفاق [illegible] العناد و

وصلح [illegible] الخصوص [illegible] طبیعت [illegible] انسانی

[illegible] صحیح شعور [illegible] العقد [illegible] التراق [illegible]

[illegible] است و طبقات انام [illegible] عباد الله [illegible] احوال [illegible]

[illegible] کس [illegible] و کلمات این [illegible] علیک [illegible] عظیم است

[illegible] بعد [illegible] خطرات [illegible] کمالات [illegible] علی [illegible] جلیل

است

عمر و اوقات دیگر [illegible] خاطر خود را مشوش نباید

و هر چند [illegible] نظر [illegible] است [illegible] و نیز [illegible] بی

[illegible] است [illegible] را اشرف [illegible] نیاق الانور مهر بلند

[illegible] شد و در قتل [illegible] و هم [illegible] باید احتیاط

تمام بجهد رسانند [illegible] دوستان [illegible] دشمنان دوست [illegible]

[illegible] در [illegible] دولت [illegible] عمال [illegible] توجه

موفور مبذول باید داشت [illegible] استعداد [illegible] فانه لا برضا [illegible]

[illegible] مطلقات [illegible] را [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] [illegible] عامه [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] تمام [illegible] کلی [illegible] آورده [illegible]

[illegible] بلطف الله [illegible] مملو [illegible]

و فیض [illegible] مسمار [illegible] نعمت [illegible] ظلال [illegible]

لازم است [illegible] را از دست نه [illegible] جهان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ظاهر و باطن جمهور عالم آورده است [illegible] باید

[illegible] لازم [illegible] تا [illegible] باید است

دیده

بعده شیم تموز[illegible] صد[illegible] بشمیر خانه بصره

بعد از آن [illegible] فرقه طاوسیه نقد [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible] ولا [illegible] الصفحه [illegible]

سلطان [illegible] سعادت در [illegible] الممالک الاعز [illegible] العدل

[illegible] در [illegible] حاکم [illegible] وقت [illegible] رسیدند که [illegible]

[illegible] آن [illegible] قریب [illegible] [illegible] د [illegible]

رسیده دم [illegible] بر [illegible] در [illegible] [illegible] خاطر [illegible] از

[illegible] بوستان [illegible] در سلک [illegible] بجرو [illegible]

و [illegible] حاکم آنجا با [illegible] بوی [illegible] استعداد یافته [illegible]

نفوس [illegible] و [illegible] عقیدت اند [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] عراق

[illegible] سال [illegible] دیگر و [illegible] بدید آمد [illegible]

[illegible] الملک [illegible] و [illegible] گفتار

[illegible] کلمات [illegible] اقتباس [illegible] و حروف

سرای [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

بعرض [illegible]

دالله

حمد با الدوله [illegible] بیتوه [illegible] از ذکر فواد [illegible] بجوهر صفا [illegible]

[illegible] دولت مند [illegible] بانک [illegible] اللّه [illegible] جان [illegible]

خصوص [illegible] الخیر [illegible] الجمیل [illegible] اکمال [illegible]

مقصود [illegible] نصف [illegible] صفو [illegible] حاصل [illegible]

بانو [illegible] فرص [illegible] متمول [illegible] الالکد [illegible] فیما [illegible] صد [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] ارسال [illegible] بیک [illegible] الزیافة [illegible] علی هذا

العکس [illegible] المقامات والعلامات [illegible] حاصل [illegible] متصوف [illegible]

وکالین [illegible] حمل [illegible] باسم [illegible] طبقات [illegible]

[illegible] عرض [illegible] العباد [illegible] الحاصل [illegible] قسم [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] دفع [illegible] بالکلمات [illegible] عباد [illegible] حافظ

[illegible] الرحمن [illegible] کامل [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] مالک [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] جلس [illegible] الا [illegible] کتاب [illegible] نبات [illegible]

[illegible] خصوصا [illegible] مرتبت [illegible] جبالی [illegible]

[illegible] تقاضای کالم [illegible] رفت [illegible] عدم [illegible]

[illegible]

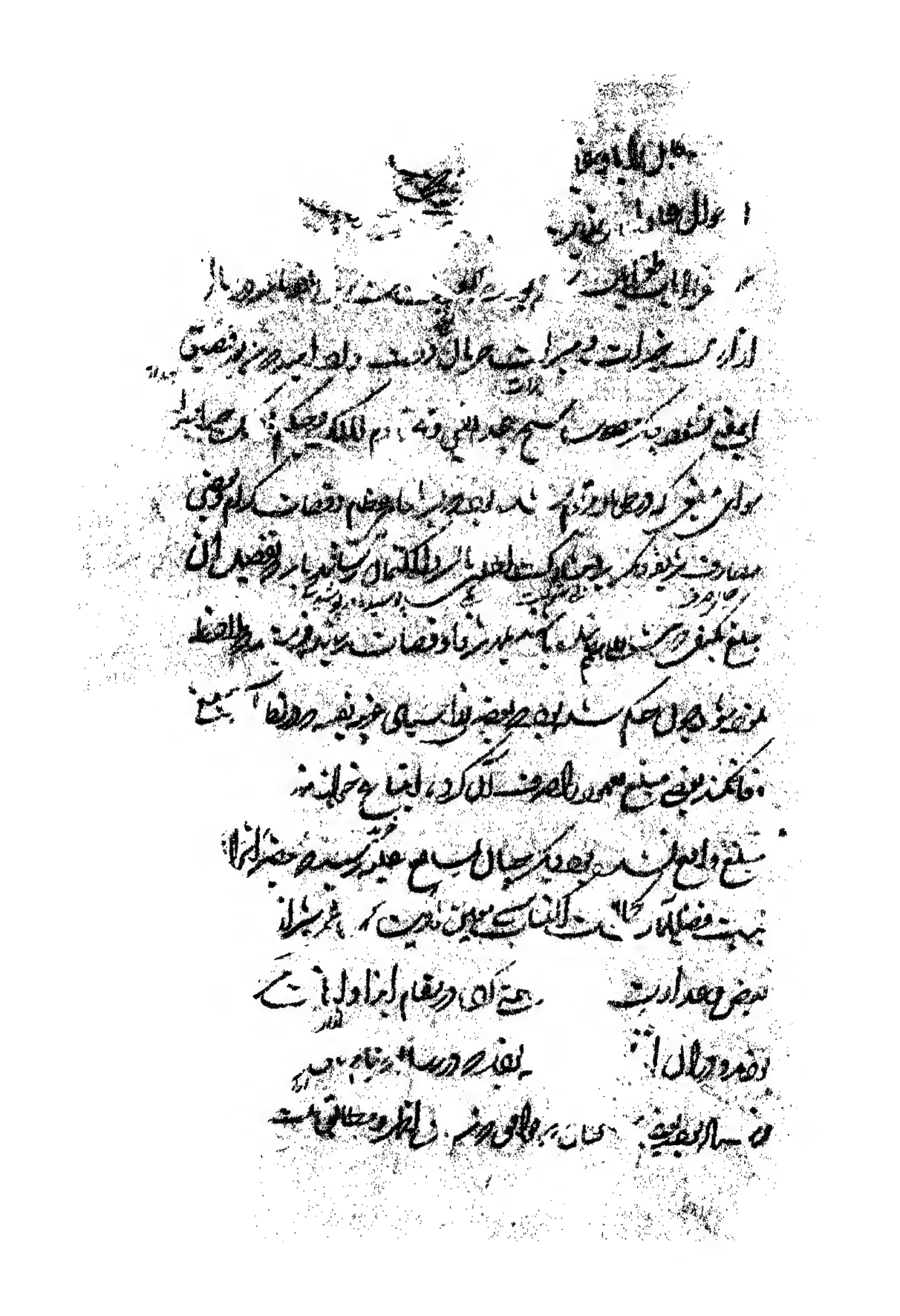

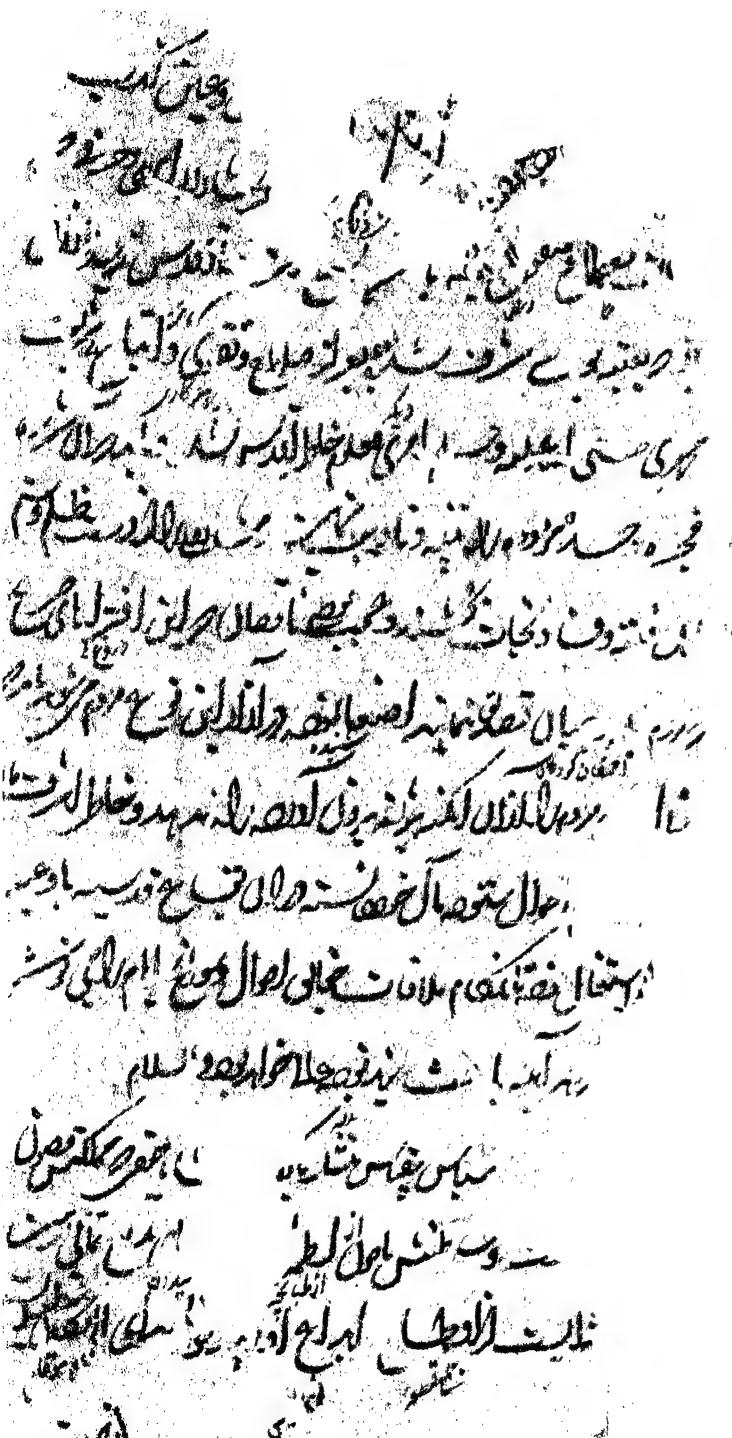

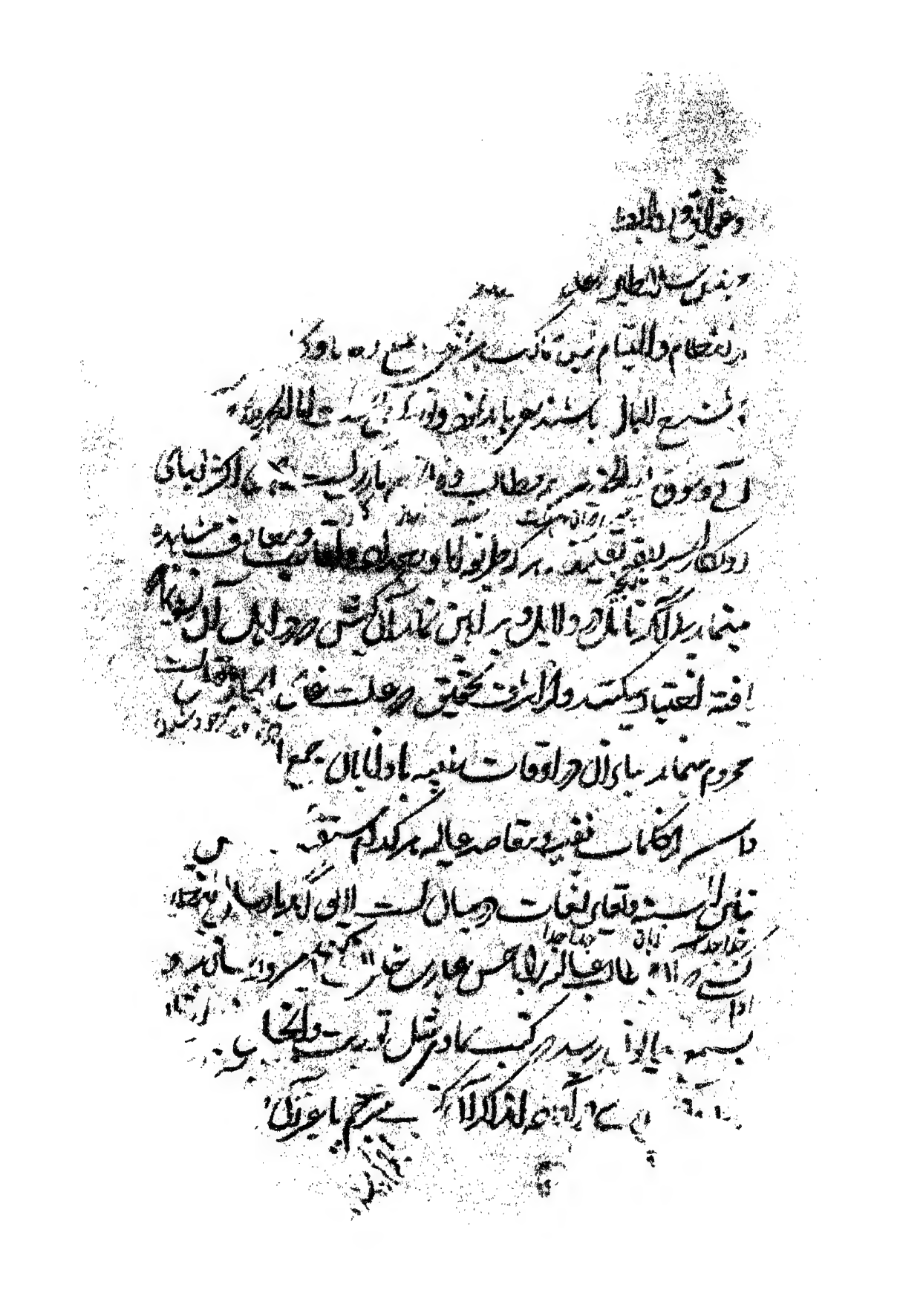

زیب عنوان آنکه در جهان او در کشتی نجات فرزندان لا بوجود [illegible]

به صفحه بیان آن [illegible] از آنکه از ابا و امهات [illegible] ابناء بر منبه رسیده در لوح

بیت — صفحه [illegible] از صد به موزکه سلسلت

و تاج شاهی [illegible] بد کل [illegible] حباب [illegible] کلات

لعل آن جوهر [illegible] آن گل برسته رسیده

چه بیت [illegible] لعل آن [illegible] والا [illegible]

المتجلی الله [illegible] بالهام [illegible] مخلصان را پایه الخلاص ازو دیگر [illegible]

بالخلاص والصلاح [illegible] بدید آمد و الملوک [illegible] آنگه در [illegible] نور پرورش

شمسه [illegible] آن باد لیال [illegible] الوقت [illegible] چون زبان

ز العدل الزمان [illegible] وقت یافته بجهه خوانند

بیت [illegible] آنکه [illegible] ظهور این توفیق شایسته در

ز [illegible] نمایان [illegible] له

وله [illegible] کلا طالع [illegible] ولد الاکبر [illegible] آمد چو ستاره [illegible]

[illegible] الطلوع [illegible] الاصل [illegible] السر

داد خواهی [illegible] ما در [illegible] در اصل [illegible]

چمن

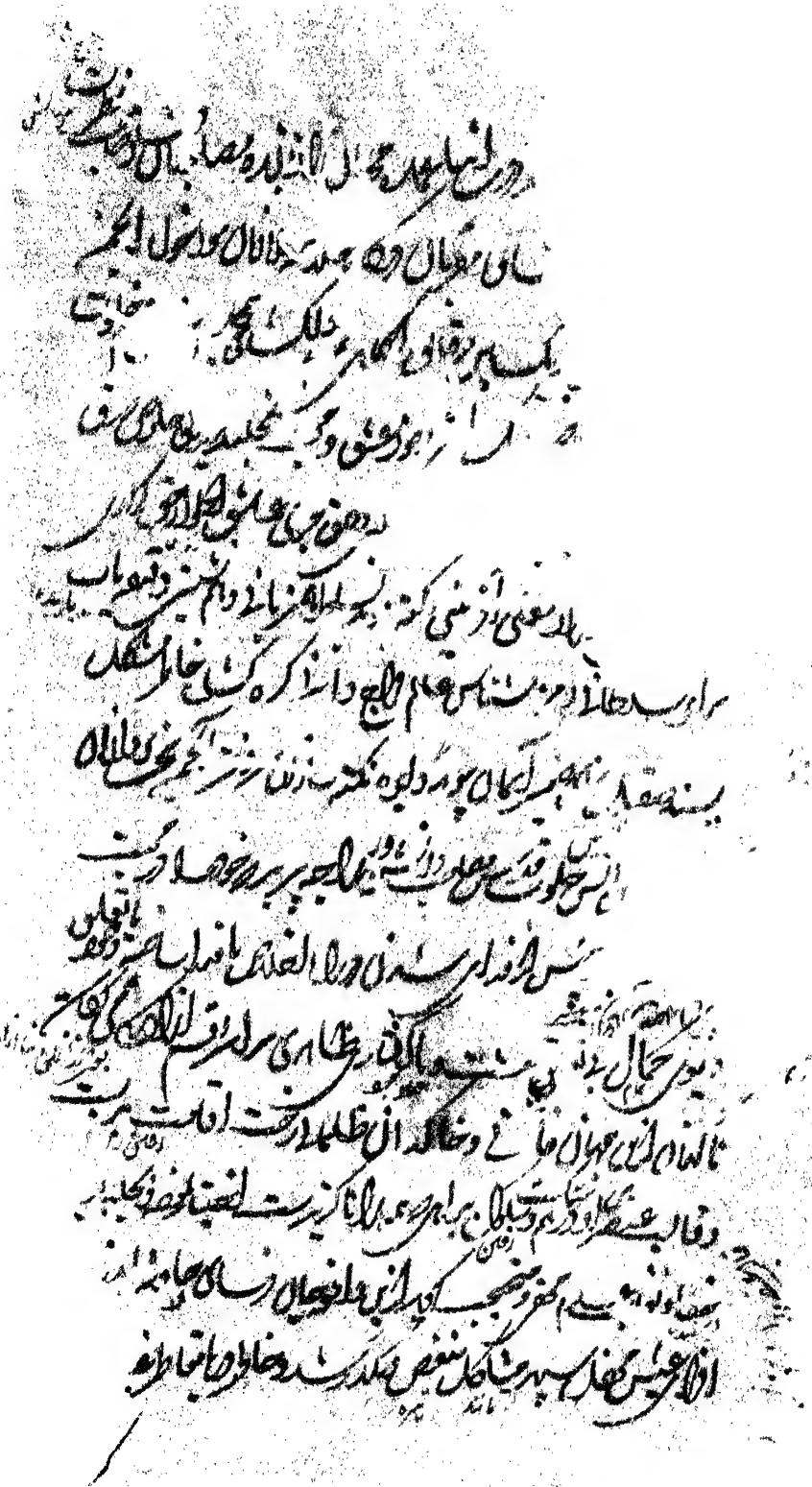

گر دمد آرجه طولع کرم اولاً از سنا بالا وفا و وفا

خوف جان شمار و جان ها بست لیکن جسم [illegible]

از بینا [illegible] سپید [illegible]

الف [illegible] برا مراد خاطر [illegible]

با ما ان مجانی [illegible] دست [illegible]

سرا بست لشکر زیب [illegible] منزل [illegible]

در به خوار است [illegible] عاقبت این سودا را در بخار [illegible]

اول البحر [illegible] بگذاشت [illegible]

صورت هم [illegible] که ما را [illegible]

تا ارباب ظاهر را حالت [illegible] والتفات ناظر است

با خلاصه معتقدت رفته [illegible]

نظر خاطر ایشان ارباب عز شده است اما جرا عوام کار دارند [illegible]

در دل اما کدام [illegible] کدام دیده [illegible]

[illegible] پیوند [illegible] خرابه [illegible]

حال [illegible] حاضر است [illegible]

صورت

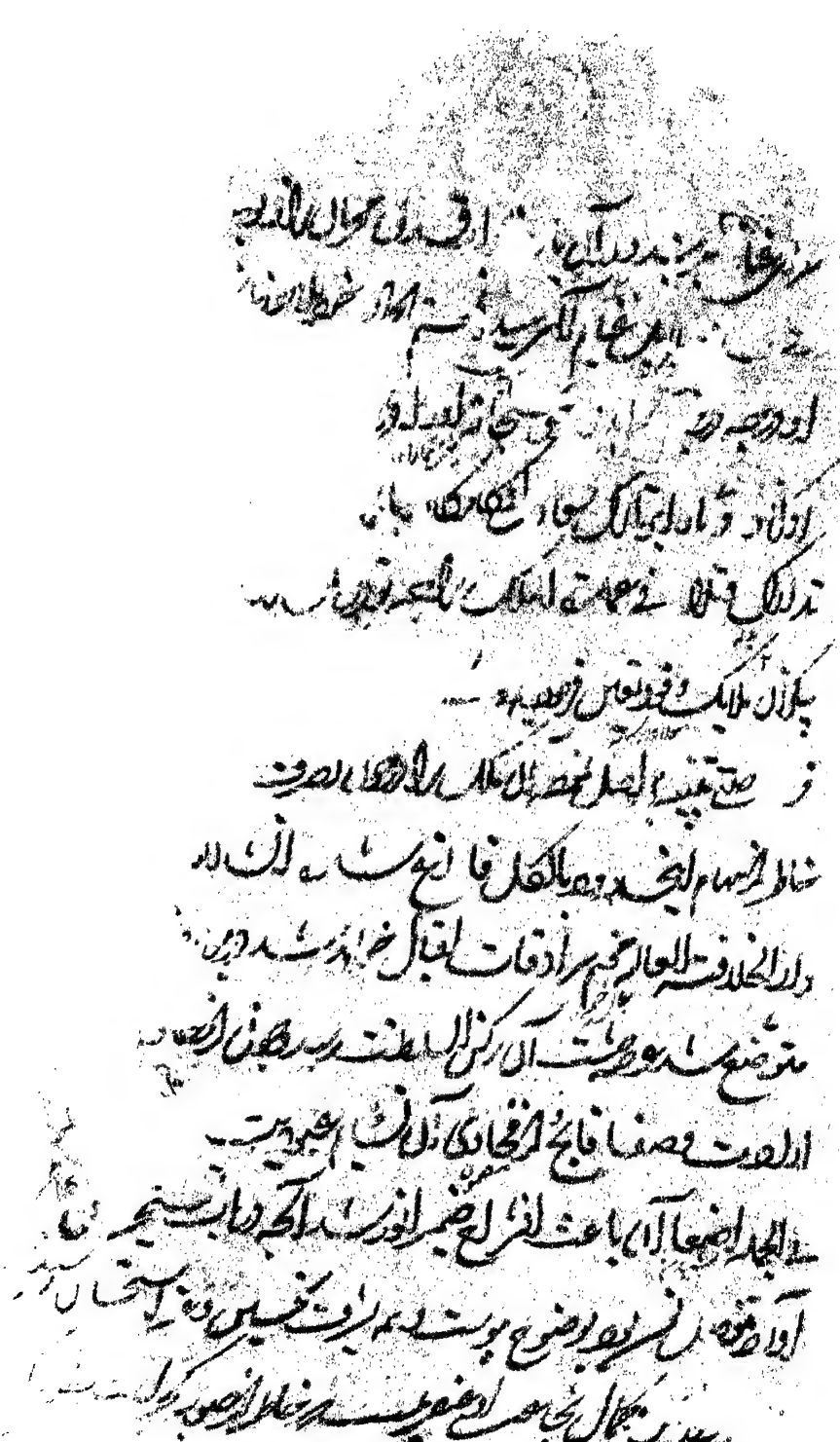

لاله بخش دل اسباب للناس ز شوق

ابیات حیات نو او از عالم اب

کان لعل بهار الا کرد الله

وکهای دست لب القدس بای ازید

آبدار نکوس شور آن شاه

شب وزیده صبا از لب جهان الغنم

دیار الفکار رحمت داد بهشت

دیار اب تسماوات سلسله ناز

لالی علوی ابیات بغلی اتساق و انتظام ال

بیابان بجد الفته

رفت لعب حضی بادبر اهل نشاط والتیام جدید بر رفت

ی کرد ابداع فوانی چشمه زبان نکوین ناز

بر دهش زر

دلدار لعله زرق وربا زبان حال خطاب میکند که

بنفشه

بشد بادوران تو بابی افروز

سر نو برای ناموز

ال بس اقاربر دست بی صد چشمه چو خورشید تو افروز

ساز دل که نعمت رواله نوبت دستان بلبان وقت آن تر انهوز دل

دلف خورشید زرش کل نضو ده دار افلاک انساح طرب میم نهوده

نکات نو لغات بس حال زار آتش دود ده مستعد محیط الاد آتش

ادبشو است در رفقه مقام رسیدن زبرالعال اسقط اعدا از

قولهم

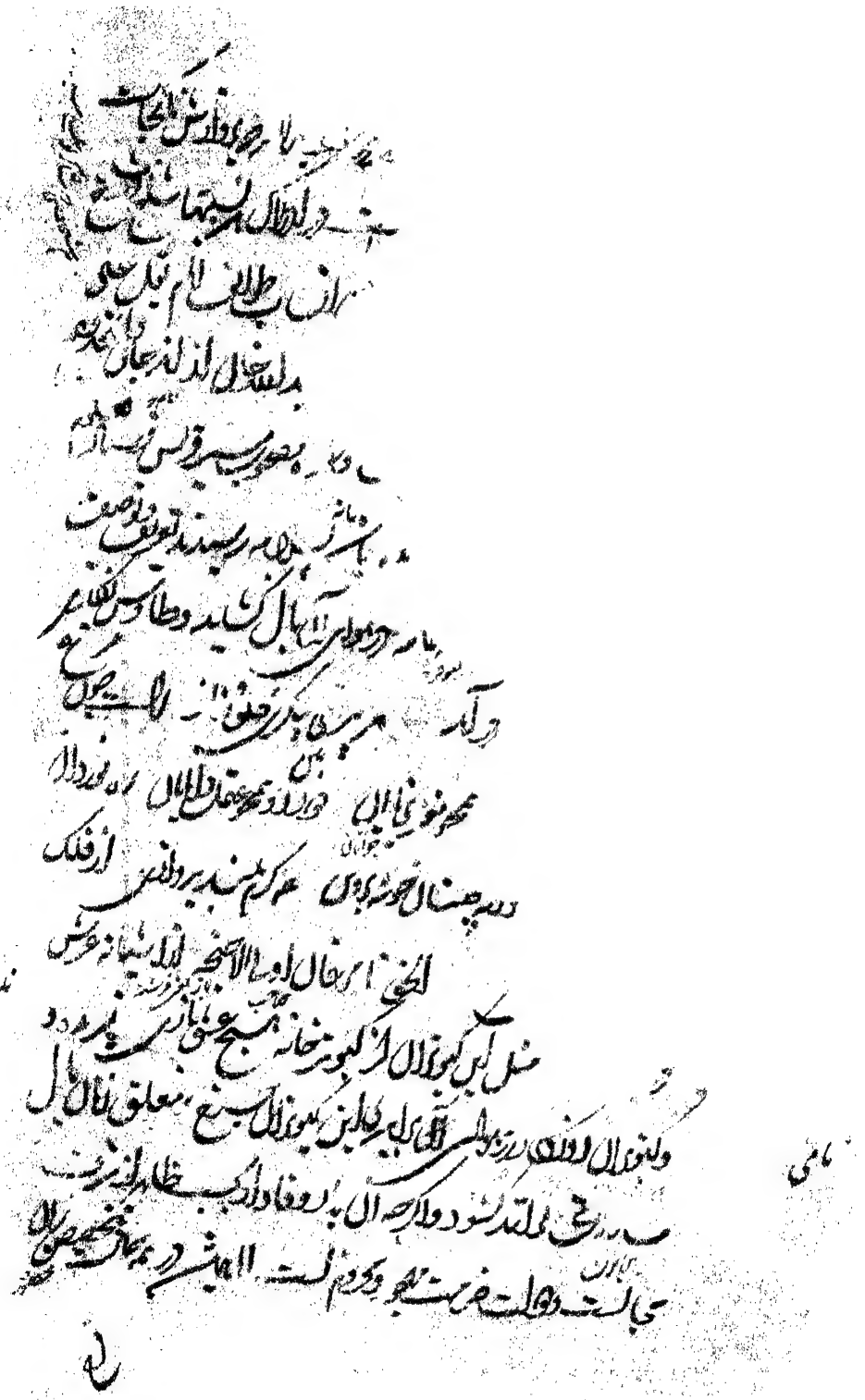

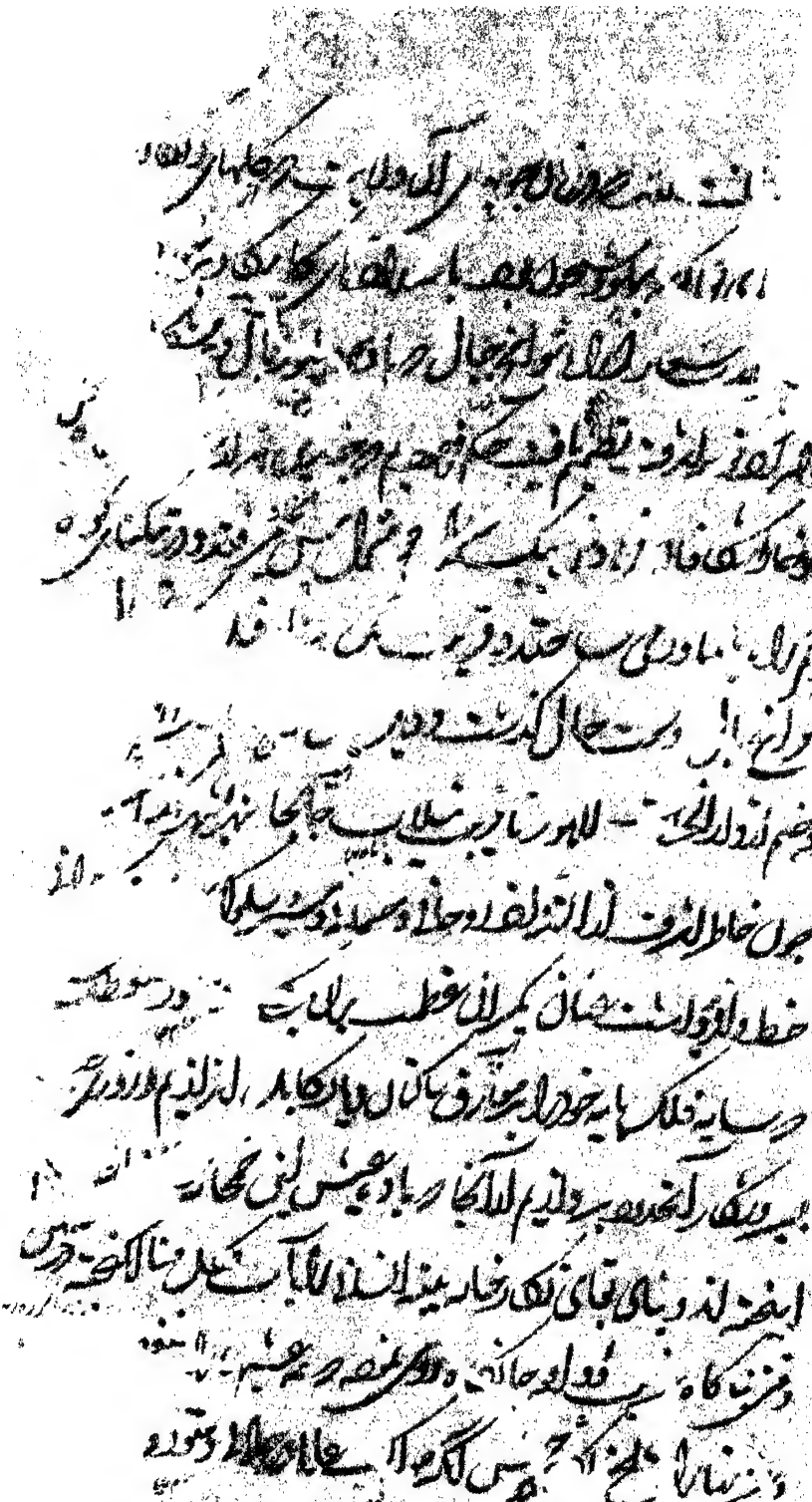

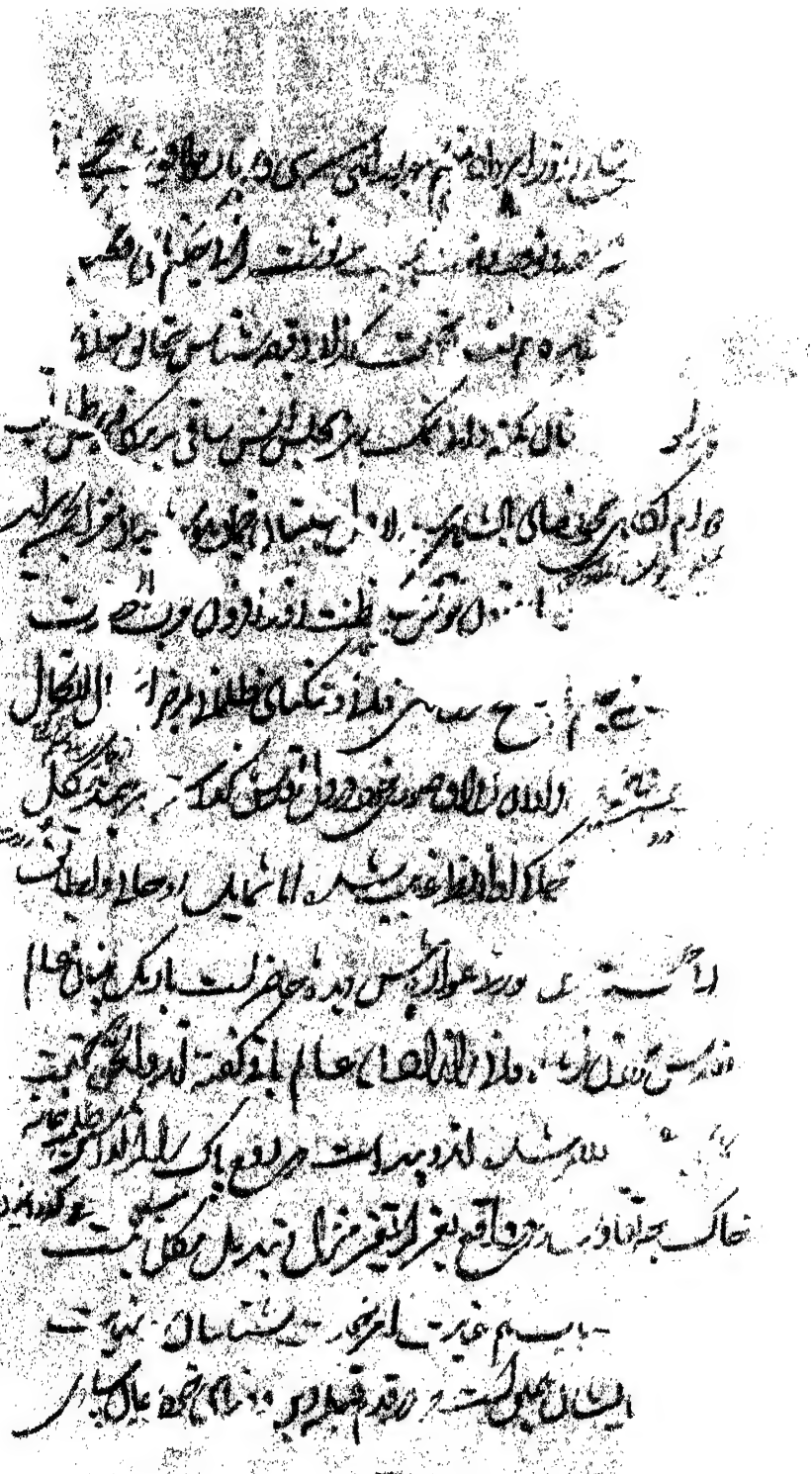

گفت دانا که این عطا از نوع آیات بمنزلهٔ القدس ماهیت نفوس و دیگر انواع حکمت

رفعت انفس و تبیین و بسیار رفعت حکمت اعتبار آنکا و ملاحظهٔ ادلّه

ماهیت و بایست هر کس هوشمند سعادت بهره از استماع این و انواع حکمت

و عادات علوم الناس و آداب زندگی و اعمام امور ... ماهر

و نظر مستقیم الانفس و دانش و ترجمه از القاب ... عمله بسیار

بصادر ... همه الا ... دیگر ... ولایت مقام

خویش ... عمران ... الغمرات ... الفوز لسنه عطا

حیات الدول ... العطایا ... تقدیم ... الفاظ ... شاعت

مصایب اگر کس ... ضرر ... بانصاف روز ...

و جهان امر ... آنکس مطالعه ... اهل الفاظ

به معارف و حقایق و دستگاه علامه الزمان ... مرور ...

حکما ... الدین نصره ... لکار ... بحر مجموعه ... السنه

... جلال ... تفاوت ... فنون ... احاطه

... علوم ... مجموعه و مفهوم ... و الدوات ...

بیان ... الفاظ ... حلت ... ملحوظ ...

همچنان تا الحال بعدی دراخر سنه مشغول هستم آنچنانچه حادثه افسوس

احوال ... در خاطر قدسی ... در مناط ... بشیت ... از ... و ...

لم ... بیست ... صفام ... الرضا و ... طاز ... الده الکت ... اب ...

در جمله امور تابع رضای ... است ... و ... لعوم حکال ... بعث القدس ...

و خاطر ... متوجه اند احوال خود ... مدرین روز ... که ... عوض ... کامل

... از فایت جاه و جلال خواهد ... با ... استیلام عقب ...

... اود با ... احلات ... با ... نعدا ... امتیاز

... بیت ... مشتم ... بهر سوال ... مقصد ... وقت ... کار رسید ما ...

... الکت ... ما ... نقار ... است

در معنی ... خاطر محمد حسن ... قطر اللّه ... به ...

... خبر ... است که احوال ... الکبیر ... ولست

... ما ... و ... تقدات العلی ... ماکرد خبر رسید

... زیارت ... نیز ... العدالت ... شد است و اهل و عیال و

... ادمی دریا ... است باعث ... مشکل

خلاف ... [illegible] ... ق ... اسقاط ... مصلحت

[illegible] الله [illegible] انما [illegible] احوال فضل [illegible] طلب [illegible] نموده

[illegible] جمیع [illegible] فضل [illegible] طاعات [illegible] رضا

او کاهی [illegible] عبادات [illegible] [illegible] کتاب

[illegible] با جمیع [illegible] المستند [illegible] لله

[illegible] نفس [illegible] عشق [illegible] صبر [illegible] قرب

[illegible] بوفای [illegible] صحبت [illegible] تمکین [illegible] نیست [illegible]

[illegible] اوبرسان بالکل عزت [illegible] الله [illegible] طلب

نفس [illegible] اللهم [illegible] معشوق آن [illegible] ندرس [illegible]

[illegible] رخصت طریق [illegible] او [illegible] اختیار

[illegible] فتح [illegible] ثوابت العزی بالله [illegible] حجاب [illegible]

در سلک [illegible] رضای [illegible] بالله [illegible] رفته [illegible] حساب دنیا و آخرة

رنجام داده [illegible] عذاب [illegible] [illegible] ابدال

بجهان داده [illegible] صحبت [illegible] خود [illegible] علیه [illegible] بصر [illegible]

کنج [illegible] [illegible] تحصیل [illegible] نیست

ما [illegible] [illegible] رخصت [illegible] حاصل کردن [illegible] [illegible]

کلاه کج نهاده و داستان جهت روی آن اکنون شهر و دوستان از این طبقه

مجلس ... حکام دو آن اسباب را نام یک مجادله غلط بزنند اهتمام

در تفصیل تعین طلب از اول شهر و قصبه در اطراف اهل شهر صحبت

و کار این گروه از پاکان مجلس را انجام نجار در قید کتابت در آیند چنانکه

کردم الحمد لله که بعرض ... گرفته باشد ... است مجلسیان

... مجلس ... آن اسباب را ...

مجلس فراهم ... بر روی قالی ... باز ... و آنگه ... مجلس

باشد و مقرر ساخته ... ماه فرد ... آید و با آتش انگیز باکرامی ...

رنگ ... در این ... عادت ... ازینجا ...

لطافت ... حاضر ... کار ...

و مجلس ... کسی ... در مجلس ...

آید و جمعی ... بشنیده ... در مجلس ...

... دخل و خرج ...

... ... دخل و خرج ...

شب ... کار ... از دست ...

و بر [illegible] این اهل انتظام و لشکر [illegible] الغدر [illegible] ازال

[illegible] بالتعیین کنند هر جنس خرید و فروخت [illegible] العلام [illegible]

[illegible] بالعلام خرید و فروخت [illegible] بد [illegible] نام مشتری و بایع [illegible]

که نوشته باشند و هر چند که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق محتسب

[illegible] و [illegible] جهت کل محله و [illegible] یک [illegible] محتسب

[illegible] کرده بر [illegible] و [illegible]

از آنها [illegible] و هر جنس اسباب که [illegible] ارزان [illegible]

و [illegible] اسباب و [illegible] الله [illegible] و [illegible]

فروخت باشند و [illegible] با [illegible]

[illegible] معامله [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] خوانده و [illegible]

[illegible] باتفاق حاکم [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

تمام [illegible] حاصل [illegible]

و در [illegible]

بالاجماع ... عید بالتمام نمایان شد ... درست ... بهر ...

نحوی ... عالم ... و آغاز ماه فروردین ... دیگر

در این ماه مذکور ... فرخنده ... بهار ...

یکشنبه ماه خورداد ... عید ... عید ... آن ...

است ... ماه ... ششم ... سیوم عید ...

بهار ... عید دیگر ... عیدهای ...

... باشند ... بطریق

در افتتاح ... صباح ... شعار ... نمایند

عید ... فرمان ... بر ضرورت ...

دربار ... آب ... جاری ...

آوردند

چون بمن بنای دولت اقبال کیفیت معدلت آئین این بنا رسید

... از ابتدای جلوس ... و استظلال ...

... جمع سکنه و رعایا ... ضرورت ...

... آیات ... عدل و احسان

در رشته سلک منتظم است همچنین در هر عهد و اوان بلاد قلمرو

جهانداری را ... اساس ... الخ مدت ... کس

سلطنت ثابت ... وارثان و اسلاف ...

ادراک ... کمال ... و خاطر الهام ... حوادث ... متوجه

از ... در ... ... میشر ابد والا الطاف گوناگون ... صفحات

... یا ... انجم ... شاهی ... نزدیک ... تسخیر

... است ... والبیان الحمد لله ... عقد ... ریت

... لا ... ست ... اند ... فر ... ممالک ... نوشته

... الطاف ... جهان ... یا ... ... نزدیکی ... بالضرورة

... بر ... انتظار ... نوعی بار ... موجب تحسین ... زرد ... ...

... اقبال ... کوالیا ... تمام ... السلطنت ... جمیع

... دلاوران ... حکم قضا ... خواهد شد ... در ...

... ختم ... در ... و رفاهیت جمهور سکنه ...

... ... حمد ... ... عقیدت ... اعظم

دوری ... درگاه ... ظل الله ... ...

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

داستان غارت [illegible] که وجه مالک [illegible]

[illegible] بعد از جلوس [illegible] جهانبانی [illegible]

[illegible] الغارت [illegible] بهادر [illegible] اموال [illegible]

صبح [illegible] جمال [illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible] شعله ظهور یافته [illegible]

[illegible]

اتصال [illegible]

احوال [illegible] و مهاجر [illegible]

عادل [illegible] شهریار [illegible] دل [illegible]

[illegible] نظام عالی نصرت و [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] احوال [illegible] حافظان عقاید و احوال خلایق [illegible]

[illegible]

[illegible] اموال ارباب [illegible] و دیانت [illegible] نقود و اجناس

[illegible] و منقولات [illegible] جواهر النفیس و اقمشه [illegible]

قیمت کنندگان [illegible] رخت

آنچه آمد و تمامی آنچه آمد بزبان اکثر ... باقی ۱۱۹۸

... اکثر ... مناط عدالت نشاط و تعمیر ادراج اعلای مواطن

برادر من ... علوم ... تحقیق

... دوام ... مصروف ... و ...

دستان ... ممالک محروسه ... منزل اضافت

نواسع ...

درمولا ... توسعه ... الکحل

...

قطع ... نا ... اولاد ... اضافه

... ممالک ...

... ...

...

... ممالک محروسه ... باج و زکوة

... و ...

و تا این زمان ... اشکال ...

ملاحظه ...

نیز

رسید الحمدلله تا اکنون نسبت به آن حضرت از جمیع وجوه نسبت به خدام وصول و

عنایت کرده که الحمدلله از آن حضرت که نسبت به خصوص نسبت مرکز ارادت

بجهة الله اولاد و اطفال خصوص و عام تا اکنون هم نسبت به دولت

بی هیچ خبری نشد عزت والسلام متفکر کار الحمدلله اکنون هم

الا الامر و حضرت او صورت کرده از آن اعمال دلداری کرده شود هم

نجات الدرد و او وجود اولاد و اطفال صوری و معنوی نجات کرده

و عیال مولانا حافظ القدس ابن طالب که دولت این خصال رسید

استحکام دو جهد تا اکنون متفکر بوده رسید از صحبت این منشور

مخصوص اولیا برای همین مختصر که از محل دولت اولاد عن تعلیم زمان

مشهور حضرت او و ادراک ملازمت خاص خصوص باشد که

زبان الحمد لسان بوده کرد

این منشور الادب و ملتمس العهد کار

از جمیع عاطفت و عنایت نماید صدور یافته خطاب کار کار

سلطنت به یدالله باد و حضرت کرده اقبال و منه

لطف و انعام و علاوه به طلب و عنایات و کرم الا این کرم

الحق بعضی از آن شد که ترتیب اقتصاد تمام [illegible]
بیان اجمال [illegible] کار [illegible] عادات تمامی [illegible] اجرا
شده [illegible] لذت [illegible] اشعار [illegible] در آن کار
[illegible] اگر [illegible] در این طرز [illegible]
[illegible] با اهل [illegible] عادات [illegible]
جمع [illegible] بعضی [illegible] رشته العقد [illegible] دست
شد [illegible] کسب [illegible] خدمت صحبت [illegible] بزرگ کرده
بدو مجنون [illegible] صبح [illegible] شام [illegible] عادت
کند [illegible] روزها [illegible] مطالعه کتب [illegible] صفوت وصف
نقل کتب [illegible] ترتیب [illegible] جمع علوم جلال اخلاق ناصری و منتجات
و کلمات [illegible] مثنوی [illegible] مشغولی کند از رغبت
[illegible] یکی [illegible] در [illegible] کتاب [illegible]
اینا [illegible] عادات [illegible] تعلق [illegible] انجام مقام [illegible]
بادیه [illegible] نظم [illegible] اشعار [illegible] کتب [illegible]
ریاض [illegible] مسکین [illegible] صاحبان [illegible] خصوص [illegible]
دهقان

[illegible] نبشته [illegible] طرف [illegible] بالا الحمرا [illegible] و درحوالی
[illegible] الاعدا [illegible] التماس [illegible] حضرات
[illegible] دیگر [illegible] ابرار [illegible] خوشطالع [illegible] بیست سبحه
[illegible] رسیده [illegible] دو [illegible] نقد [illegible] یاد
[illegible] طلب [illegible] رسید [illegible] و لکل
[illegible] مردان [illegible] گردید [illegible] الانحاء [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کار [illegible] تو [illegible] درستی [illegible] سلامت
[illegible] کرد [illegible] بعضی [illegible] بعد [illegible] نقل [illegible] گذرد
[illegible] سرنوشته [illegible] ارادل [illegible] قابل [illegible] دیگر
[illegible] قدر [illegible] ذکر [illegible] عوض [illegible] نبشته [illegible] القابل
[illegible] درال صلوات الله علیه [illegible] باشی [illegible] موجب [illegible] باز
[illegible] سلاطین [illegible] مثال [illegible] دیگر
[illegible] ملازمت [illegible] حالات [illegible] طبقات
[illegible] عقد [illegible] سلام [illegible] هست [illegible] نشسته
[illegible] خلوت [illegible] حضرت [illegible] آنکه [illegible] و ادایت

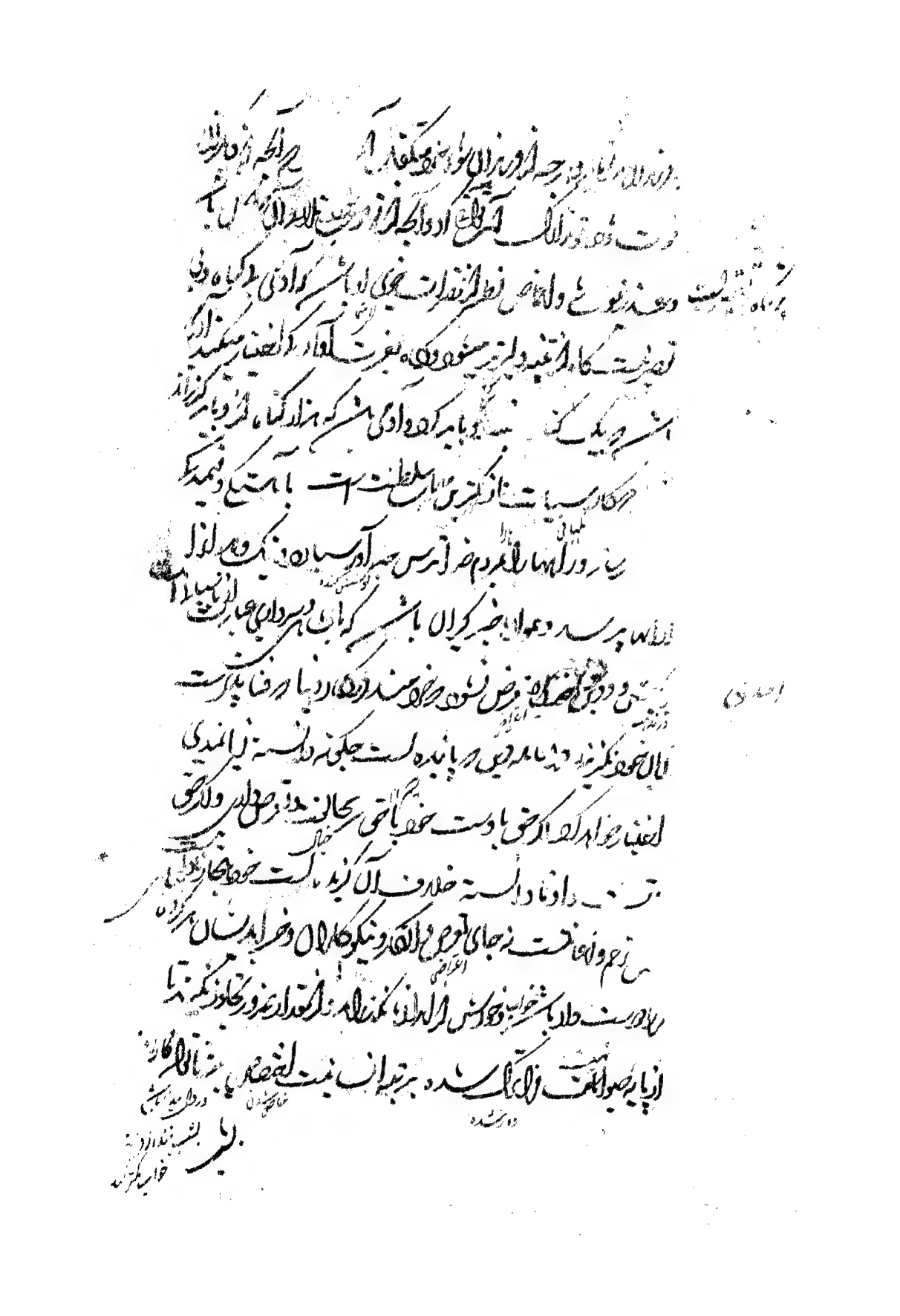

بگنبند ... بد استعدادت باید بود و سینه اندران ...

ساخته اند ... که بنده ... نهد بی طرف ساخته اند ...

جاهل معنی اینکه حمول است لیکن حجت ... نکند اما نظام اظهار تحقیق را نموده اند

و خنده و بزل نکنند و بوستان اسما ... خبردار باشند و بنجس

یک جا ... اعتماد کند ... [illegible] ...

چند جا ... بود [illegible] کنند ... باشند و ...

جدا جدا ... اند و ... [illegible] بود و جاسوسان ...

کسی را معزول ساخته ... [illegible] ... ایشان ...

راه ندهد ... [illegible] ... خوب ...

جانب ... ندهد و آن کرده ... [illegible] ... مبادا

در لباس تصدیق ایشان کنند ... [illegible] ... خبردار باشد

... سخن نکند و از حرف زبان ... [illegible] ... کار

... خبردار باشد که ... [illegible] کنند باید ...

و ... شغل وقت ... کرده ... [illegible] ... و از اطراف

... خبر کران باشد و ... [illegible] ... لایق غرض ...

دلالت و درک ... در نفس و کسب کمال انسانی کما ینبغی

[illegible] در تربیت خاطر انسانی [illegible] کمال آنکه

چون اوقات مشغول باشد [illegible] از دخل کند [illegible] انجام مهمات دیگر کرد که [illegible]

کرده از [illegible] دخل [illegible] باشد [illegible] هر که [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] احمق هم [illegible] و طمع [illegible]

[illegible] طلب باشد و در وعده [illegible]

[illegible] خصوص با منصبان اشتغال [illegible]

[illegible] لذایذ باشد و سپاهیان را در ورزش [illegible]

و بیشتر مشغول باشد و عمده ورزش [illegible] و نشاط خاطر [illegible]

[illegible] که کار [illegible] و [illegible] عمده [illegible]

[illegible] از [illegible] وقت طلوع [illegible]

[illegible] لغات [illegible] الخیاست [illegible]

[illegible] تحویل [illegible] و [illegible]

[illegible] با جمهور [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

لا از

ابر بستان [illegible] بجهت [illegible] نحو دستان غزل انس [illegible] دالنواز

[illegible] وابستجی [illegible] برای دلپسند [illegible] وانوا [illegible]

[illegible] ممالک [illegible] و نسخ [illegible]

ان از بیان گزینه [illegible] و نظم معلوم [illegible] بعث [illegible]

ستی [illegible] بتمام کمال [illegible] [illegible] ادامه [illegible]

متصل بال [illegible] باحکام [illegible] بعطل [illegible]

مواضع و قصبات و جمیع [illegible] و [illegible] حافظان طرق ممالک

[illegible] قرار [illegible] داد [illegible] درایجای [illegible] کمال [illegible]

لازم دانند [illegible] قرعه [illegible] لازم الاتباع [illegible] فرد [illegible]

لا [illegible] ارلاد [illegible] عقد [illegible]

عز و علا [illegible] خاطر [illegible] ان [illegible] عقلای [illegible] [illegible] صلاح

صلاح اندیش [illegible] الصاف [illegible] بر مصدر [illegible] و الصدق

راسخ [illegible] علی حال [illegible] الاطاف [illegible] و [illegible]

[illegible] ظلال [illegible] مستظهر و مستبشر [illegible] بالعز [illegible] سلطه

[illegible] فی [illegible] الی [illegible] نظم و نصرة [illegible]

الملک ... جهان ... ملک ملوک ... بعد ... دیار

... است ... بندگان ... ببارگاه ... بر ...

... الاقبال ... عنایت ... الملک ...

... الشیخ ... ایم ...

... عالیات ... حضرت ... الفضال ... وحقیقت ...

... بجولان ... القاق الغار ... بجانب ...

... صوبه قندهار ... افاغنه ... و ...

... صورت ... احمد ... الکرام ... قلیلی ...

... از ... بارود ... از ... خطیر ... در ...

... جلیس ... عجلت ... ملک ... معه ...

... مع ... کار دولت ... الحال ... اسطرداد ... رابط ...

... مستدعی ... الفتنه ... مجلس ... لیالی ... و ...

... ولا ... الایام ... اقدم ... است ... و ...

... اجابت ... حضرت ... الکفایات ... خود ...

... حید ... باستدعا ... ومرزیوم ... روسای ... واستطلاق ... الدم ... اک ...

[illegible] [illegible]

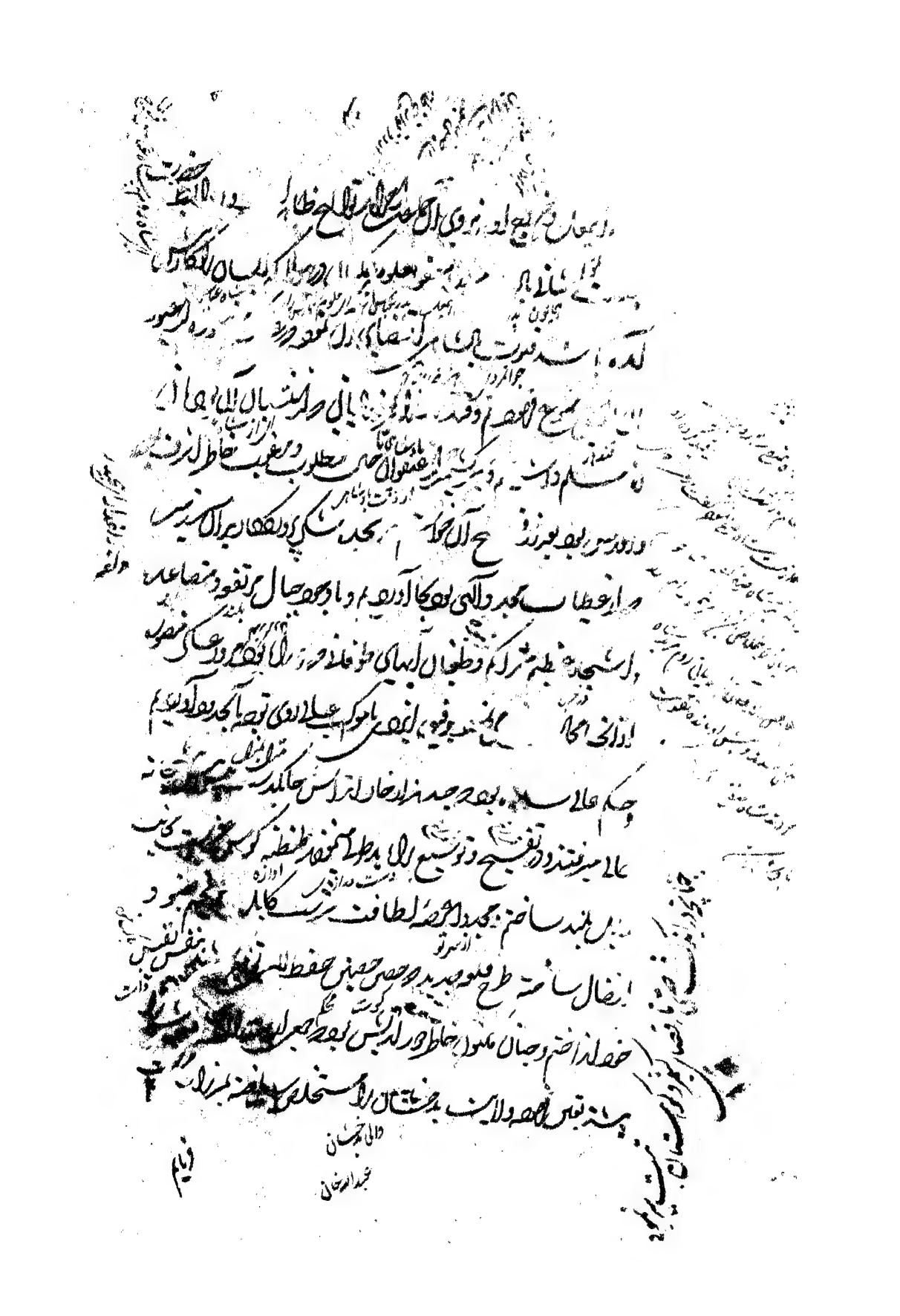

الحال حکومت [illegible] حسب [illegible] دولت

متواتره [illegible] و [illegible] عالم [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] ابواب امر [illegible]

دولت اقبال [illegible] ملک [illegible]

[illegible] اجلال [illegible] تادیب [illegible]

[illegible] جلادت بعد [illegible] بشکر [illegible]

هزار [illegible] سطوت و جبروت [illegible] جلال [illegible] کبریای [illegible]

سکنه در سمرقند و بخارا و ترکستان بر فراغت [illegible]

خاطر [illegible] جمع شد [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] زوال [illegible]

دقایق [illegible] اول [illegible] بدار السلطنه [illegible] مراجعت

[illegible] الفضائل [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] جهان [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] کامکار [illegible] دولت و اقبال [illegible]

عظمت و اجلال [illegible] تاج [illegible] واسطة العقد سعادت

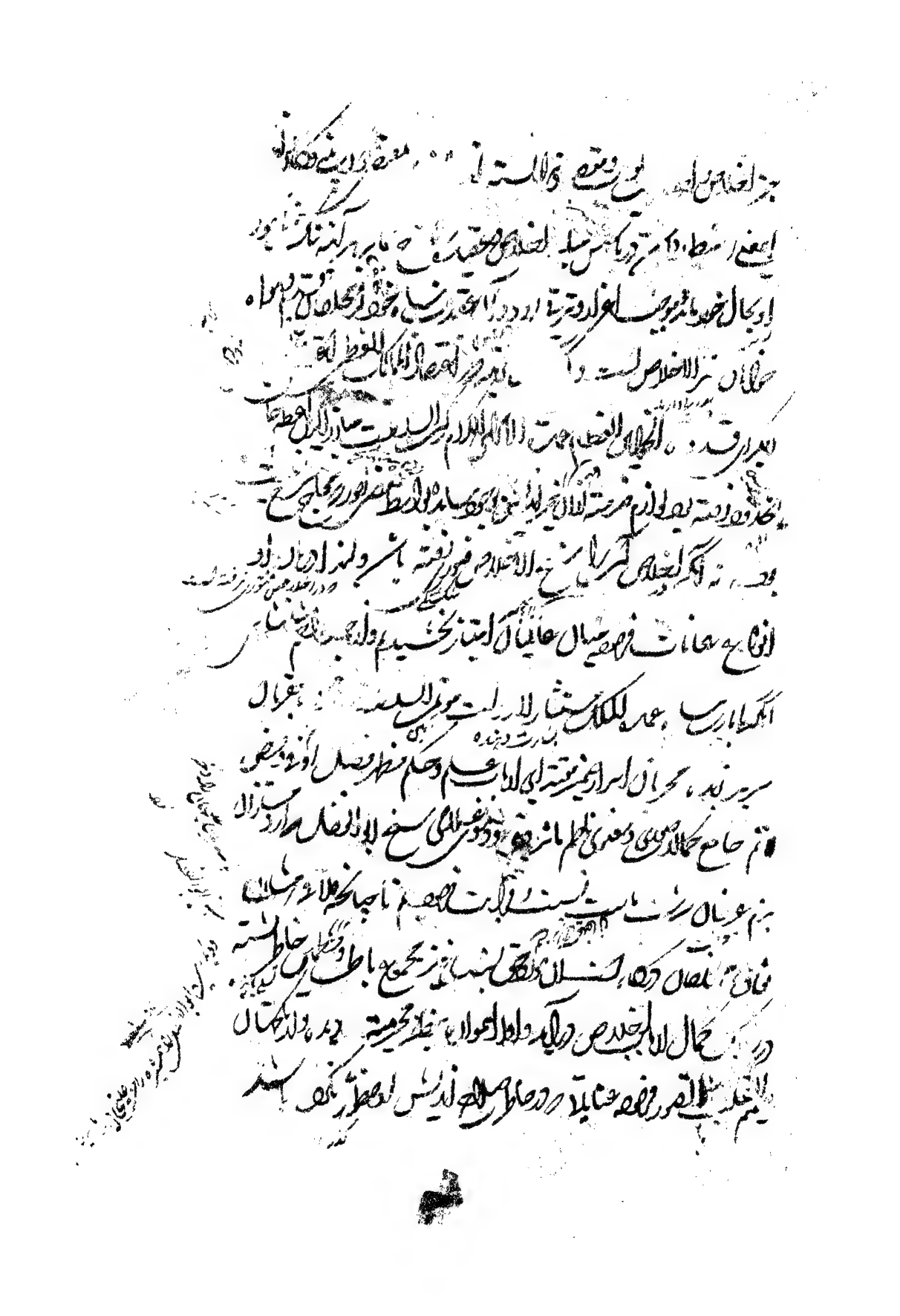

بسم [illegible] الحمد لله [illegible] کامل الخلاف [illegible] ولله الحمد والمنة

[illegible] و درود الطاف [illegible] بتقدیم [illegible] تمام [illegible]

[illegible] باشد والا [illegible] ولیکن اقصی مقصد و حصول الغایت

[illegible] خدمت نام [illegible] دربار ان والا [illegible]

[illegible] جامع [illegible] و دولا [illegible] وسائط [illegible]

[illegible] علماء الذکر [illegible] بعد [illegible] داشتن [illegible] مطالب [illegible]

[illegible] جناب [illegible] سید [illegible] [illegible] ادام [illegible]

ما نوشته بانجناب العلامة [illegible] ادیب [illegible] [illegible]

[illegible] افادت [illegible] علماء [illegible] جامع المعقول

والمنقول الحاوی [illegible] و اصول [illegible] بنده مخصوص [illegible]

[illegible] امام العماد الدوله السلطان [illegible] الملک الاعلم

[illegible] والدین [illegible] [illegible] یافته [illegible]

[illegible] نکته سنج [illegible] دادم [illegible]

خلاصه [illegible] و مراتب اعتقاد [illegible] حضرت [illegible] تمام [illegible]

اتفاق [illegible] الالباب [illegible] فرستاده ام [illegible] غیابات [illegible] مطالعه

[illegible]

موجب ... بهجت ... بحضرت یار ... ایجاد ...

لاضرام یابد و ریاض خلد ابدیت اقدس نموده سرسبز خاطر ملکوت

را منور ... الدولة ... ودیعت ... اکنون

[illegible]

حکومت ممالک ... العلاء و معقدت ... حمید العاقبه

اباً عن جد ... مخصوص ... شأن ... اتحاد ...

شمول الطاف ... مسلط ... توجهات متعالی

کامل الاقتدار ... ...

ملاحظه ... ...

التجارب ... ولی ... آل ... اعلم

... آورده ... الانام ... ولایت ...

تفویض یابد ... القدیر ... سعادت ...

نقوش ضمائر قدسی ... و کمال ... آکد ... اقدس صور ...

و ... الا ... علیحده ...

... آن حضرت ... بوسیله ظهور آن ... اعتبار

اعلیحضرت ... قدر ... [illegible] ... یار بخارا

الکرا احضرت ... خدمت ... سلطنت ... [illegible] ... اجداد

... جمله ... احکام ... [illegible] ... و لله الحمد

مسعود ... [illegible] ... و اقبال ... [illegible]

... اقبال دولت ابناء ... [illegible] ... بواسطه اعتقادات ...

... [illegible] ... الذی ... [illegible]

بسوی عقل ... احکام ... [illegible] ... اولاد ...

... الله الغفور ... [illegible] ...

... [illegible] ... ملک ... [illegible] ...

بیش ظاهر ... سلاطین علا مقتدا ... عالم و عالمیان

بیش ... [illegible] ... احکام ... [illegible] ... اخلاص

را اعلی ... مطلوب ... [illegible] ... القدس ...

سعادت ... عزت ... [illegible] ... خاص

و ... بالقدس ... [illegible] ... فتح ... [illegible]

... القدس ... [illegible] ...

رضعا

اضعاف یافته و انعام و احسان آن ولایت بخان [illegible] بیگ [illegible]

رسانید [illegible] متوجه [illegible] درگاه

[illegible] جانب [illegible] آمده [illegible] اللّه [illegible] پیش

[illegible] الملک [illegible] در مهمات [illegible]

و رعایت خاندان قدیم و [illegible] آنجناب [illegible]

و درست [illegible] باشند [illegible] و در [illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] که [illegible] باشد که در اقبال ضعفا [illegible]

در [illegible] و [illegible] حال [illegible]

با آن [illegible] خط الملک [illegible]

[illegible] الحقیقه [illegible]

نصایح بیان بعادل خان و قطب الملک [illegible] توقیف

الله [illegible] خلاف [illegible] اللّه [illegible]

بنابر [illegible] باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و [illegible]

نمودند [illegible] شایان [illegible] خود [illegible] و [illegible]

[illegible] التحصیل [illegible] اقبال [illegible] بر ایشان [illegible] رونق یافته

[illegible] آمد [illegible] نمای ملک [illegible] بایشان [illegible] بالعلی

[illegible] با عنایات اعلی [illegible] اصول [illegible] دولت [illegible]

و اما

[illegible] صبح اقبال رسید از جلوس بر اورنگ سلطنت

[illegible] تا امروز [illegible] خلافت [illegible] بار العام [illegible]

[illegible] حدیقه اقبالات [illegible]

فضلا [illegible] تربیت مستقلان [illegible] با اعتراف [illegible] علوم

[illegible] مطالب

[illegible] رسیده کامیاب [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] عظیم القدر [illegible]

می‌خواند [illegible] مطالب [illegible] بوصول محفل [illegible]

[illegible] معالی [illegible] مقام [illegible] فضایل

و کمالات [illegible] جامع الکمالات

[illegible] حسن اخلاق [illegible]

السلام [illegible]

ایما که از انجمن نعمت کرم و مادر پیش بی آنکه زینت کرد و عدالت پی خود علم

از احتیاج ابیه پیوسته بکار بی الکو است چاره صرف اند امنیت لوفه تو ا

بخت رحمت که است شما را ز دوده کرده است زور از دل ما

عرصه دیت نکر ... بند الملتمس حکمت تعالی سلسله عزیزت

بجو قدم آستان عرصه حضرت که به دو روز ... بک کرده برکاه و ...

بلند سلاله والاقبال دریافت تلک بیند با ندیده ... چشم دل ...

بنی رفت لنمو سنیان و ان تو لب بار از عقیدت و اخلاص ... مجلس

لله ... دال نونهال اهل ... علامه بر جمال صورت و معنوی رسانده و بخته

هم رسل اطلاع ... دیگر شرف بادشاه و فیمنه خود را ... العمل

لاد ... بفرمان الله عنایت شمول و قریب سر لک ... نمود را

و براق و خلعتهای الجمال یافته به تمام بادشاه ابرد ... حضرت آن اقدس کرامت

و آن مقدس دریافت رسانند الکه عزیز بهادر سند ... لعبت اکبر

بعلی ... اهل اکبر ... ولایت ... بنشیند ... ملک

اهل ایران ضبط ... محبوب ... سلطنت باشند تا که جای

مدد ... رخصت یابند ... تعریف ... وللد

و ملک

واله اعلم

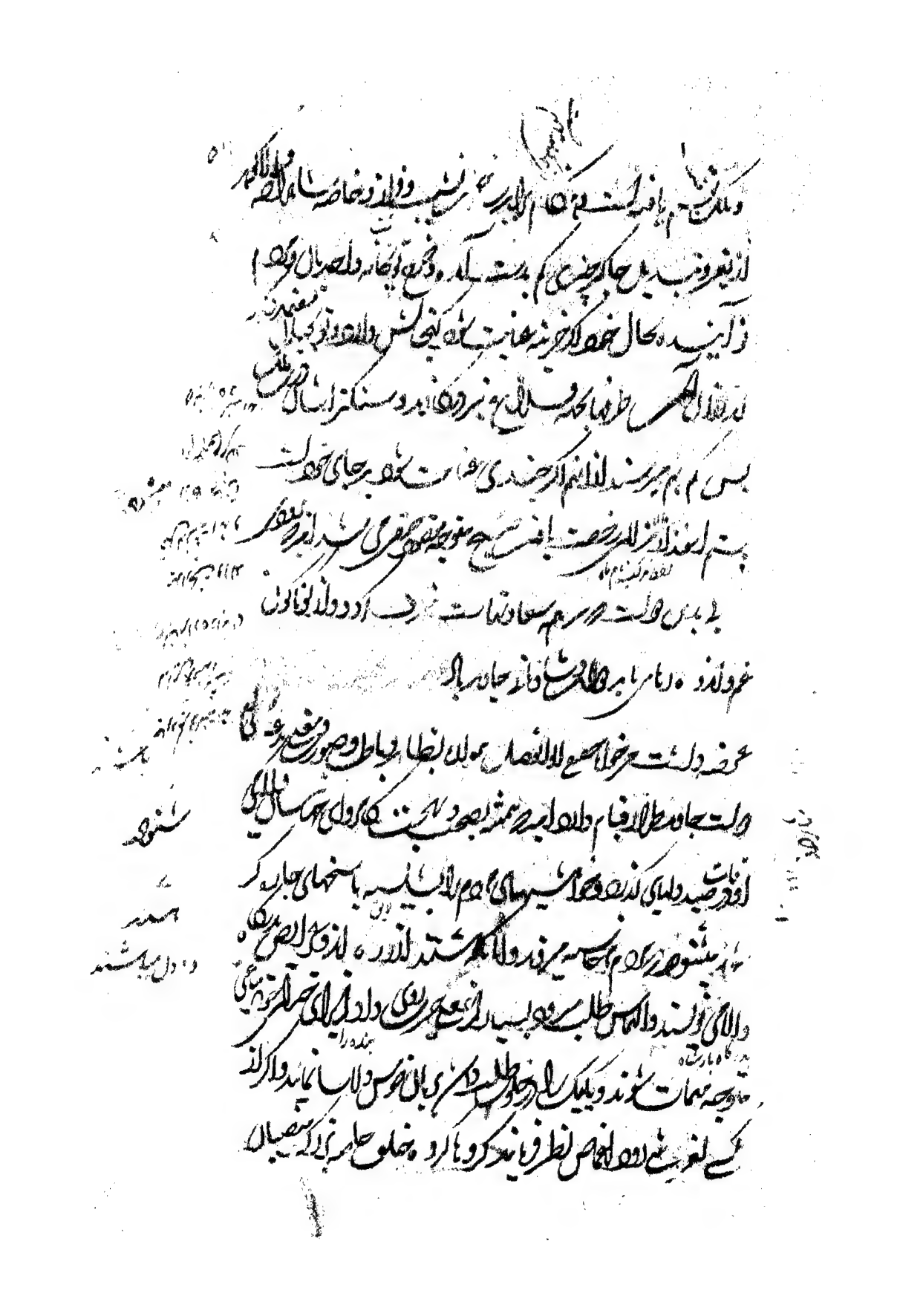

در حضرت کمالات نزدیک پای‌های سب لعبت ان کمال وسیله دل بست

نقل صحیح حضرت انعام از فضای وقت کم باشد مهمان دل نقل علاوه

بعد انعام خلعت و اسب و زر و غیر آن بر الوس [illegible] بدان [illegible] مجلس

فرموده‌اند نزدیک [illegible] کردن منصب از دل و جا گرم و [illegible] دادن

بی حاضر باشد بالتفات یادآوری بنا با کم رفتست و مجلس ناگرفته

از تنگ دستان رخصت باشد جمیع انبیا منت آن خطا ما فرموده

و بعضی چیزی [illegible] از این [illegible] باید لذا [illegible] التمدن [illegible]

[illegible] خدمت نیکو [illegible] کشیده اند و دیگر بخشیدی [illegible]

[illegible] راستی و درستی اعتبار داشته باشند و صدور اقوال [illegible] بالاصطلاح

در خلوت بعض رسانند و اوقات [illegible] در نظری دارند و آن زیست

و اکثر [illegible] باشد و معمولات مجلس گری [illegible] لطفی

نهایت حاصه [illegible] درویشان گنج [illegible] احمد [illegible]

و جا که [illegible] زور ازدل وقت بیدار [illegible] کنند اند [illegible]

اول روز [illegible] بلند [illegible] انهای خاطر [illegible]

[illegible] معقول [illegible] عرض سید الله و [illegible] کردن [illegible]

خاص گردن [illegible] کنند

[illegible] دولت

[illegible] معقود [illegible] نزد [illegible] عالی [illegible]

[illegible] و صحبت [illegible]

[illegible] الفضل [illegible] صورت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] جمال [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اعتبار [illegible] دل [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] است [illegible]

تحصیل سعادات دارین کافی و وافی است از استماع ان خبر [illegible] مسرور شده بود

و ارسال نامه نامی [illegible] صحیفه عطوفت بعد از ان باکرم [illegible] محرم [illegible]

بر ساحل [illegible] نگارش یافت

التفات نامه [illegible] نواب [illegible] [illegible] از نهایت [illegible]

یافت [illegible] [illegible] صحت [illegible] ازدیاد الله تعالی [illegible]

[illegible] باید [illegible] [illegible] شغل [illegible] در [illegible]

روانه [illegible] این [illegible] [illegible] مکرر دیده [illegible]

اما [illegible] که [illegible] [illegible] مسامع [illegible] رسیده

[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

از درگاه پادشاه [illegible]

[illegible] بانی [illegible] [illegible] [illegible] رسید — دیار

[illegible] [illegible] در [illegible] باشم [illegible] حفظ الهی [illegible]

از آن دل

[illegible] مجلس [illegible] عاطفت [illegible] در باب ایشان

دور از [illegible] بمقتضای [illegible] [illegible]

[illegible] و کاشفان [illegible] [illegible] حقیقت [illegible] رموز [illegible] حقایق [illegible] — شیخ مبارک [illegible]

[illegible] عرض [illegible] [illegible] [illegible] ظله العالی [illegible] احوال [illegible]

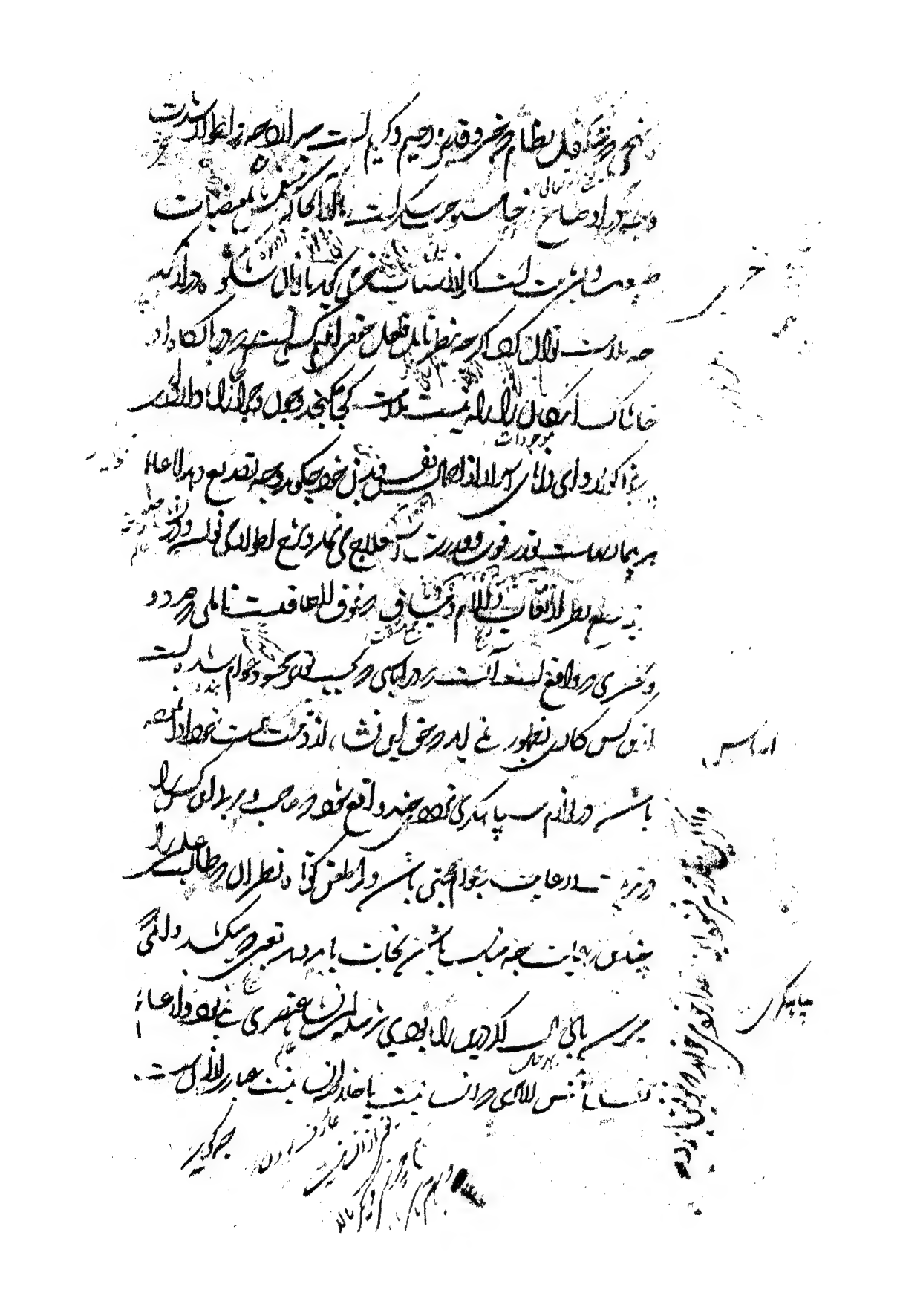

چه گویم و چه بیان [illegible] آید هیچ به [illegible] تمیز نا حاصل است [illegible] باد [illegible]

دیگر [illegible] نیست [illegible] و چه تعقل [illegible] منظور

دست جور دراز کی خان و مان این ظلوم را بتاراج [illegible] کار [illegible]

از آمد مستی و خود پرستی آغاز [illegible] دست ستم [illegible] سال [illegible]

طفیلی [illegible] بلاها [illegible]

بر آن حال و [illegible] فعال [illegible] نفس [illegible]

از اصل [illegible] آن [illegible] اصولست [illegible]

باشد [illegible]

متعصب [illegible] دیگران [illegible]

از قسم [illegible] باطل [illegible] خراب [illegible] باطل [illegible] اعمال

[illegible] اعمال [illegible]

[illegible] سالک [illegible]

[illegible] این [illegible] کار [illegible]

[illegible] بحسب [illegible]

[illegible] در باره این [illegible]

لطیفی فکرت اولی بعد رتبه کمالی بالطافت که ر
عقل انسان به
صحبت و سرت عشق مدد
بلند پایه آن قبله کاهی را بر تحمل آن خصوصا این
لعوب بمقصد رسد و قدر الا الذین حروف نامه بسیار
مسائل نحات در ذات الحق الزا قبله ما نکته لفظ بقیه
چنین رتبه دو شود محقق رتبه چهار نوع در بیان فصل
وجوب ثابت وحق توان وجود نوع بیان وجوب
مسائل حروف اذای مرتبه الزم دفع و نفع ایصال
مکلف سبیل محقق مقتضی بعد دفع
الاربعه حقوق بنسبت این رساله والمنه الحمد لله
سنه نهصد و نود و چهار جمادی الاول یازدهم تاریخ کامد محقق
کاتب قبله الاعلی مخدوم
العالی مغفور واجد
طلعت
لازم

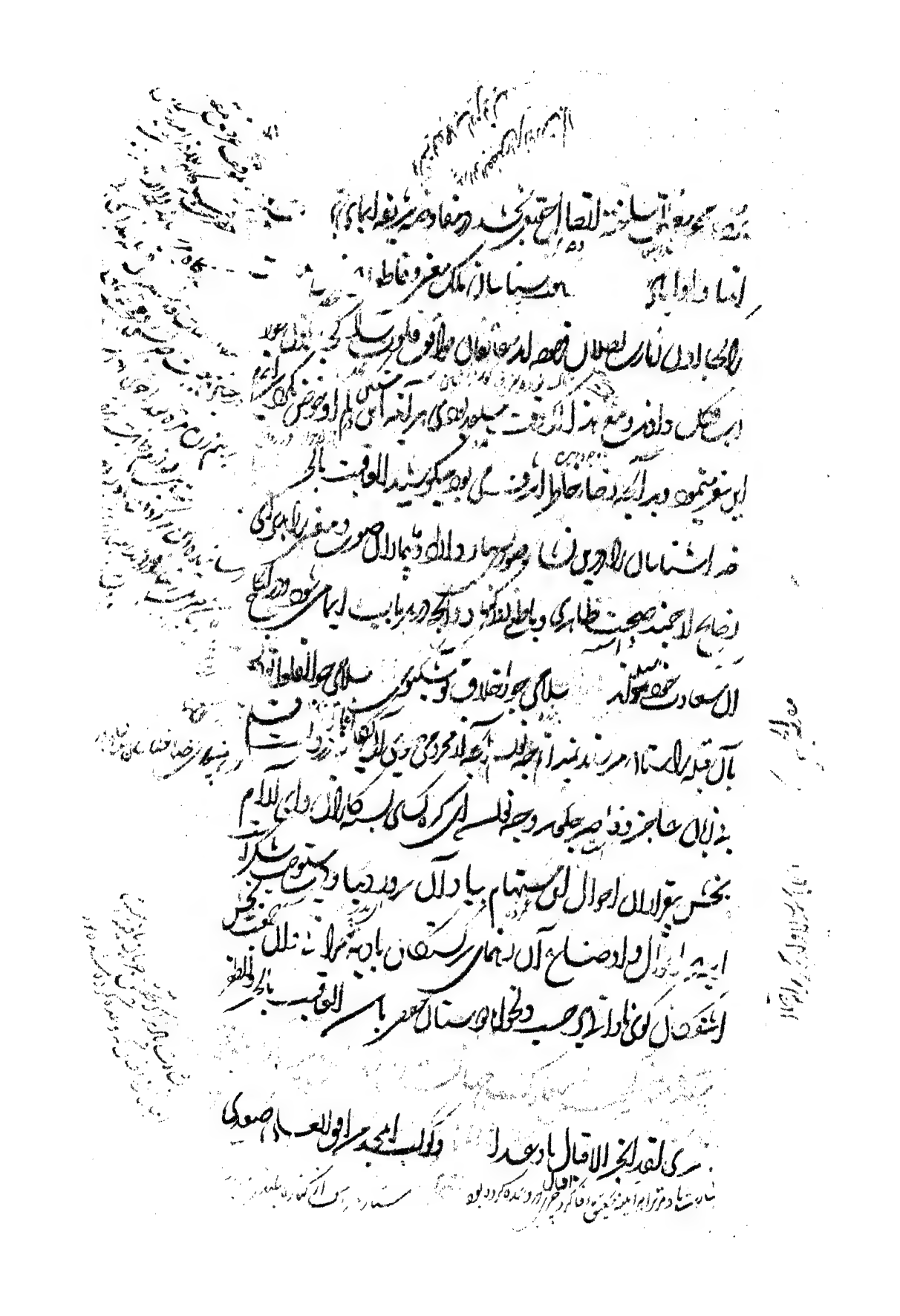

بجهت غلام المستغاث سلسله مودت ختامه کار [illegible] و مثال

معزول [illegible] تهنیت و مبارکباد [illegible]

[illegible] خاطر عاطر آن [illegible] صورت [illegible] [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] لا [illegible] [illegible] ازواج اشتیاق

[illegible] سرا [illegible] نسخ نهایت [illegible] و ترکم [illegible] [illegible]

[illegible] انجام و غایت [illegible] للته [illegible] نقش خاطر [illegible] صورت بست

و صورت [illegible] حسن [illegible] [illegible] الفال [illegible]

[illegible] تهنیت گو آمد کلبه [illegible] عبارت [illegible] گفت

[illegible] الله [illegible] العلی الجبار [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] [illegible]

[illegible] تو [illegible] [illegible] تو [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] لطف [illegible]

[illegible] [illegible] تنهای [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الاختلال [illegible]

[illegible]

۶۲

بلاد اقبال الادر [illegible] جانکفا [illegible]

[illegible] مقالات الطاف [illegible]

در نسبت علو [illegible] بجای رسیده [illegible]

رعایت تفوق [illegible] علقا [illegible]

مرحبا و لبن [illegible] اقبال [illegible] الحسن آن [illegible]

ببصه [illegible] فواید [illegible] جنبان [illegible]

بعد [illegible] باحسن [illegible]

ایام الهدی [illegible] الایام [illegible]

آسمان کمال جاه [illegible]

[illegible] جلال [illegible]

تمام [illegible] خوش کار [illegible] آمد [illegible] کار [illegible]

باید [illegible] کمال بردست [illegible]

می‌سر التفاقات [illegible]

و دهم [illegible]

شانزدهم شهر [illegible] جمادی [illegible] محرم الحرام [illegible] دولت و اقبال

جلال الدین [illegible]

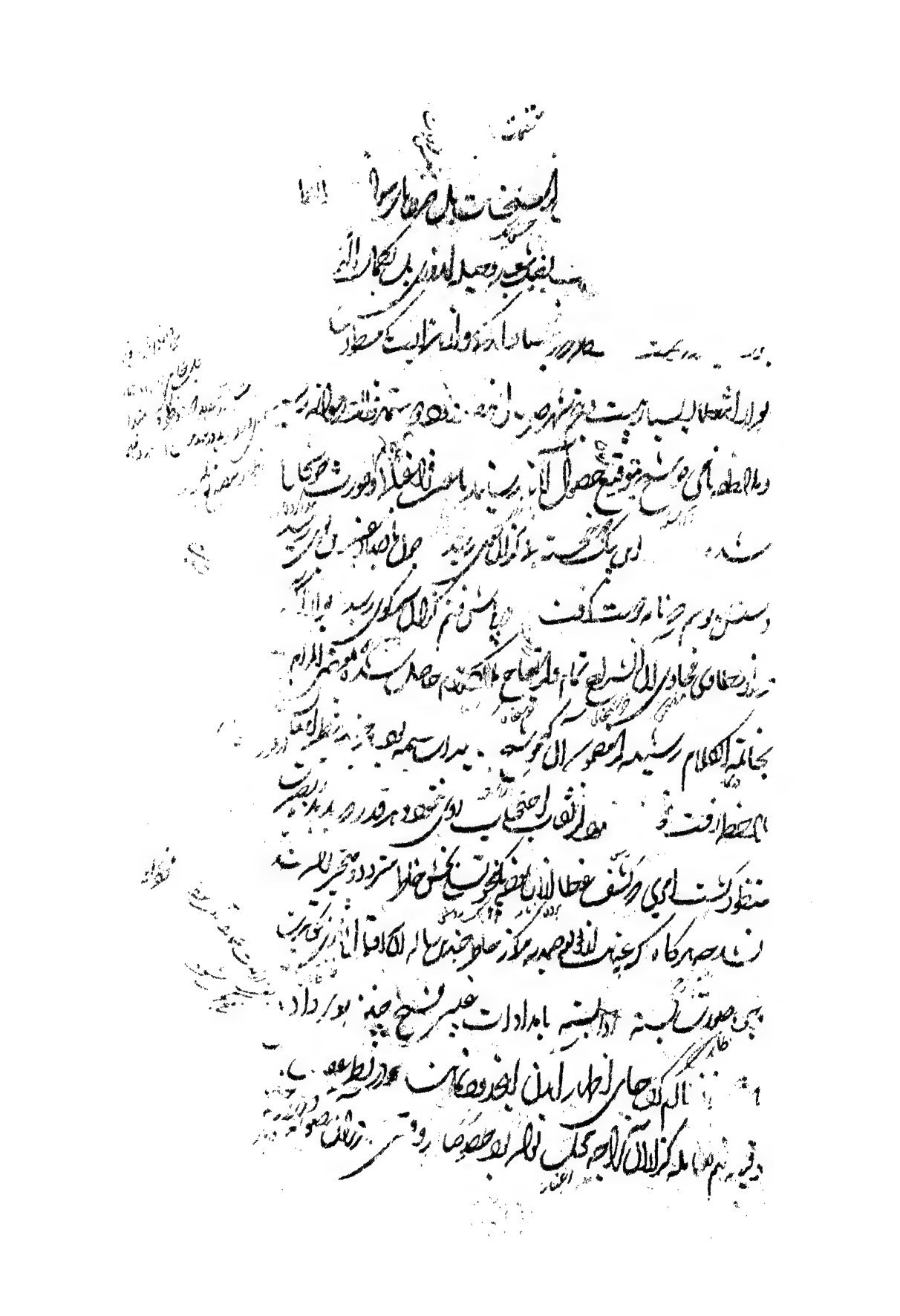

تمسک عن مباحث النصب قوله

در اظهار معنی مضر نیست والصمال

نعم لو ثبت انقدس بیشتر صورت است

پس از آنکه در بحث ... زیرا که بحث دارد ... بعبارات دیگر مفرد ...

الجمله بعقد البیان للعقوبات ... اذا لا ... مضر ... ناقص ... مسئله

جهات بحث رفع تعجب بکردن مضر دیدیم زیرا که ظاهر است ... ضمیر ... الا ... الفعال

بصفات ... حجر کوت صاحب خلعت نبرشد و غیر انجام سید الفکار ...

... صحبه ... بنحلل ... ناگاه ... الله ...

... نظر ... بحد ... رای ... والامثال

... دلالت بر نیست ... ظاهر ... ولا ... الله

سبحانه ولله القسم ... در نظر اخلاص ... مسلک ...

... رجعت ... غرایب ... سعید ... معتقد ...

... کول ... وقت ... محال ... مسائل ... علیه

... النظر صدور ... واجب ... مستقیم ...

شد لیست ... باطل ... خلاف ...

... نادی عالم العلام ... ولطف ... الیه ...

میرزا ...

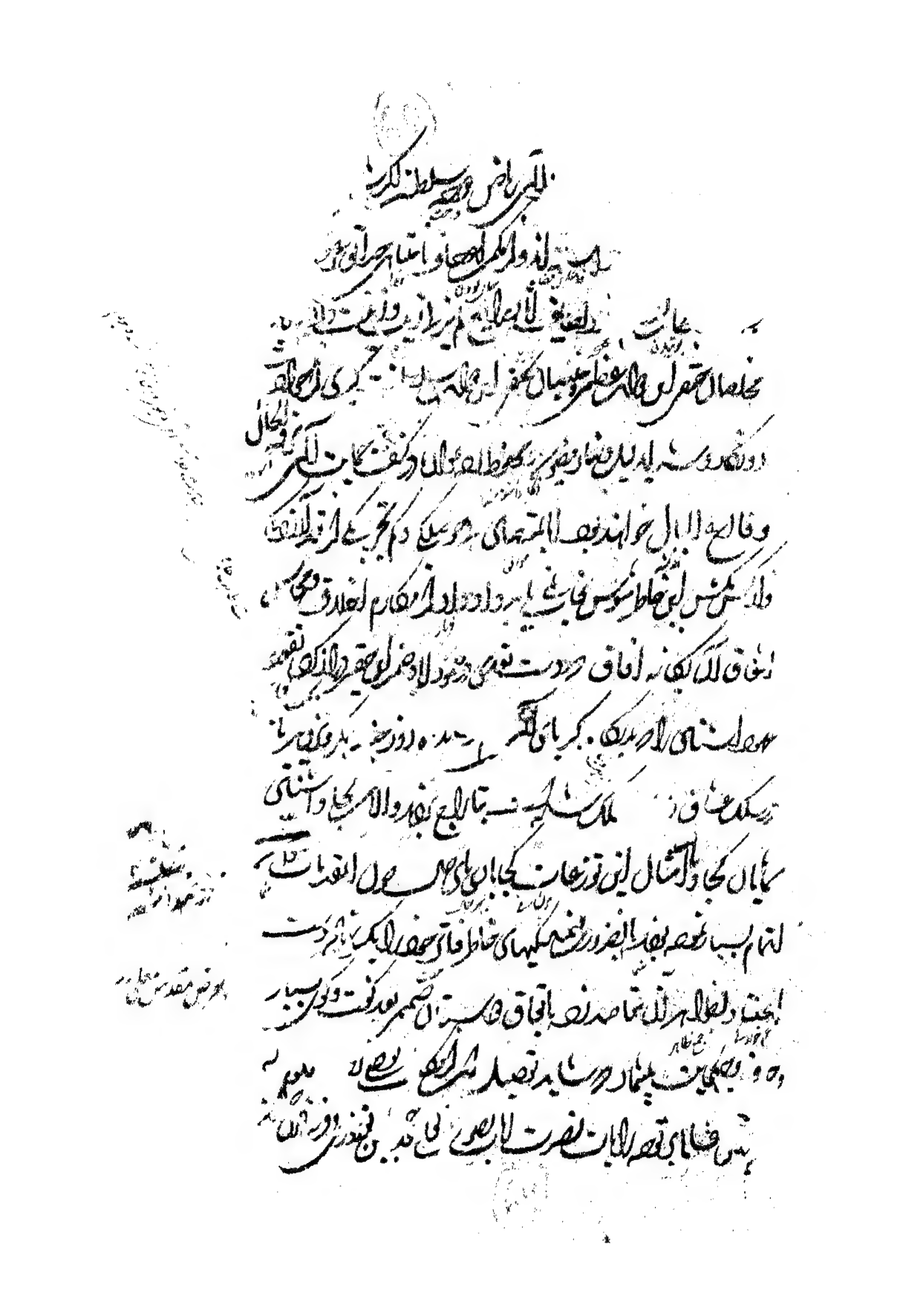

سه رحمانی فرمان اعلا

المعالق سموری فولاد دیلانه الرحمان

شرسان شریعه آل مخدوم شد بانشرالا

نوربست شکر بالتوات رقد بانو مطلع سمات ... مذکوره

ناطول کلاه سرد به اکنه پاسی جو لباس اتمام و خلوت الحرام

و رسیده در نظر عیش حضرت جلو کری نمام و مخلصان از بار للازم

است نیایلده الهنالیه مقام الصاپاندلی سومند خیر دای باقید نصر

ذلیه نطر احرقت زرقت زینت غرب شد الحضرات لا انقطاعه

لباس لست ... پاد صد ریاد لرد ... عالم عالم در مرکز خلد ... بد اسلام

رسید ... و جد اطمینان ملی ... و جلال ... بدانه ... لعلی

کلاه جا محقق جمال اکبر بر الطاف و علا در تربت الک ... عالم ... بت

در ... ابیات باند و اشارات تبیان ممکن خدمت علا و جمال امر احتیاط

دو ... کم نظام ... متوالی مبنی ... ی زمانه که ممت ... عرض مملکت رساند

جمال امر ساقط ... العیش ... شد ابد روحانی و بند ... سال

لی نمام ... مصطفای ... لازم الوثوق بالامر ... حلو ... الله

بوی بهشت و مشک فتوحات بستان و سرایت بدان ملک

منت خدای را که اسعد الله الکافر منصور بادشاه عالم

دولت دولت ابد و بخت بکام باد داشت ملازم در اقبال بشاد

دوستان تو دولت همه مستمند باکس بارخته بابسته در حصار

از وصال این نوید بهجت بخش روح از قضیه مرضیه ازمنه

ل موافقین از اینها بیت وثوق تمام عاکف نفوس شرط

نصل الهی یافته سرور روای شد بحمدالله الملک

البشارت ابواب بر عالم البشارت رسید وانکه دلهای ویران بود

بعد مردانها شد رفت اگر روز بازار تیره

ابر دود لها در رنگ بود شد ز

شد الجای بود بشارت آن

دل چون جنگ بود ازاد

بود حضرت ول

اگر برحق شیر وتصرت اجمع

مال الله ابد باش بلطفه وکرمه

الفرحة

التفات خاطر عاطر حضرت شاهنشاهی بسیار لشکر نصرت مآب

بنشستگان صف صفت الاولیا و ظهور دولت قاهره است جمله

بدولت انعام ایشان است و الحمد که اجرای خلوت جلیل [illegible]

قدس جلایل مفاخر و مراتب مسایل ایشان مخصوص و معلوم کمال کلفت

و دلتنگی شدن و دوستدار ازروی قدیمه مشفق و مربی بلد و بلاد

سبب شکایت حضرت متوجه شده بودند و سالک شده ای دکن [illegible]

گجرات متعین اند بعض اند و اقدس رسیده و چون که [illegible]

و حضرت و العلاء حق معتقد است زیاده در سبب بسیار نقود از حضرت [illegible]

و آن عطوفت شان محتوی بر صنوف عنایت حال [illegible] ارباب وفا

بوفا [illegible] بت الحمد [illegible] بالبسط الله سلطنت

دوام عدالت عظمی در رعایت ضابطه الایام فاهم المجلس بلطف

که های لشکر خصوصا حضرت الفرام مهام کافه الانام صحیح بند و بدان

آن خانخانان سبب جدا کردن خلعت و [illegible] و بلدیه

را [illegible] چه قدر در ربط توقف نمایند فلیکن [illegible] آن [illegible] کمال که

در آن روز مبارک دخول به قدم رسیدن [illegible] و مجادلات [illegible]

و بحث از وز نوادر و بدرجه بر نوع خاص و عوام در تلف و وضع

منزلت و رتبت بمقتضای عدالت و انصفت کماینبغی اثبات نماید

و چون این رای خسروانه بشرف اختصاص و عز امتیاز ازدیاد یافته امید که اعلام

بر کلی مسالک کشوده و بسیار از انوار زلال الیقین بهره مند گردد

ضمیر الحال چنین که ان الله سبحانه تعالی قضای للرجال از ورق

نزدیک رسیده در وقایع تمام از آن مشغول است در هر نفسی لکن زبان حکم شرف

صدور یافته بسمت ارسال خواهد شد بر ضمیر منیر کیمیا تصویر پوشیده نیست

تا بحسن توجه و تحقیق محل بقیه و دستان حقیقی آن شده

حصول از اعلیحضرت ایضا حکم شد و از حکم حاضر نظر مجلس عیب گرفته

از نسخ و حیثیت مکتوب بمطالعه رسانند و همه نسبت مصروف

از و الله که در این جا بمیعاد کلی و جزوی خود حاضر شدند از این جمله

تمام نگاه مثل خوش که در این وقت نمایان و دستان بصفت اثمار مثل

حرف و حکم از عیب نکوند چه از فهم و نفاق و چه از دلتنگی اتفاق

بکفایت ملاحظه نارد و حق ملاحظه فواید بنده واقف با بسیط مجلس

بدیده حقیقت تمام حصول که نیست چه نیست از نیک و بد نقص

جلد

تا ما را بفضل بابی [illegible] درایت قبایح [illegible] حقیقت

[illegible] صحیح [illegible] الله بفضل الهی خاطر [illegible] مستند [illegible] از نهایت صور

[illegible] میشود [illegible] جلال الابتدا [illegible] نهایت تقابل [illegible]

[illegible] خصوص [illegible] الذات را [illegible] لباس الکبر نفوس

[illegible] سبیل [illegible] مظهر [illegible] طایفه [illegible] جمع [illegible] هنگامه [illegible] الزمان اعوان

[illegible] احمد [illegible] الله [illegible] شده [illegible] کمال

[illegible] مرتب [illegible] از آثار [illegible] لیس الا [illegible] بل

[illegible] الزیاد [illegible] شد [illegible] الاحوال [illegible] انواع

ارباب [illegible] این حالت [illegible] جا [illegible] بالله تعالی [illegible]

[illegible] نطق [illegible] طرف [illegible] مطلق وجود [illegible]

[illegible] العلیه الطایفه تلک [illegible] الا [illegible] تعالی [illegible] بالله [illegible]

[illegible] و [illegible] اصحاب [illegible] کار [illegible] اضافتهم

[illegible] ابتهاج [illegible] سعادت وقت [illegible] الله [illegible] صوری

[illegible] حالت [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible]

است چیست که هر کس بر وفق آنکه به اسباب تحصیل کمال نفس مایل

و به کمال از سعادت محروم است توجه آن مقصد ایشان به ازاله

جهالت باشد چه بین اهل النفس و لکن نسبه که در مقامات از الفاظ

طرق محاورات عبارات مشکل باشد و دقیقه از دقایق هر جا بسط و تفصیل

و فیما لا ینبغی ملتفت باشد بیان آن محتاج در تحقیق الوثوق اولا فصلی

بعد از تحصیل حظی وافر از ابواب اهل تحصیل از فن علم و متصور بالذات

از جمیع مقاصد علمیه و مطالب حکمیه است در سلک عبارت درآید و به وقوع رساند

در از محاسب مصالح لازمه ما آنست در آنچه علما و عملا متنوع شد

است و ثانیا التماس نمایند به انصاف و دیده داد بصیرت ملاحظه نماید

که هر چه از ابتدا و سطح نظر الناس در آن مطالب علمیه است به عقل است

و الامر کل الخطر حاجت چه بسیار از آنکه بیهوده در نهند آن اشخاص انجه خلاف

او است بیان ابطال و خذلان دلایل آن استدعای آن نمایند اگر بر او

نباشد و هر چه کند و گفته نباشد در باب ناشی در سایل مطالب و فن حکم

که ... ناکه به تقویم پاینده بید اکمال العقول و تمیز ما انا بارز

پیا تصدیق به تمیزی دارا استادی محاسبات حضرت خاتم ... محمد

معلوم

وشهور ایام سالف چه قدر فراق و بعد مسافت مجانب ما مصدقه [illegible]

ترا للب و تعالله ما نمی از مستبعد بل حسن مجالست آن الیق همیشه [illegible]

از خواب غفلت بیدار شده زبان استقبال را در ضلال انگیزانید

ولیس تنبه لتقصیر را الحصول تعلق نفس با نمود اشتداد احتیاج زوال کرده

این غریق یا لاحق ابتلا را به خوبصورت اگر این معنی فرصت دهد وقت که

کرباب حاجت دراین دو دار مطلع معاطف لباب ساخته تصریع کرسی آن دهد

اما رابط معنوی بخوبی شکرانه دولت ارکان تعاقب [illegible] بیان [illegible] بالکل

آنچه مناسب حال آن رکن ثابت التصدیق با اتفاق در حال سلک بید مشهور

لذا مر کور [illegible] صفا [illegible] مالک [illegible] ۳ [illegible] ظله [illegible] علیه

جلت حکمه [illegible] هرگز [illegible] تا باز بسته در انتظار آن [illegible] در راه

بهی [illegible] نظام امور الخلافه [illegible] صغیر [illegible] یافته [illegible]

نفس متعلق گشته ثبات [illegible] حاجات [illegible] منبسط [illegible] حاکم

باد [illegible] بد است [illegible] سلک [illegible] اوقات [illegible] اول طبع [illegible]

[illegible] رویت و عدالت [illegible] اهل [illegible]

[illegible] سوگ [illegible] کرد و لا الا [illegible] الملک صحبت [illegible]

تمکین و رواج دا بالکلیه الگ تحصیل الجاد النظام دور ب

گشته متحلی باخلاق الزم المکلف و وزرات تمیز و حسن عمده آل دورت

اند مرجوع کام مهام انجام متوجه بیت الارا الدولت فرستد بجمعی و عفو و

حرکت وجوه اطالتها والابرو الکلام ولاد و شوق دولت شخیص ... خاطر

قواعد فرق با اوایل الحوال مبادی الانتقال بر شده انتها بکلی ... داعی ... لکن

الوزن کرده مستهلک و اصل عقبت کرده زایل بل متزلزل اسلامت ...

اوضاع و مکار و اطوار بکش و عده اللکور بر الحور من الله بالله نعوذ ...

اوان جبر گنج التباط من ... الآن بال عظیم ... تعهد ...

شوکت بوسیله و عملان وضع و ... حاضر ... شیاه ...

و دوارد و دولت ... دلایل آورند ... یکدیگر حاضر ... کس چند

... تحریر بی در اعتقاد آنها کذب و ... صدق و ... خبر ...

... دیگر ... الخاص را بستان و فروتر تصرفات ... مکه ...

... حقیقت ... و اجابت ... نقل ... حمایت ... بر

... نظم ... آن ... تراکیب ... اطعام ... اهل ... دولت ... یوم ...

... ابتدا ... نسخه منظور ... الاطر ... مشحون ... حوالد ...

ن و احوال ایشان مستحسن و بلا سبب و واسطه آنچه موجود تصحیح

دانسته انجاح مرام انام متصل به آن وجه صرف در احوال ایشان

نه اغراض و زیادت جاه و مال با آن قسم اعمال شمرده بنحو امر اتفاق

اتفاق سلوک کرده و ترک تعصب نموده بشرایط

دین و در دین مذهب او نباشد که تحقیق مغایرت و عداوت نشد

و از روی رفق و مدارات اگر از ایشان خلاف آن لا یکنه بالنذوی

استعجاب و التماس استکشاف و استفسار و استفادت مسائل اشکال

و بر حال مخالفت ملت و مذهب او سیما بعضی سادات ولایات

و احوال ایشان از دست تصرف و تعدی ظلم و ... دانشمندان

کلمه چند خلاصه افادت حکما بیان است که از ... تا مطالب انتظام

احوال کثرات و اجتماعات رحلت سلسله مرقوم کلک جواهر سلکات

لذا با عمل الرسول لا الا ... منبع حکمت صواب و نجم حسن

و حضرت انکه نسع رضا نشد والحق اعتبار آن امور مذکوره ...

... بدستیاری اهل دانشمندان ... اعلم ... سال

باوقات دوشنبه ... حکیم انوری ...

[illegible] باز نماید است اگر با فغان ننازد چه جست که با دوستان [illegible]

و از او وسیلهٔ تحصیل فیض عام با نوا دانسته خوش آمدند همان [illegible] خود را

از فیض انشاء [illegible] ادا [illegible] با آن [illegible] است [illegible]

[illegible] للتصنیع [illegible] عادت [illegible] حکایات [illegible]

[illegible] الاخلاق صورت باید تا شرف [illegible] بخشد و فایده [illegible]

[illegible] بود [illegible] بر این [illegible] شد [illegible] الله تعالی

بعض [illegible] تصحیح [illegible] وصل [illegible]

[illegible] اختصار [illegible]

این [illegible] احوال [illegible] و توزیع [illegible] رسیده

[illegible] باجمعهم وارث

متاع [illegible] اسباب [illegible] غفلت [illegible]

[illegible] آید [illegible] او [illegible]

[illegible] اقتباس [illegible]

[illegible] منصبی [illegible] جهات [illegible]

علامات [illegible] این وضع [illegible] پسندیده [illegible]

شیطانی را سود منزلت و قوال عالی را ثنا بی محل بدان حاصل بی‌حمیت مخالف

و مراجعه نمیساز نا اگر بعضی از اهل فضلا و اخلاص صدق با مقتضای عموم

تلبیس اندیشی در عموم اذن و رسمی با موجبات و اساس لازم خصوص ابنای

و الثبات مرام اختصاص نسبت گرایی یا به ملاحظه اگر به جهت و غیرت حمایت اولی الامر

و الی سبیل المرصاد بنفس و نفس الناس بر آید بست غم محبس علاج العصار للامال

موسوم نسبت باطل مع … با نسبت اعلی پیکره حال

حقائق با ترک آن رسید با حروف مزخرف … بکرار بنای

عزیز تنبیه … که در آن

پرسش … بالضرورت این قصد بر آن … معقول است

موقوف شد هر چند … علیه را متردد … در مقام آنکه آنچه … رشته

الف … الاحکم … سخن صدق آیین … تالیو …

اما چه … که به واسطه کم فطرت آیین … منزلت

… مجهود و محروم ماند بعد احتیاج قوال عالی … بکار رسم

… شد لیت و هر چند این … عمل لال است …

اما جز از تحریر … به مقالات و تقریر این مقولات … مقالم است

[illegible] تا ابد معنوی شکر القصه از ثنا و بر خود را بکمال ادب و خواهد که صد چند آن

در قضایا انت مخصوص بود و قلم شد احوال خود مرقوم ساخته ضمیمه آن نسخه کرده

نمایم و هم نسخه [illegible] مهر در اول [illegible] لا استماع سخنان [illegible] با

علاقه [illegible] موجب بود [illegible] و بد استطاعت نکرده است آن نهایه حالت

حالات مسلمه و ودیعه [illegible] ظاهر بود القصه [illegible] متفرق و متنافی نسخه و از فقدان الاحرک

در این عشایر ظهور یک خلاف عادت در قضایا سلطان طالقان الله محقق باشد

در حیدر آباد [illegible] معقولیت در حال گذران بهر صورت مضطرب

[illegible] اطاعت الله تعالی [illegible] باشد [illegible] و لا زال سلطان [illegible]

و لیکن [illegible] سهام ملامت [illegible] الا الله مقام این قصه

[illegible] سطر [illegible] سلفان لاتقی [illegible] انه بعید اللسان [illegible] المطیع

در آمده در صدد [illegible] اعیان الله [illegible] الدراهم و الدنانیر

مصروف کرد در قید عبارت در آمده [illegible] اظهار ساند [illegible] از

ترددات [illegible] حالات [illegible] قضایا [illegible] در خطرات و [illegible] سالار

[illegible] مخصوص [illegible] لباس زبان القلم [illegible]

[illegible] طاقت [illegible] عبارت [illegible] سلطانی [illegible] لام

[illegible]

استظهار اقلام آثار صبری نه که از نفس بر نشیند بخششی نه چو باد دست الکرم

دست نه چو باد افشاد آلکلم پای نه که از ... و منشی الکتاب

و بنان فیض قلم ... و خلاف ... نعلوبه بر کلم ... بلوری و کرد

... مرقوم ساحه خاطر ... و مداد الاعتقاد للرای المحلاج ...

از ... اوقات ... شعور لفس ... سیر ... الدوائر علیل

و شفای علیل ... لطهادلی ... و ابراللیل ... باعث ... ال

و ملال ... اطلال ادبار ... ان خواهد شد ... ایی امره لقل

جو ... ره ... دله ... نالد ... بوکون و ...

از دولت ... الکتم وان مرجب ... نو باشی ... الا عیش

دلسوز جان ... باض ... در ... ر ... ... تام ...

این ... دلان ... در ... و جانب ... این ... کار

... دلدار ... صباح ... ... بحرد

... میان ... دلهای ... دانش دران ... و ... جلوه اقبال

... میان ... بکوراد ... فلکهای ... ... ای

... ... غیب و شهادت ... گرایان

مهمات

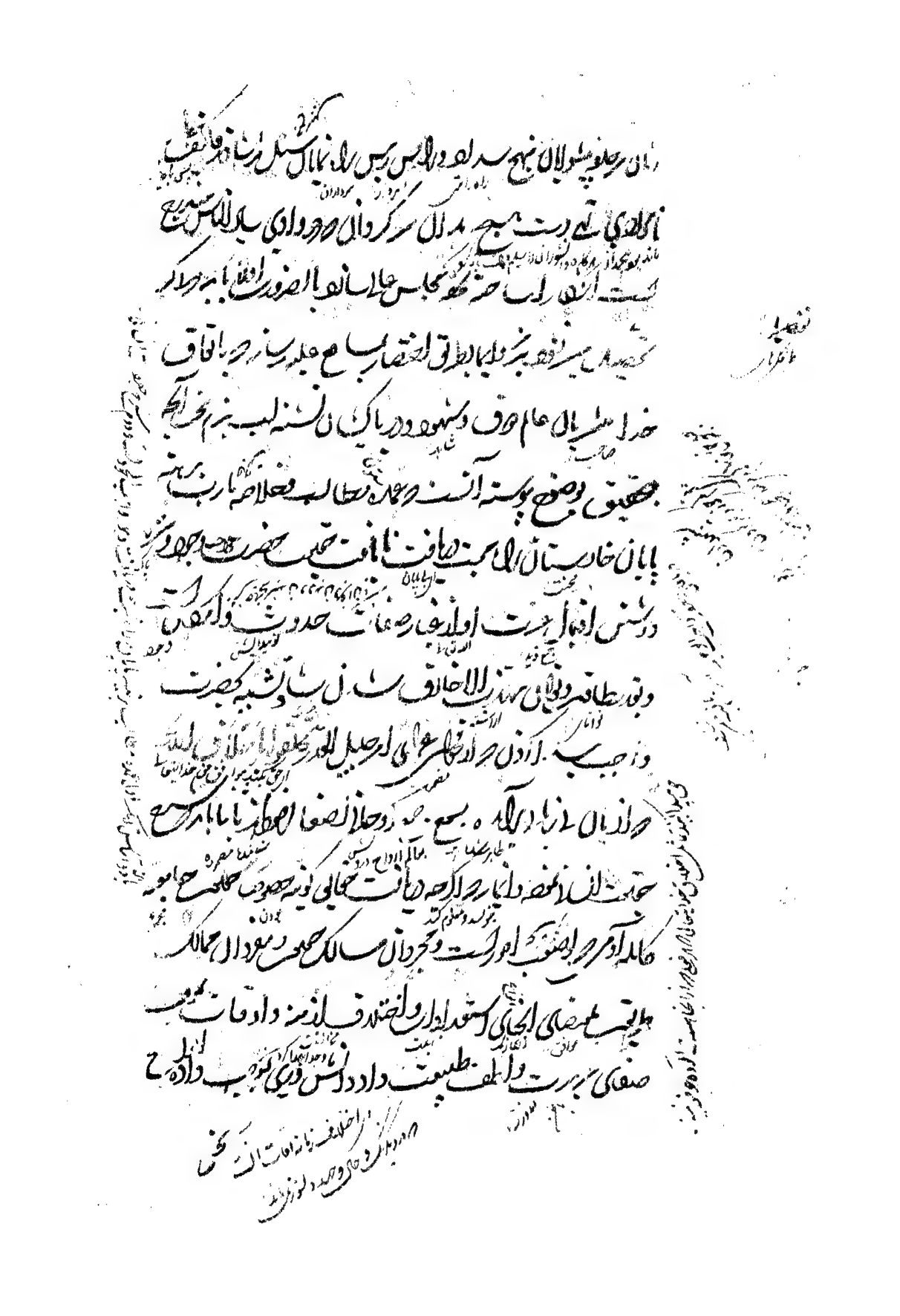

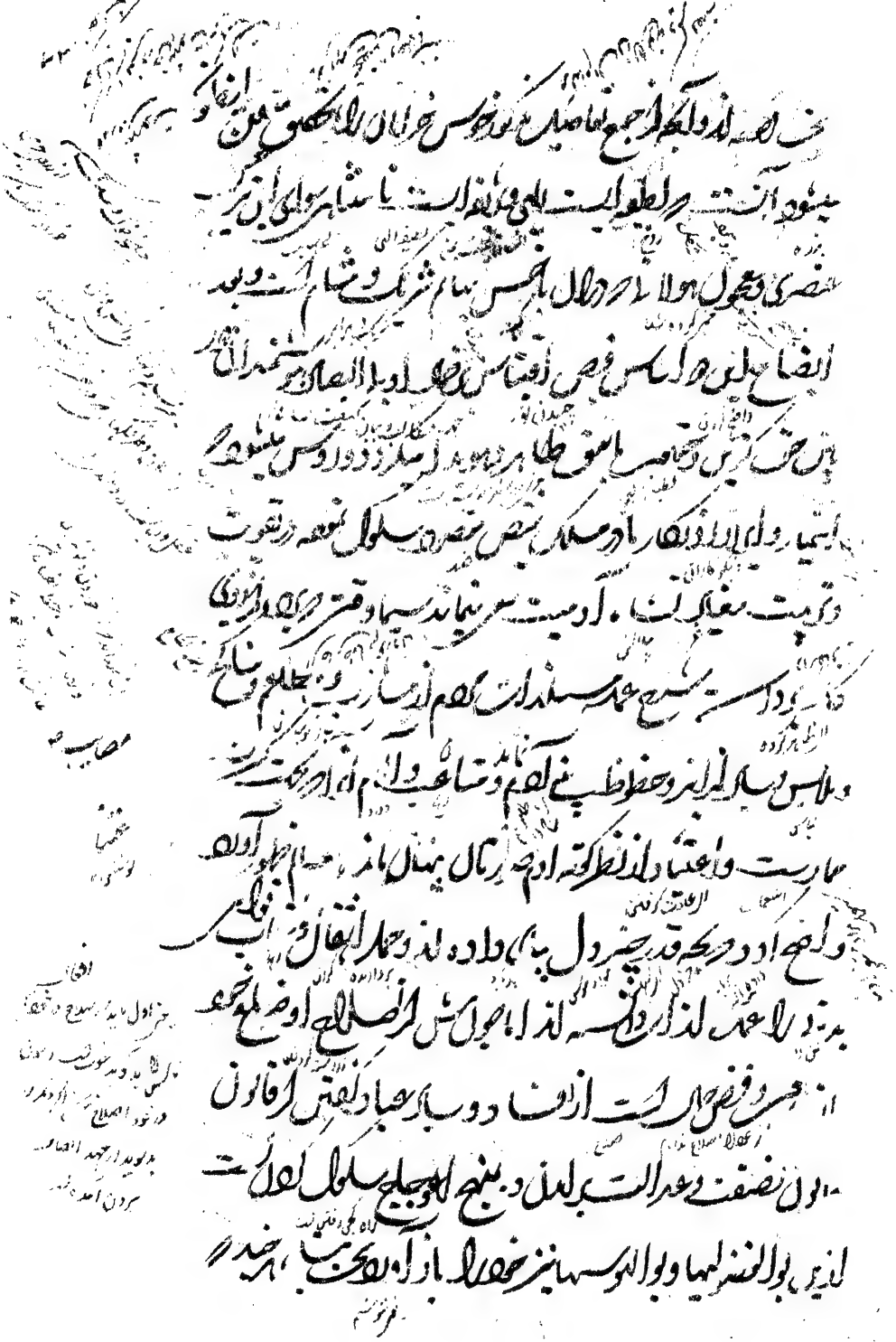

خبر ... که ایں ... از نفوذ ... و حصول وصول ... تعالی ...

دراین ... استقامت ... ادای ... سلطان ... و

نصیب ... اخلاص ... اتفاق ... الا ... که

... بهم ... از ... بر ... و ... کام ...

... این ... حال ... اندیشه ... که ... وضع ...

... افتاده ... وقت ... انفعال ... چند ...

... هم ... موافق ... مال ... اتحاد ... ناز ...

... آسوده ... ازاله ... فلک ... برآید ... چشم ... بهم ...

... عذر ... و ... ایضاح ... و اطلاع ... و

... و ... آستان ... به ... و ...

... حضرت ... متکفل ... متعهد ... که در

بعضی ... ایشان ... و ... در ...

... ایشان ... صورت ... و ... باشد ... از ...

... خواهد ... و فتوحات ... و ...

... ممالک ... به ظهور آمده ... جانب ... خان ...

[illegible]

بعد از آنکه مهمات قندهار به خوبی و حسن تسخیر درآورده بود [illegible] ایالت آن صوبه

به تمام و کمال منصوب [illegible] سرحدات معهود و مسلوک شد از مهمات [illegible]

خصوص [illegible] بدخشان از دست خود داده در [illegible] باب دریا [illegible] [illegible] در خراسان

و صاحبقران در امداد [illegible] ایشان [illegible] تا ادویه [illegible] نواحی

به تصرف خود درآورده [illegible] علم [illegible] آن [illegible] در [illegible] درستان [illegible]

ساخته [illegible] و قلاع [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] کرد که [illegible] افغان [illegible] بود [illegible] و در [illegible]

با [illegible] و فیلان [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] مرض الموت [illegible] حکم [illegible] در [illegible] و [illegible] [illegible]

قطع نظر از تبع التطایف [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] لله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لا از مسافات بعید [illegible] در [illegible] و اتصال [illegible] وفا

[illegible] با اولیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معالی [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دنه لی [illegible] الله فی عالم [illegible] و مبادی [illegible] سموم [illegible] و جلس اند

[illegible] کمان حضرت [illegible] سکفی [illegible] عرض [illegible] دیگر

ایشان [illegible] اموال [illegible] سبحانه [illegible] رسیده [illegible] مجلس [illegible]

حضرت و مجد [illegible] خامه و [illegible] که در عالم [illegible] رسانیده [illegible] عهد [illegible]

[illegible] علامت [illegible] مهمات [illegible] و تسویق [illegible]

[illegible] ساخته در انصرام مهام مزبوره تاکید بلیغ [illegible] اله [illegible]

حضرت [illegible] در [illegible] لست و جمیع مواعید و مطالب

ایشان [illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible] قطع نظر [illegible] انواع [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] الحکیم [illegible] عبد الملک [illegible]

[illegible] السرور [illegible] ملک [illegible]

[illegible] غیب [illegible] طاهر [illegible]

[illegible] لباس [illegible] بصورت [illegible] ارادی

[illegible] سایر [illegible]

[illegible]

اجل

جان بلایل [illegible] سه دریا و [illegible] اگر بحضرت [illegible] ثابت

جانفشانی نقد [illegible] خم اند [illegible] قسم ناشه [illegible] عقوبت

آن [illegible] دون باش [illegible] اسلام [illegible]

شیح آل الطاهر الامجد [illegible] تسلیم توان کاش [illegible] کز

از روز [illegible] کشف عقد [illegible] بسط المعانی و تأمل در لطایف

[illegible] اوراق الفاظ و [illegible] سبب است چو عقد [illegible] مرکوز ضمیر

آن دانش [illegible] اگر نظر [illegible] حالت [illegible]

افتد در مشاهده لطایف این [illegible] و عجایب [illegible] نوالح

از انواع بدایع عبارات [illegible] و [illegible] صنایع [illegible]

در ساحت [illegible] بساط [illegible] داد [illegible]

میرود و بدل [illegible] کز راند و در [illegible] و شکایت [illegible]

[illegible] دو کار است [illegible] هر چند [illegible] خاطر

مشاهده [illegible] اشغال العقبات ناموس [illegible]

زان [illegible] این دو کار خصوصا [illegible] در معارف فتح

و دلال [illegible] بیمار [illegible] امثال این [illegible]

ا... بدانکه ... سحاب ... موجب ... کلفت خاطر ... لاحوال

و بیانی است که آن ... ما بال ... فضیلت والافضال

از این حالت ... حلاوت ... ولا استماع کلام نفس الامریه

مرو... مرتبه ... اعنی ... آنست ... مراتب

در عالم ... عام است ... والتعابی ... ظاهر

در ... حرف و حکایت ترجمان ... نباشد ... مقامات

صوص ... رسیدن ملاحظه ... بسیار است ذات ...

از ... جلالکوس للاولیاء ... ظاهر ...

باد ... مقتضی غیرتست ... بالحر والطف

للا با سیم للا ... ایا ... و بحتی

و قال ... عبدالله ... غیبت ... عن ... دلو حتی

فلیس ... حملک ... منصودی ... جنبی

بی ... محمد ... کتمان ...

انصاف است ... البیان ... ام

لا ... نه ... الیه ...

... والخلق که [illegible] دانند [illegible] علیهم [illegible] بر [illegible] او [illegible]

لهذا [illegible] بجوی [illegible] از [illegible] زبان [illegible] را [illegible]

و گر [illegible] مستغنی

که [illegible] نصیحت [illegible] آن قصد [illegible] کلام العجمی باشد

یا فهم [illegible] باطن [illegible] مواطن العبارت [illegible]

فهمیده باشد [illegible] هر کار [illegible] السلامت [illegible]

رونق [illegible] است و [illegible] آن کثرت اشتغال [illegible] است [illegible]

[illegible] خوش [illegible] بخاطر [illegible] رسالة [illegible]

بصورت [illegible] اصابت [illegible] الا [illegible]

معذور [illegible] است و اگر [illegible] معرفت [illegible]

استیلای [illegible] استعلام [illegible]

جاهل [illegible] است لا [illegible] معذور [illegible]

[illegible] و اصلاح [illegible]

الاستعداد [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible]

و الاکبر عالم ... معالم ترتیب مفقود باشد در تعلیمات علوم نفیسه را سیما علوم

... بد از ربط مکرر سیاه احوال ... در این نوع از اخلاق حمیده و افعال

محضیه ... و بر این طایفه عدد سیار در زمره اراذل بوده

... و باز همه پامال صحاری ... که نظر عقیده آنها را الغیب ... کنند

امزان اجزای ... چند طلب ... و اکرده ... کثرت ... یافته بنیت

... لیس معوذان ... که و حرمت ... تابعه و بدیع ... باشر انسان

این زندان ... در سیاهان سان ... و در ... قبل البعث ...

با ... ان ... نسبتی ... باشند حجت ... الطلال ...

بن ... احسان و مال در ... فل ... اباب ... سجاده ... اصحاب علم الشری

... بالنظاره ... جند ... ... کم عیار ... بودند

زندی ... بس زاده جند ... البته ... و نفسه ... عام ... خند ...

و لا ... ملا درست ... باین یا فیها ... قدم

... الطلب ... بیماری ... افزون ... در ... افاقت ... مقرر

... ابن طبیبان حاذق ... الحجم ... تثبت

با ذیال ... احوال ... و معالجه ...

فرکرده ...

مورد رویت عموم الخصائص حضرت ... تنقیح نفس خود ... لااقل [illegible]

و العمر لیل فرصت و کارها [illegible] ... سعود الصوفیه سلاطین الاثر

در این ایام و ضعف ... از دست ... بهاء الاستقلال [illegible] ... و طالع

نسب الخلق ... مخصوص الذات ... جمع عالم ... و ... [illegible]

در او ... ایات است ... این حالت ... الخلق ... و [illegible]

کلیات ... الحس ... اهل ... جمله الاعتبار ... و ... [illegible]

بجا اطالت علم ... در ... روش ... تیز ... [illegible]

از طبیب حاذق ... کتب طبی ... خصوص ... [illegible]

بای ... بتر ... مفقود ... مدوم المعمور

است ... در ... تحصیل ... علم ... [illegible]

لذ ... فلیف ... المقصود جمع ... خارف ... [illegible]

و ناموس این عالم ... [illegible] ... داده

آن ... انجاح مقاصد ... [illegible]

... آده ... آمده ... الذوی النفس ... العوال ... [illegible]

... تعجیل ... چند روز ... داد ... [illegible]

از ... [illegible]

تسلیم
[illegible]

[illegible] بار و [illegible] الله [illegible] للالی [illegible] که [illegible] الا باعث [illegible]

[illegible] با [illegible] و انه [illegible] الکلام بدین [illegible] دریافت [illegible]

بود [illegible] نافیه در مطالعه عبارات [illegible] موافق [illegible] غیبیه

[illegible] الامور عاطف نفسی امنیت بر [illegible] بقیه [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] بحسب [illegible] واقع بود باشد [illegible]

اوقات [illegible] حال [illegible] [illegible] و اگر بعضی کمال

خدمت و اخلاق [illegible] با [illegible] بعض [illegible]

در برابر آن [illegible] که لائی [illegible] بجمیع متعلقات [illegible] بسیار

[illegible] بیان اولاد [illegible] با امتحانات در عالم [illegible] خصوصیات

[illegible] چون [illegible] ذات [illegible] ورثه های [illegible] حضرت

[illegible] ادام ارتقائه [illegible] و ادام [illegible] دبیت

بر اولاد [illegible] در مطالعه مخاطبات دوستان [illegible]

[illegible] و [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] عرفیه [illegible] عالیه [illegible]

نمود [illegible] تعالی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سیت الانام و ... ریخته کشید تحسین باد و قطرات آنها که رسیدی نرسید
طیبت ... [illegible] ... پیاله زلال و دلش ابو العیون ادا
جمان عقد ... [illegible] ... دم لال و بهر جان رسمی [illegible] ... رفلاق
را قابلیت [illegible] ... لعل ... [illegible] ... زبان [illegible] ... تخم [illegible]
... زمین دل این [illegible] ... خلد کرشمه و [illegible] ... کاه
[illegible] ... کام زلال [illegible] ... دوالی [illegible] ... متابعت [illegible] ... سبحانه [illegible]
[illegible] ... زبان تلخ [illegible] ... ادای [illegible] ... دل کرفته طلب کار
[illegible] ... کاه [illegible] ... لال [illegible] ... باده [illegible]
[illegible] ... بدیع [illegible] ... آن [illegible] ... اندیشه [illegible]
[illegible] ... آورده [illegible] ... دوستی [illegible]
[illegible] ... نکته [illegible] ... کردی
[illegible] ... تقلید [illegible] ... در آمده [illegible] ... اکرم [illegible]
[illegible] ... بمحبت [illegible] ... در [illegible]
[illegible] ... در [illegible]
[illegible] ... کشیده [illegible]

[illegible] ... تعلق
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۹

مهربانا دوا فرستی زراعت و دستی نیست درآمد حاصل همه رفت بسته نادرس

و نظارت ... سند لغایت شد احوال [illegible] باشم در بهبهان [illegible] تقسیط [illegible]

باشم به بصیر بچه کار دیده که ... بی ایمن نیستم ... بلند الله [illegible]

لکن ... کار دارم ... داستان ... است [illegible]

[illegible] باید تا ... باد دارش [illegible] فردا

[illegible] الحسینی ... خواهی ... [illegible]

[illegible] ... للّه ... کار [illegible]

دیش ... کار ... دیگر ... [illegible]

در بین سور ... ضمیر ... داشته باشم ... کردن ... [illegible]

تا فرصت که ... یوم و ... باید ... [illegible]

د بعد از ... رسید و ... شده ... صورت [illegible]

چنان ... خواهی ... باشد ... نمود و ... [illegible]

... واقع خاطر ... [illegible]

... دیده ... [illegible]

در ... اخلاص ... یکتا ... حسب ... کار [illegible] ... باب

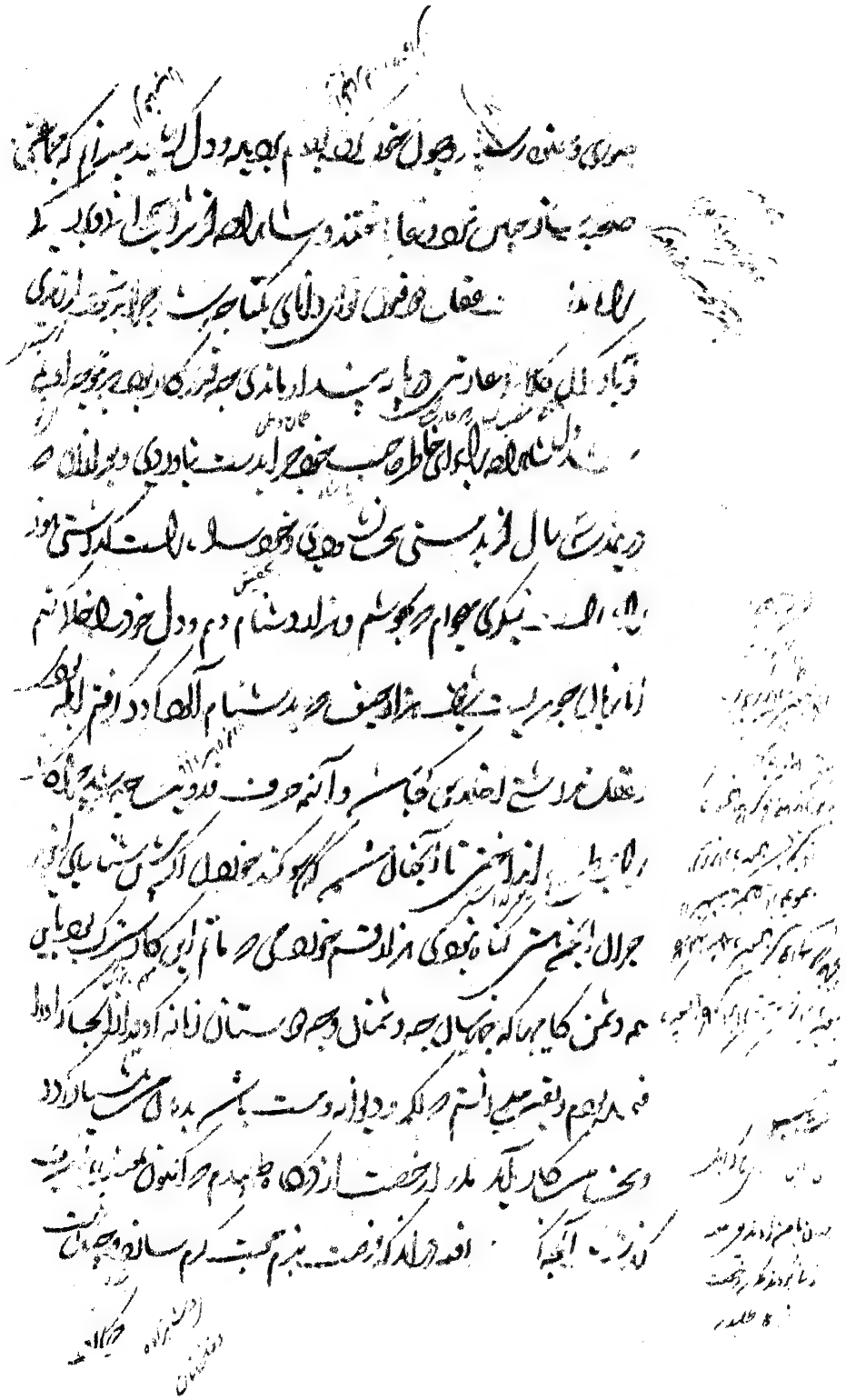

در چنین حال مقتدیکه [illegible] کتاب را [illegible] بود و [illegible] بر پایان [illegible]

[illegible] او قدر [illegible] کرد [illegible] چهار [illegible] درست [illegible]

[illegible] شنا [illegible] آن [illegible] از [illegible] الا [illegible] الحالت

[illegible] صورت [illegible] آنکه [illegible] معنی [illegible]

[illegible] ملک [illegible] سنان [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] بعضی [illegible] آنچه [illegible] بعضی [illegible] آن

[illegible] خود [illegible] گرد [illegible] [illegible] حالات

[illegible] کمال [illegible] در [illegible] از [illegible] و دلالت [illegible]

نعم [illegible] باشد [illegible] اند [illegible] احسن [illegible] و لطف [illegible] خواهد

[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] در [illegible] کمال [illegible] عقل [illegible]

خیر و شر [illegible] تا تفاوت [illegible] آن [illegible] دلالت در [illegible] جابر [illegible]

به شناس [illegible] حصول [illegible] آنکس [illegible] اسم [illegible] نبود [illegible]

[illegible] فهم [illegible] با [illegible] زمانه از درست [illegible] دلال [illegible]

دانشمند [illegible] داشته [illegible] تا [illegible] [illegible] رسول [illegible]

از مقدمات نیک [illegible] زمانه [illegible] بخاطر [illegible]

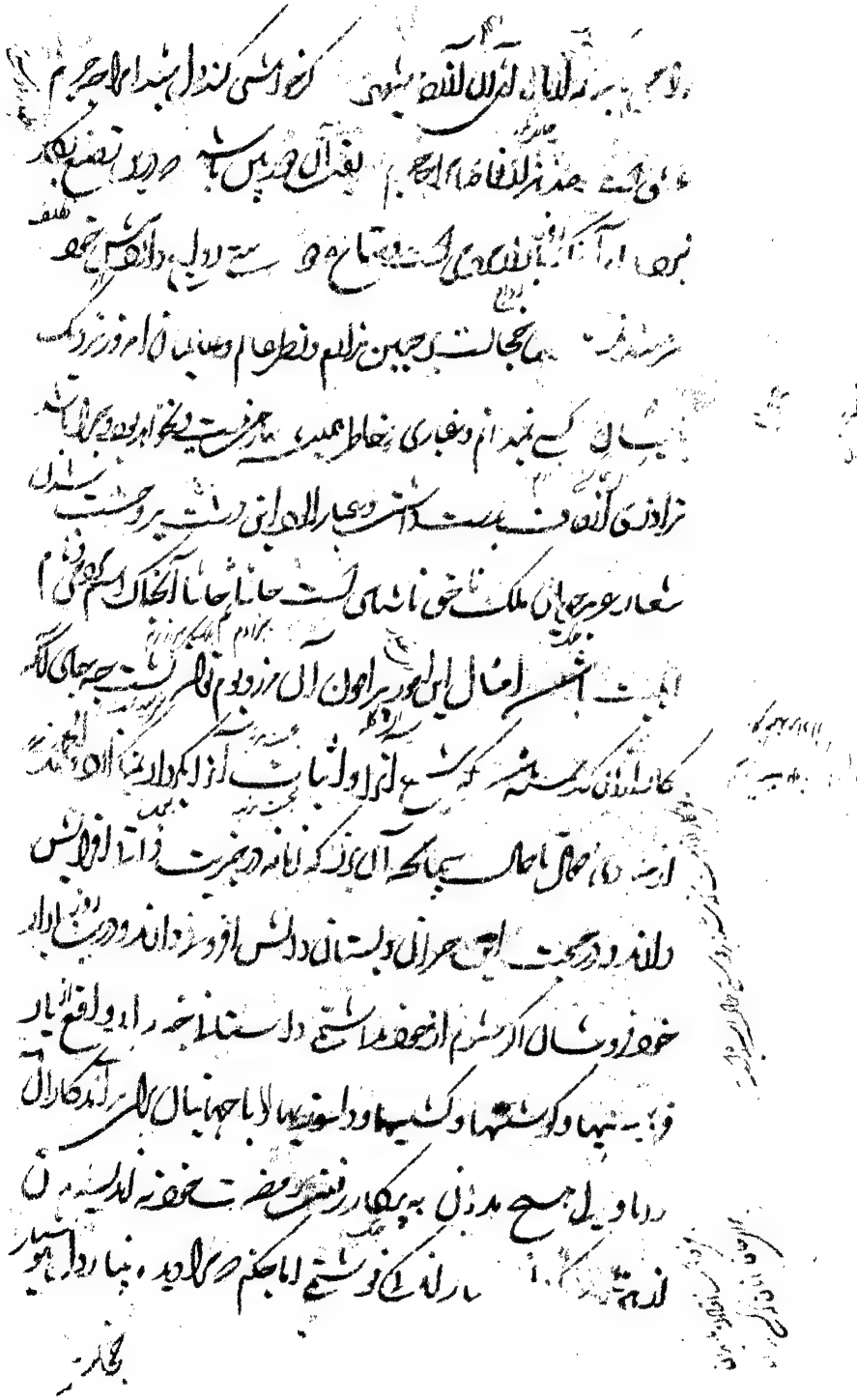

نجات خود ببیند بود هر باب در آن باب که جهان گذرد و عزت

آید مشتری سعادت دال بهار کان نه هر چند طالع نه سماک

مزاج آنانکه میگویند دوست غافل که شرح حال [illegible]

و نیکو کار خیر اندیش در ثواب امید که عزلت [illegible]

آنچه چند بلاد و دوری دوستی و آن معادل [illegible]

حق و دادند و چون عالم نیک صاحب نه صحبت است دلالت انقلاب

دلالت حسد و آن شیرای منزلت به نیک دلالت بود [illegible]

دوست معاملت نیز باشد لیکن چون که معامله با طرف انداز

العقدی پس فرض بدین سبحان الله که شی باید بیابی

خانه خیر و چیست که و کو لذا خانه چه حکمت که باز گردید

حق داد که خانه ساید بدان که و خود نیکان است انجام آن ادک

ای کار زیانکار است بدان که باز گردید بدانم لیکن بجا آورد

و دیگر آن نفس آن در روز المصاف داد کان [illegible]

واد هر چند گفته اند او و بیرون آن کشید نقص والتفات [illegible]

بسکان خلاف نیا هر بار که آن کشید اهم [illegible] آید

... دانسته ... بنده ایشان همه بحر ... و جمع ... بلبلان الا که
... [illegible] ... رسالت ... انس ... که همه در موضع ... [illegible] ...
و ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... حکم
... [illegible] ... در ... کار ... [illegible] ... الا ...
... [illegible] ... تصور ... [illegible] ... الله ...
را متعاقب ... کعبه شرافت الله سبحانه بمقام محبوب ... اولیا رسالت
بود ... [illegible] ... نسخه‌های فرستادم ... [illegible] ... شده که
اسم ... ایشان ... بزرگوار عظیم ... اتمام ... کامیاب ... و ... شوند از
... کثرت الاختلال ... از کثرت مشاغل و فرط ... [illegible]
... از آن جانب ... الصدق از اصحاب قدس سره ...
... در زمانه ... هوس و حرص چنان ... [illegible] ...
از ... حکایت ... [illegible] ... ناخوش ... میشود ... [illegible]
الله و انتظام ... است آنقدر ندامت ... میرسد ... [illegible]
... [illegible] ... که صحبت ... [illegible] ...
... [illegible] ... عادت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

چون [illegible] بالضرور حقیقت [illegible] چون امن [illegible] الست [illegible] بدم که [illegible] پایند درست نوازش و [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] مقام [illegible] شهر [illegible] لا [illegible]

[illegible] احوال [illegible] [illegible] افزون [illegible]

[illegible] صاحب خیال [illegible] التقریر [illegible] صاحب [illegible] بالخصوص [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] درست [illegible] معاملۀ [illegible] فهم [illegible] آمد [illegible]

[illegible] در [illegible] بالقضای [illegible] الغلاص [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] رضای صاحب [illegible] بالخصوص [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] نسیم [illegible]

[illegible] سخن [illegible] الله اکبر [illegible] در میان [illegible]

ولان [illegible] صاحب [illegible] آمده باشد [illegible] در اوایح [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] جهان [illegible] درست

[illegible] که [illegible] جهان [illegible] اذکار [illegible]

ظاهر کرده

[illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible] مخلص [illegible]

[illegible] الغلاص [illegible] عالم [illegible] الغلاص [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] جهان [illegible]

بالقصه

بجناب خواجه [illegible] ایالت فسانه نوشته شد سخن بسیار بود و لاکن صبر

با بسی [illegible] آمده خواندند تا این حقیقت [illegible] الهام الزاید پوشانید

[illegible] بسیار است قبل [illegible] الا [illegible] بال الکلام [illegible] لباس تعلق

چه [illegible] سال [illegible] برسر افکند [illegible] بگوش رسید

جمل [illegible] بیادی احوال [illegible] آنکه [illegible] و العلاص [illegible] اولاد بسیت

دیده [illegible] و آوارش و کار [illegible] سعادت ایشان خواهد کی

[illegible] نوشت [illegible] روح بینی احوال [illegible]

[illegible] نامه است العافیه بالحق اگر [illegible] بحضور [illegible]

جهان [illegible] نکته [illegible] حکایت رنج و عذاب است [illegible]

بار زرقت [illegible] صحبت [illegible] مخلص [illegible] در [illegible] حال و زرقت

از دوری دوست در [illegible] بسیار [illegible] خیال از دوست [illegible]

[illegible] دل [illegible] از دولت [illegible] شود محبت [illegible]

[illegible] شادی [illegible] اگر نظر [illegible]

خالدا [illegible] که دوست سزاوار [illegible] و دشمن [illegible]

محمد [illegible]

خوب من

ادرد

٨٦

بهر اصلاح حال خود بلند افتاد نهم اول آنکه زبان تازی بیاموزند تعلیم رفته به خزانه

آن فنون وقت گذرانید جهت تحصیل آنها اخراجات بسیار [illegible] تا اینکه بیاموزد

دوم آنکه از قلم برنامه [illegible] نطق الفاظ را واقع [illegible] دوم [illegible]

مهاجرت از مشاهده آن اشتغال رفت [illegible] آن را [illegible]

[illegible] سوم آنکه خط [illegible] در [illegible] آمده سوم آنکه

[illegible] باصطلاح [illegible] تعلیم [illegible]

وصلح و دوستی مفارقت [illegible] که [illegible] مشغول

[illegible] بوده اند اول [illegible] چهارم آنکه [illegible] اخبار

[illegible] صحبت [illegible] اوقات [illegible]

دهم چهارم آنکه انحراف [illegible] قدیمه [illegible] دهم [illegible]

اسباب [illegible] وجودی [illegible] دهم [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] انجام [illegible] رسیدن

[illegible] رسیده [illegible] معترض [illegible] چند [illegible]

[illegible] عقیدت [illegible] و گفته [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] عرض [illegible]

نوم استوار [illegible]

[illegible]

نمود و صحبت و مسرت آن وجه الله به المختار سبحانه الی منها
در اولاد و ... امور فرخنده ... صحبتی و ... بر ...
درو ... گفته باشم ... با حوصله‌های آخر ... در صحبت گفته میشود
در حضور ... که مبادا ... خاطر ... باد و الحمد لله که ...
خبر ... الا الله ...
در ... و هجوم عوام ... اسباب ...
... اند ... الله تعالی
شکستگی دل ... آنکه ...
خدمتگار ... بادو ...
... والسلام در ماه ...
گر ... دل ...
... خاطر ...
... جهان ...
عبودیت ...
...

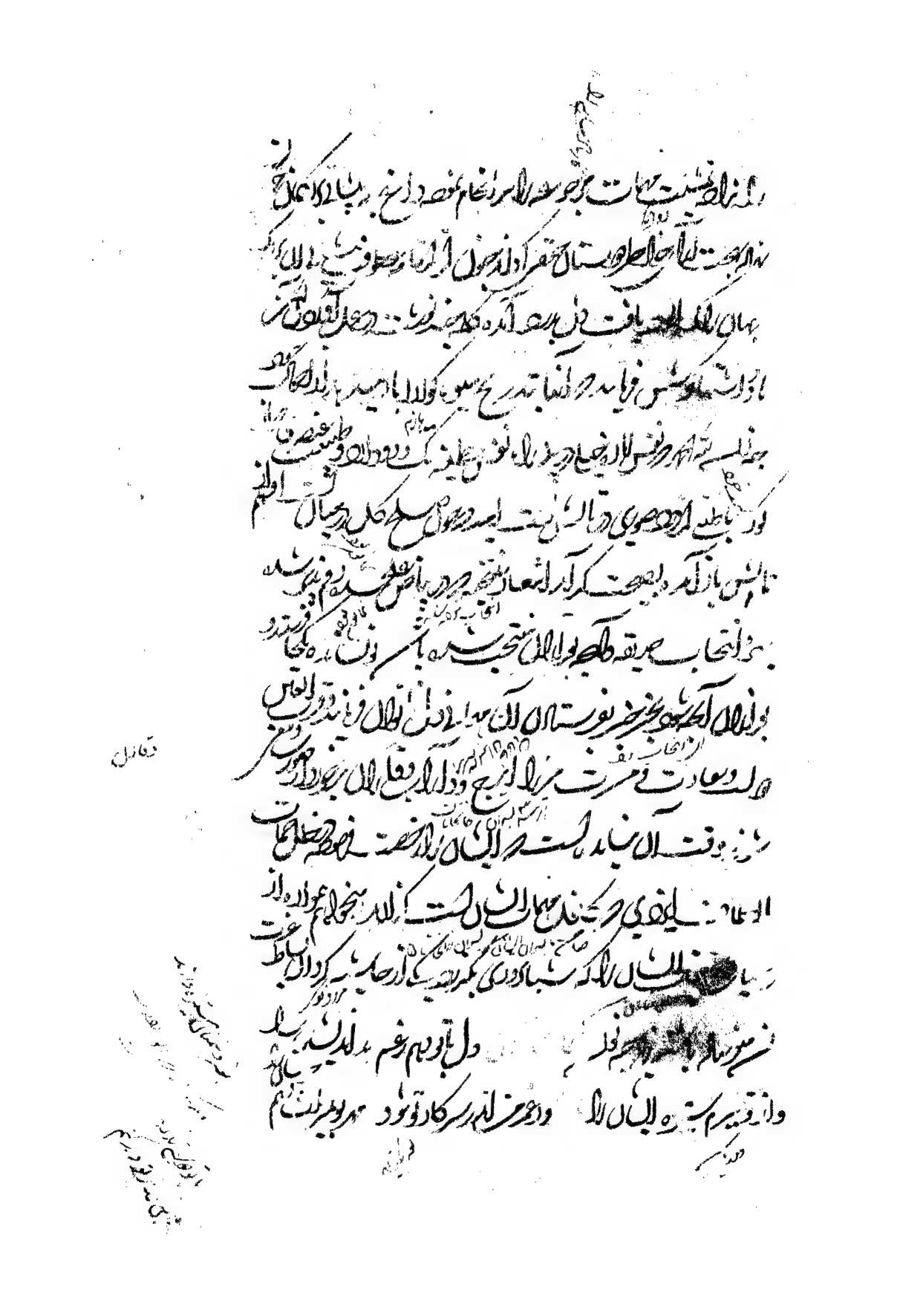

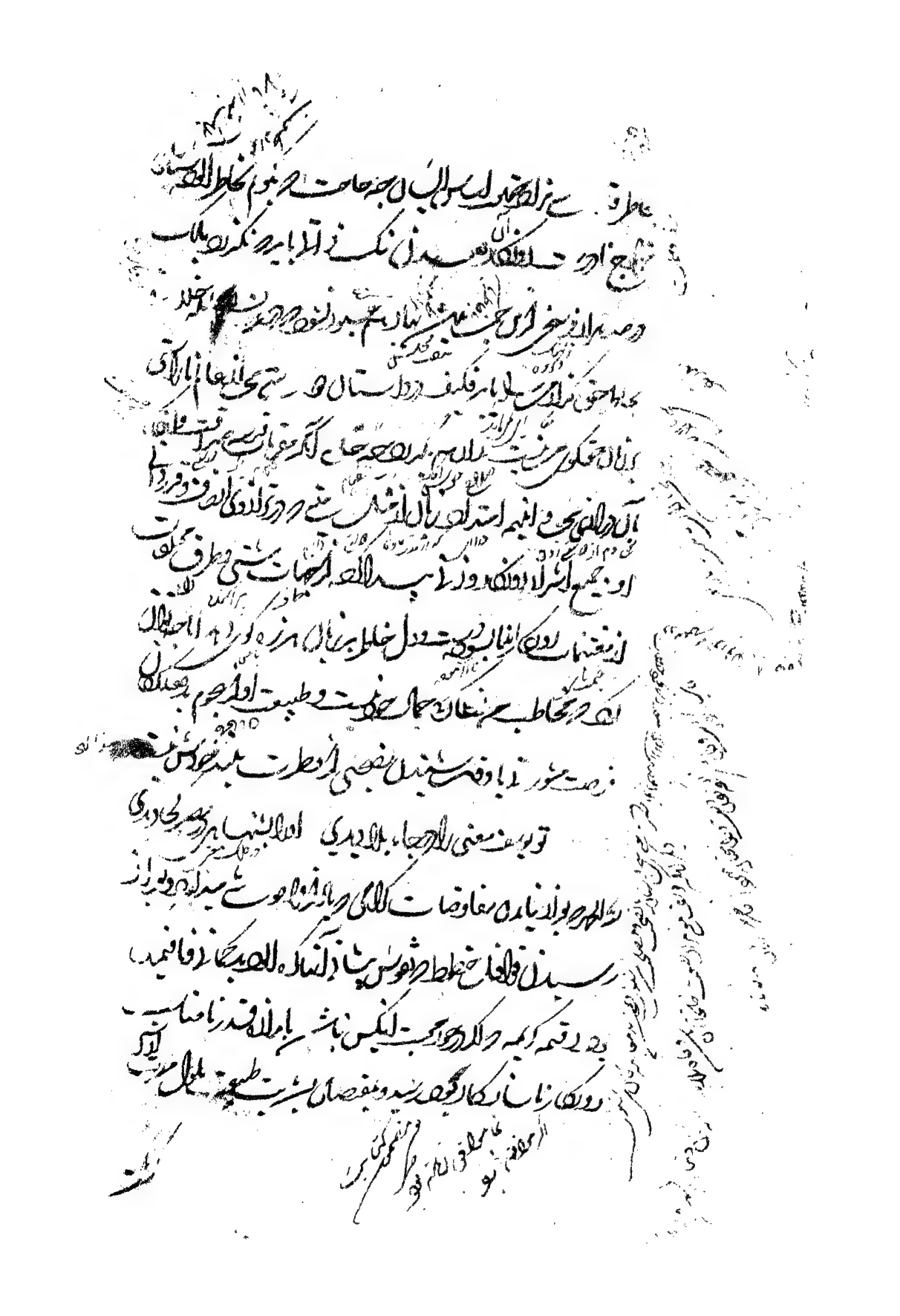

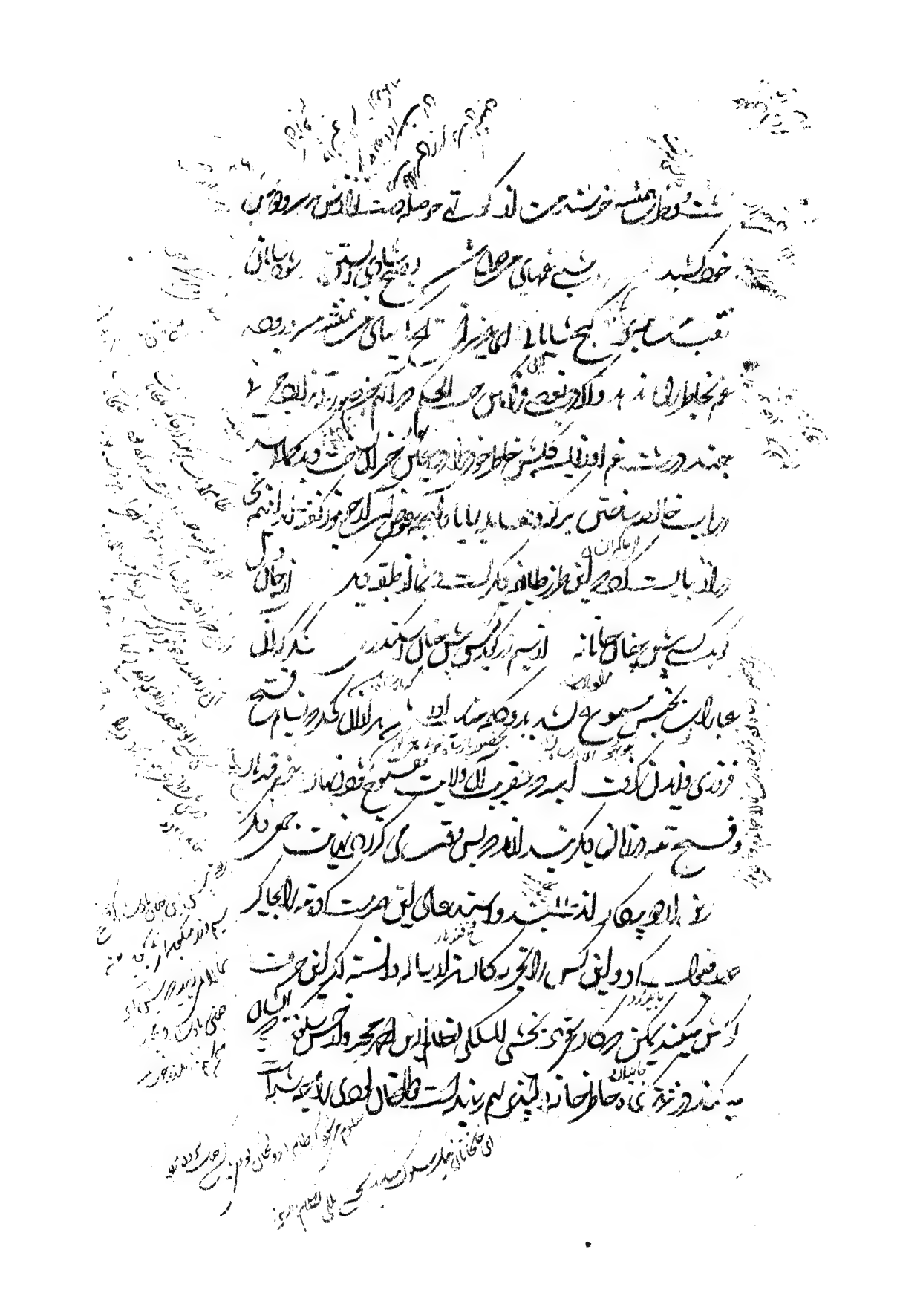

بجا ماند لعل لب لبنانی با عقیق اداد منثور شد که بخون دل ایلش نیز امانت

دینار دعوی الماس است اگر چشم معنی بین چشم ظاهر بین جسد ساز نیز هم

منصف معانی درخت خرابی که اولاد کلکی نیست

قلمت نقش خیال حرف است خیر مگر خود صفت ابن قلم نقش اندازد

خیر چه درنیست کوی الفاظ و عبارات لم طبیعت عنصری ازوی

همه یک روز ایالت جهان دل البسته یافته خواسته که فرش سراج وجود

وضع شد لعل دولتی و توصیل تحقیق تنک خاطر ساخته تربیت لا کب

له القا الف جنبک با دل پرانه شاه در سلطان فطرت برکه داده

خصوص خود نقطه خصوصیت پیر انه خواهم با دو قابلیت ... نام حریت

عادل طبیعت و عجب سلطان مطلق ساخت و با طبیعت لجاج الا وقت

للحاج بالی مقرب ساخت حکایت الملتقی و کفایت ... راز

استماع فتح قندهار و عدم فتح ملک ایران است در سیال آلها

معمول که همت صرف ... شد نهاد همت والا نعمت ... زرنت

نیز از دست ... استدراک است ... خبری ... اسیر ... حوریس

بسمع حرف ... سود از طلب و ساهی ... اند زر ... بتند ... خاط

نکام

نه هم تنها بر سمرقند بادکرده [illegible] دست نادان اسپ [illegible] نه [illegible]

و دلم [illegible] انوته نظر زن ناموس [illegible] بر باد [illegible] لاو [illegible] خاطر [illegible]

تاریخ [illegible] الامیر آنکه حال قند بار ان انتخاب [illegible] محمد [illegible]

است [illegible] جمع ده [illegible] آن [illegible] قندهار [illegible]

نقال [illegible] باد [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

دالان و دست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

غنیمت [illegible] بخشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و چه [illegible] دل [illegible] رسم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کاران باشد در داد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نام و [illegible] نام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نفس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] لازم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دانسته [illegible]

[illegible] بسیار باید

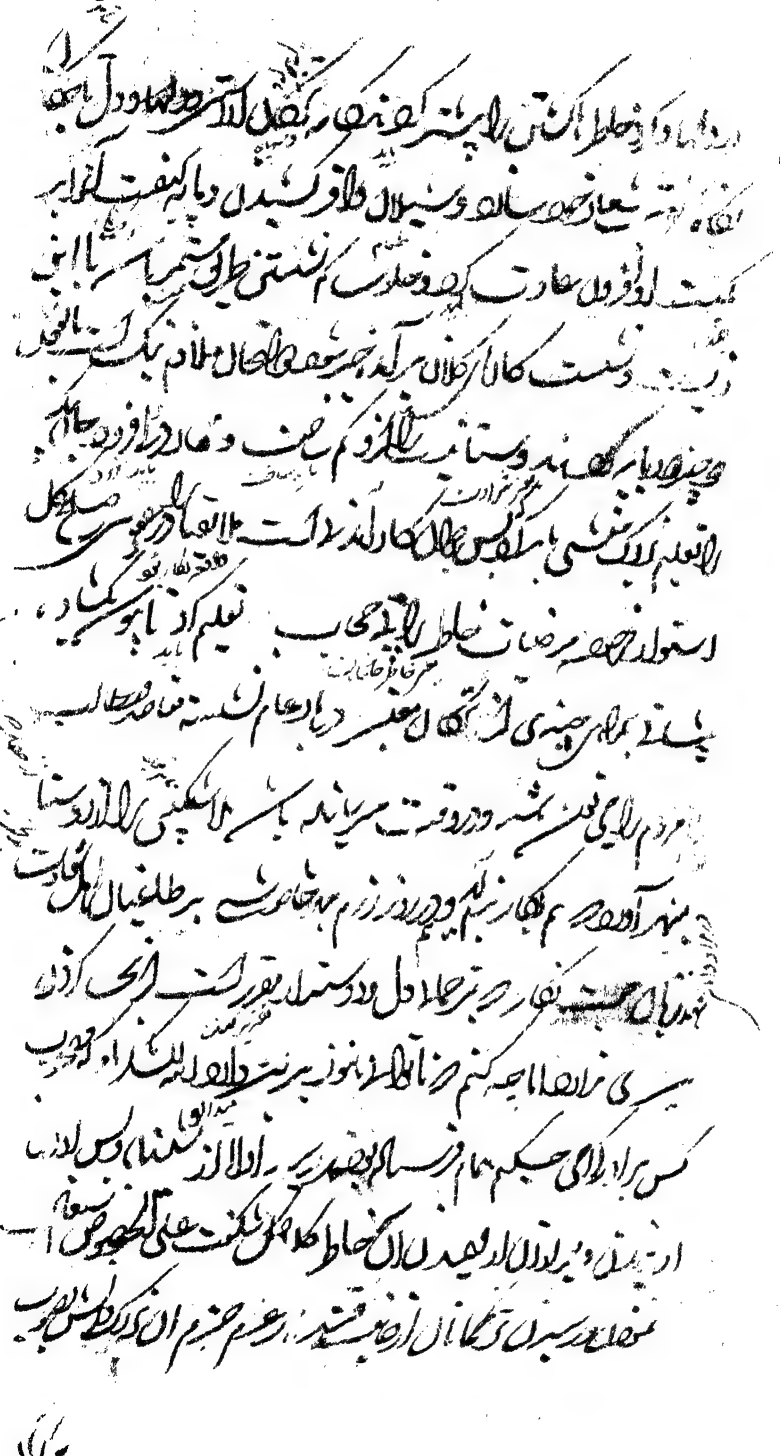

ایا ابر اره سپهر زنبار [illegible] از آن تمنا [illegible] الذی [illegible] الاخرند مساح

بلبسر [illegible] للطف [illegible] پیش [illegible] آید [illegible] نامو سر [illegible]

بپیشتر [illegible] پا [illegible] و دو بیت [illegible] صبح [illegible] اگر [illegible]

[illegible] نقش [illegible] بیت [illegible] الذی [illegible]

جانب [illegible] و [illegible] افطار [illegible] بیت [illegible] وفهم [illegible]

نمانه الموبت [illegible] و [illegible]

و [illegible] ومال [illegible] کوش فهم [illegible]

[illegible] ازمطالعه [illegible] للاحوال خاطر [illegible]

وحروف [illegible] آل [illegible] دنیا [illegible] الله [illegible]

خاطر کند سخن و در این [illegible] باد و نیز درست [illegible]

و [illegible] خوش بارگاه [illegible] آ [illegible] دل [illegible]

چنانچه اما التفاکر [illegible] نوشتهای [illegible]

سد زبان [illegible] دیوان [illegible]

خوش آید و مقالات [illegible] اسباب عقلت [illegible]

خاطر کند [illegible] لطافت [illegible]

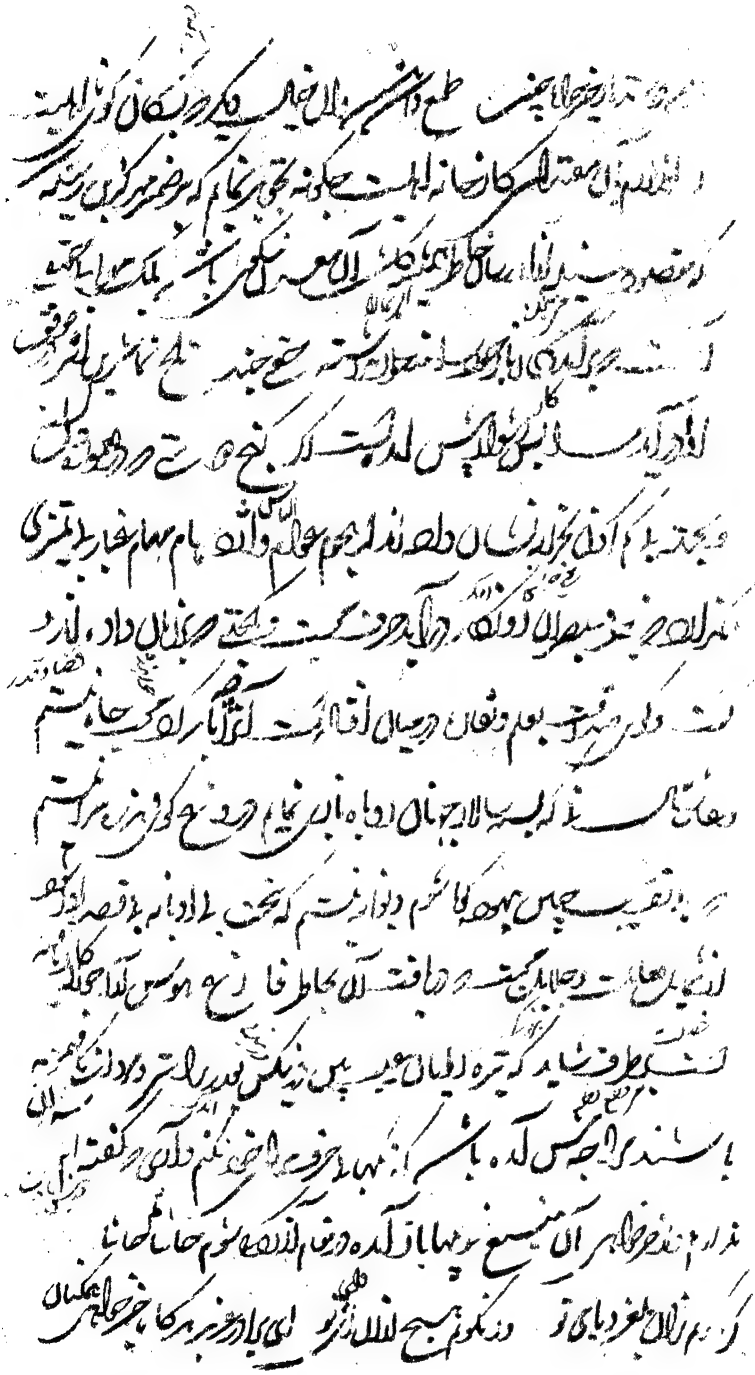

مخاطب مهربانم لطف الله یاد کاحب لطف الراه‌ان سه فارس نخوش قدم

نه احوال حضرت حالت نحس کنالی نم علام خصوص احوال نوشته بودید

دل ستیده را بهتر ... معاطف ای حال ... از ...

... ابنا ... کرب ... خستگی ... خصوص

بسیار اند . بعد ... نام ... رسید ... نوال کرد از

... کریم ... ملوک ... دیگر کریم اگر چه رسیدن ... حقی

بخشیده اند ... حال است ... بر وضع ... سبکبار ... شدم

وان معامله ... جواب ... حالت ... بطرف ... نامه

... روس ... یافته خواهند ... ماند ... روس

... سلسله ... است ... از ... داده ... صور ... خانه

باشد ... گردد و اگر ... حاله ... اعتبار ... که ...

مصلحت ... که کسی ... وقت ... نیست ... دوست

... کاغذ ... دقیقه ... مهربان ... از ...

... در باب ... الا ... حق

فردا ... آمده ... ... ای ... که ...

از صنایع کوشید دوم رحمة الله مختصر و مفید در شرح تعلیم الله و در نزد هم

لتفصیل در آن مرتب بقول استوار در کتب پس از آن الا علم

بر دست انبیاء نجیح جلال ابن اللذ الیه العظام کرد اما و حجاب قطعا رحمت حضرت

واجب و در شفا طبیعت نور الهی از رفت تحالت بتعجلا

معنوی در کمالش همیشه بیاد فطرت دم بدل اخلاصه کمال در یافت

بیکی طریق تعاقب را از حسیات داشته عمل از ان تعاقبه بیار و نظر

مترصد اسرار است معنوی صورت آن تعلیق ابدا باری از شر و الا کار

سال معنی است علت استاجه کرد و ذکری از وجه یا سالم الغوص شفا

نان میبد و اینکس کسب نوشته در مواله این آمد مال جسم قبله

آن امر است قطع نظر از آنکه ما با واضحات لفظی ایکو ظهور نهد بعدی

را از مغتنمات خطر میکند و در معاونت صوری و معنوی باعتبار است

هر آنان شکر در کار نکند طبیعت با فطرت با دری داشته

میرزا علی بهادر رفیع مرتبت لطف عز او دیده و خاطر را که در بساری

به تحصیل لذو افت جه بو بسیار بوصول وزال با اول

و نه الای فطرت در یافت نان مه رکاب ازان مشهور عالت دو عزم

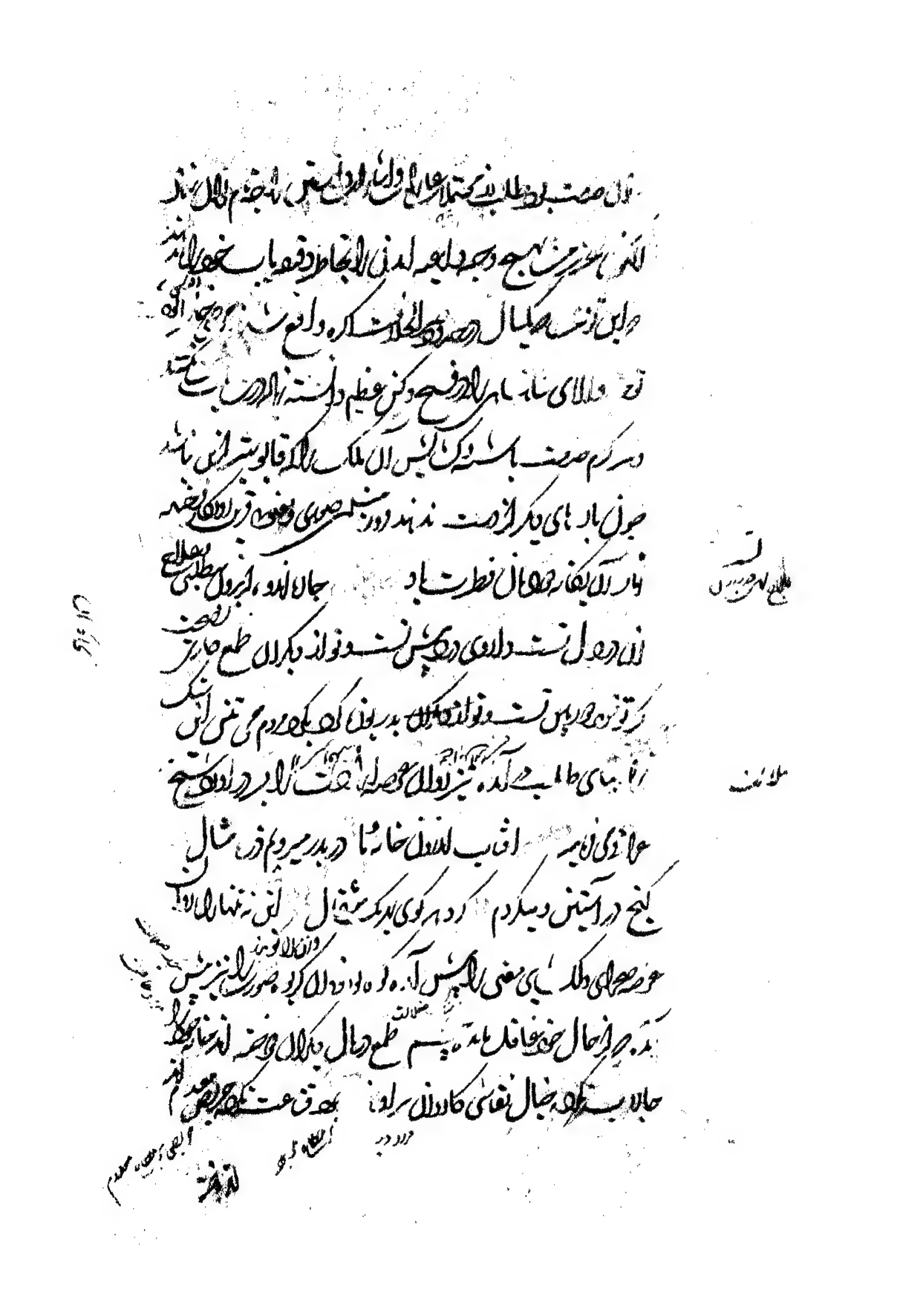

داشت در مقام هجوم دنیا در کوچه ابنا انسان هنیاید و کمک ... تبیان

چه ظهور اهل مراتب حسنه خود باشد شرح و در بدبختی آنکه ...

برابر این و اضع ساز منبع اجمال الاسم مراللهو و نا صدا الیه ...

سبب التمیز نوع انسان است میکرد در و باد النعمت و صاحب خود تعوذ ...

میکنند چه در اطوار حضرت و چه در اوضاع اجتماعی جمع در خلال تاریخ ...

مجالی میسر گردیده است منصف در ادراک این حالات متفکر می شود و هر گاه ...

صلاح الصلاح ... در ... بسیط خود کامل داشتی ... بدست

گشته چه عرید های ... صاحب ... اسباب هستی ... دیگر

حیوان باشد و ... صاحبان برگزیده ای خود ...

... اعمال دیده اند ... بندوان

تنگ حوصله کار ... بود دنیا خود ... حروف ... بر زبان

صورت ... اند از دیدن این حالت ... خود در زبان ...

که کلف ... اندیشه های تباه ... حالت میکنند این کار دادن

بدست توبع و اصفات ... خود است در کوچه ...

فرو می ماند ... سیوم ... هزار ...

طالبان را ندیدیان اللطف نهند [illegible] بعد [illegible]

در [illegible] که [illegible] بهم [illegible] علاوه [illegible] محبتی [illegible] و [illegible]

در الله آباد به هندوستان [illegible] واقع شد [illegible] در

از [illegible] مصالح کمال [illegible] عشرت [illegible]

از [illegible] سیوف [illegible] اقبال شد [illegible] گشت [illegible]

منظور و منصور گشتند [illegible] قبول [illegible] آن کفایه [illegible]

دوست و دشمن پیدا آید [illegible] دربی خلاف [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دربارهٔ [illegible] جلوه گر آید [illegible]

[illegible] یک ضرب بهم [illegible] [illegible] دوستی

[illegible] عام [illegible] [illegible]

محبوب دلها [illegible] باشی الکنون بر حسب دعا [illegible]

عالی [illegible] نفاذ یافته [illegible] نیستم در [illegible] الکنون

هرچند [illegible] میرزا را [illegible] آید [illegible] خواهد [illegible]

روز [illegible] خاطر [illegible] [illegible]

از [illegible] نصیب [illegible] جلال [illegible]

بس

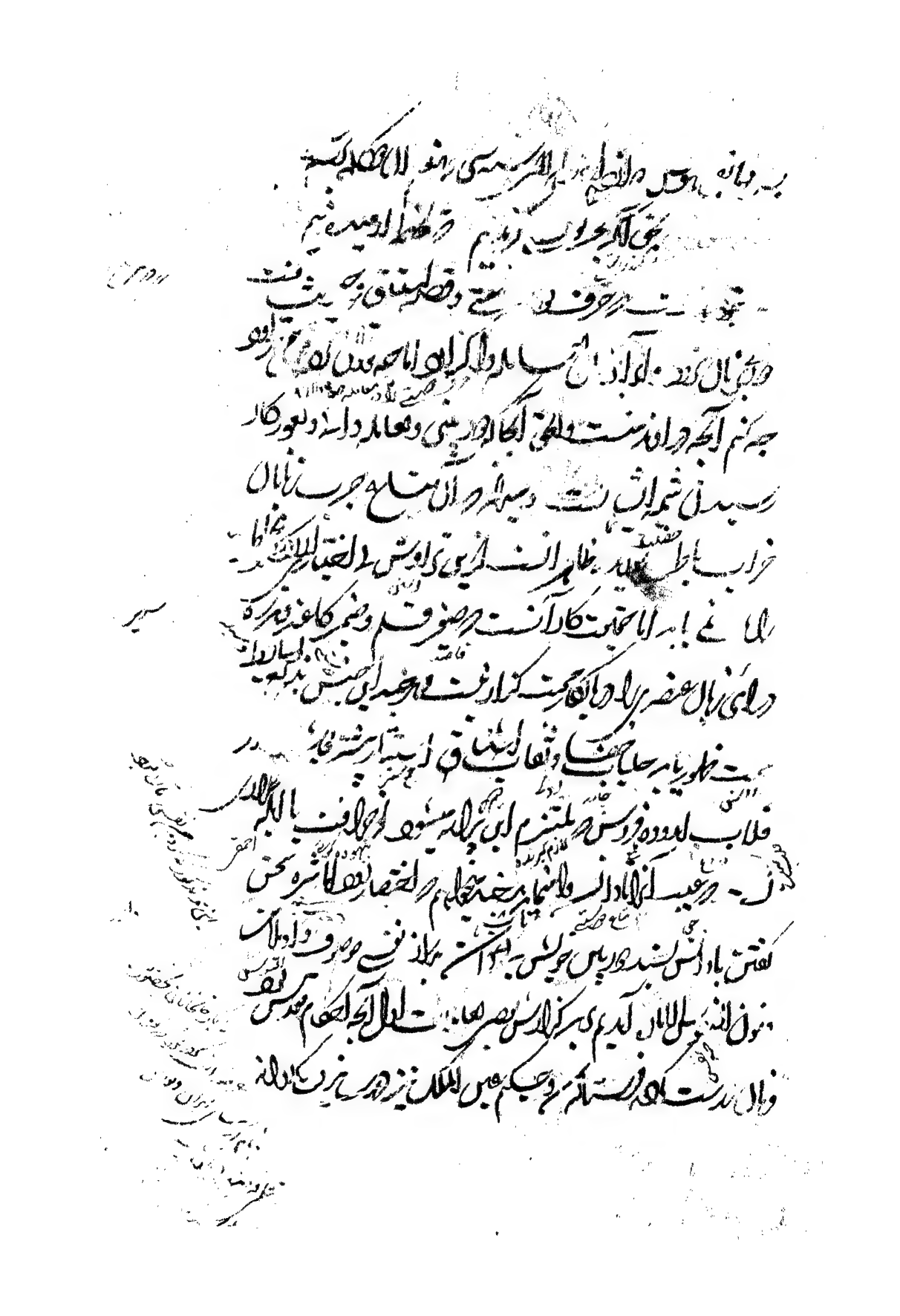

بیست و آنچه جواب ... مرهون ... زوال ... تا باز ... نقصه

کلاه ... نوشته ... نقد آنچه ... ... لطیف ... شده ... بالا

عبارت ولطفه ... طراوت دارد ... رقعه ... را ... نقش

... ... داشته فرود ... این لطف ... شد و

تا به انجام رسید شکر شادی دل ... نگارد زبان ... یا سپاس ... شکار ... نقش ... گار

ای ... درست ... کارش به بهترین وجه بانجام رسید ...

... ... کاری ... بر وضع ... حسن ... امید ... باشد الا ... ام

اگرچه ... لیکن ... دگر نفهمید ... دیگر فهمانید ... !

... باطل ... شناس ... تماشا ... نگار ... ها ... تماشا

... باید ... ... در باب ... تمام ... دل

... مضطرب ... مخاطب ... ... لطف ... لذایذ عزیز

هر کاری ... یافته ... کان نوشته ... انجام کار

... ... هرگز ... ... انجام ... شک ... ۱

... و جمال ... صورت ... ... ادی

الطاف ... کاری بر دست فطرت ... ... صادق

... ... زنده دست

... پس از بس خوب [illegible] شد [illegible] ماه نوبهار

[illegible] و [illegible] دنیا [illegible] از [illegible] حکایت [illegible] الا [illegible]

ناظرات [illegible] فطرت [illegible] الطبیعت [illegible] طبیعت کمابیش

و از وقت [illegible] روزی [illegible] در وقت هجوم اندیشه‌های [illegible] خیالات [illegible]

[illegible] فطرت [illegible] حضرت [illegible] فی القدس [illegible] انکار [illegible]

[illegible] و معنی و [illegible] ظاهری و باطنی قرین حال

آن [illegible] است [illegible] خوش [illegible]

و آنچه میخواهم [illegible] کسی [illegible] که [illegible] صدق

و کذب [illegible] ادوات [illegible] ذوق [illegible] که صدق و غلط

شده [illegible] از افاعل [illegible] منسوب ساخته [illegible] لذا

بفراخی حوصله [illegible] است [illegible] ناس [illegible] فلسفه

بد [illegible] گفتهای [illegible] اهل نفاق باشد بالمخصوص [illegible] تلخی [illegible]

لازم [illegible] خیلا [illegible] باشد [illegible] ولکن [illegible] نگار [illegible] قلم [illegible] اندیشی

شود لذا [illegible] و [illegible] باشد [illegible] های ادوار

[illegible] جای [illegible] به پایه [illegible]

نوشته ... صفحات ...

نیک

هست اهل [illegible] را بای بخش باشد که به عزیز [illegible]

در [illegible] عوام [illegible] در حضور [illegible] بخشند در سلک [illegible]

[illegible] یک طریق [illegible] نموده است [illegible]

به اعزاز [illegible] تنهای نظر از [illegible] در سلک [illegible] رسیده اند

در [illegible] بسیار است و محاطب کم و غریب [illegible] محاطب [illegible]

وقت لایق این حرف [illegible] آلکن [illegible]

[illegible] شد [illegible] کاه و [illegible] قاصد

است و [illegible] تنگ آمده مشتاق [illegible] حوصله [illegible]

[illegible] آن [illegible] حقیقت [illegible] خود [illegible]

چه [illegible] خاطر [illegible] قطرت منظور است [illegible]

[illegible] خاص و عوام [illegible] اندیشه [illegible] نظر [illegible] حوصله [illegible]

[illegible]

والله [illegible] فنا [illegible]

[illegible] و غالب [illegible]

قدس الله [illegible] نفس در دل میکرد [illegible] الجسم [illegible]

نوز

هنوز [illegible] که [illegible] کار وه که گاه در مجلس [illegible]

یافته [illegible] [illegible] عالم [illegible]

های [illegible] از [illegible] رنج [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

[illegible] نموده [illegible] آنجا باد وقت

[illegible] صورت [illegible] تصور [illegible] لقصر [illegible]

[illegible] وقت [illegible] [illegible] شد

عاشق معشوق [illegible] تا معشوق عاشق [illegible] عالم

[illegible] مجلس [illegible] طلب اگر [illegible]

طبیعت [illegible] توقف نکند تا آید تا خبر بعد از [illegible]

[illegible] یافته [illegible] باز [illegible] دکان [illegible]

دلدار جان هر که دلش تنگ [illegible] دلدار [illegible] شد

ولی صبح باد [illegible] زیاده [illegible] یار [illegible] باد [illegible] شد

وکاد [illegible] [illegible] شد الحاصل [illegible]

[illegible] شد [illegible] امروز [illegible] آید [illegible]

دالبوه والسلام نقد جمال محسن چهار از سینه های فیروز علیست

بابو این حرام است بستان القدس روزه [illegible] آنکه در عروس معنی المذنبه

و جمال باکی از نفوس و عطیه شد ماه و کتب [illegible] عدم بعد از این [illegible]

[illegible] مستعف بجمالی خوش است ابد در این سنه ۱۴ عشت ابد و دو هزار است

نوم لیلا جاکه درخفا [illegible] بملک نسبتی [illegible] نصیب [illegible] تعلق

اسباب بعد نوع و نقش [illegible] از بعض اوده در زمان صحبت معلم شده [illegible] مطالعه کتب

سه جاده های طالب [illegible] بعلم [illegible] سر جمال بافته علم بوده این بازگشت

در حسب حصول مقام صحبت بود از ذوق دنبال آن [illegible] جا بلند [illegible]

اوقات [illegible] از عدم [illegible] خاطر [illegible]

چه قدر حصول [illegible] اتصال معنوی جمال [illegible] از صنوف [illegible] الآثار

المقدسین خواجه و عطایک عنوان الاطلاق این خبر مبارک [illegible]

با عشایر [illegible] الله تعالی [illegible] قریب [illegible]

والله [illegible] آلکرسی و [illegible] والله [illegible]

[illegible] نسخ [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] گشت [illegible] القدس [illegible] جهان

هو [illegible]

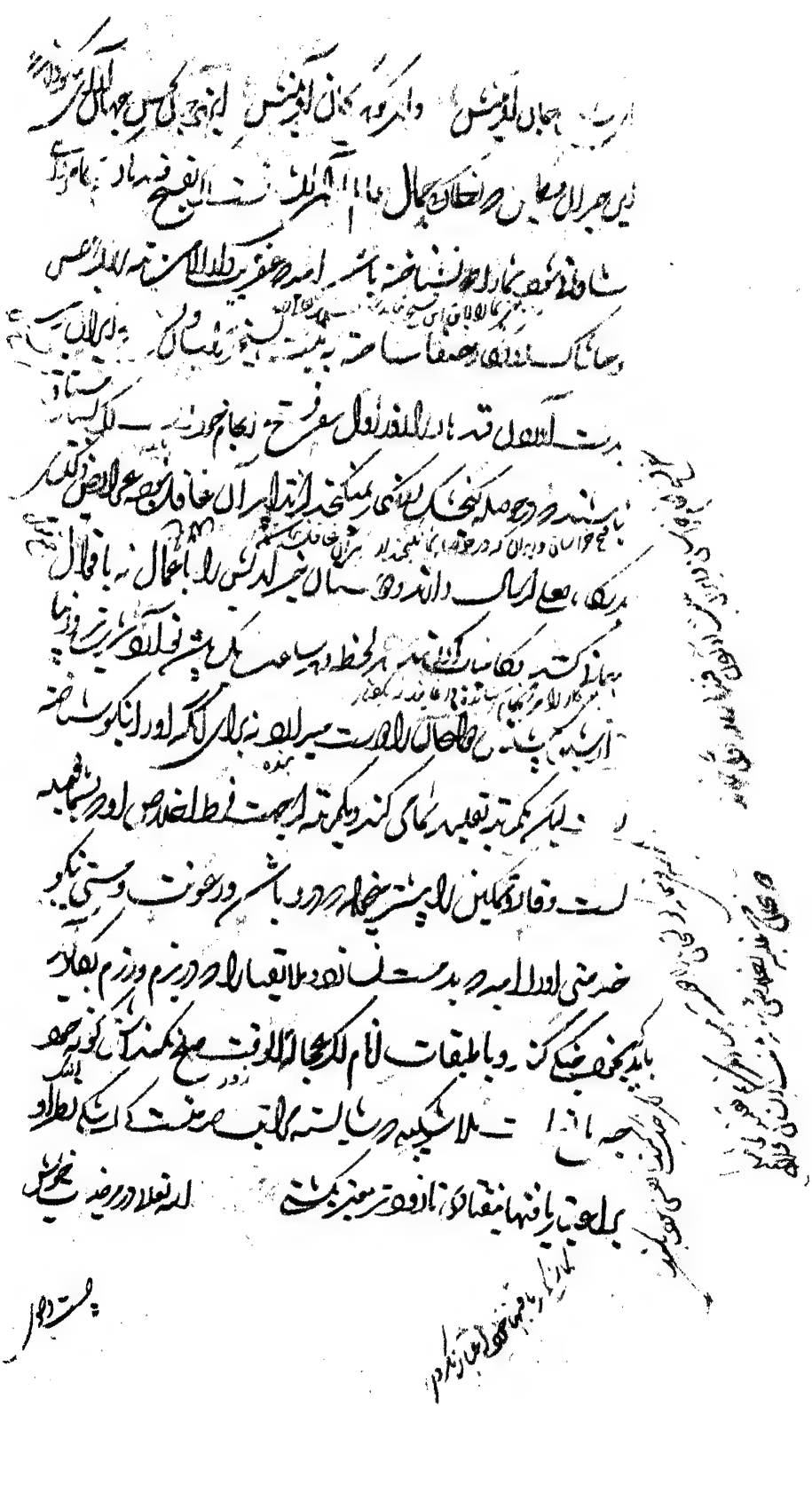

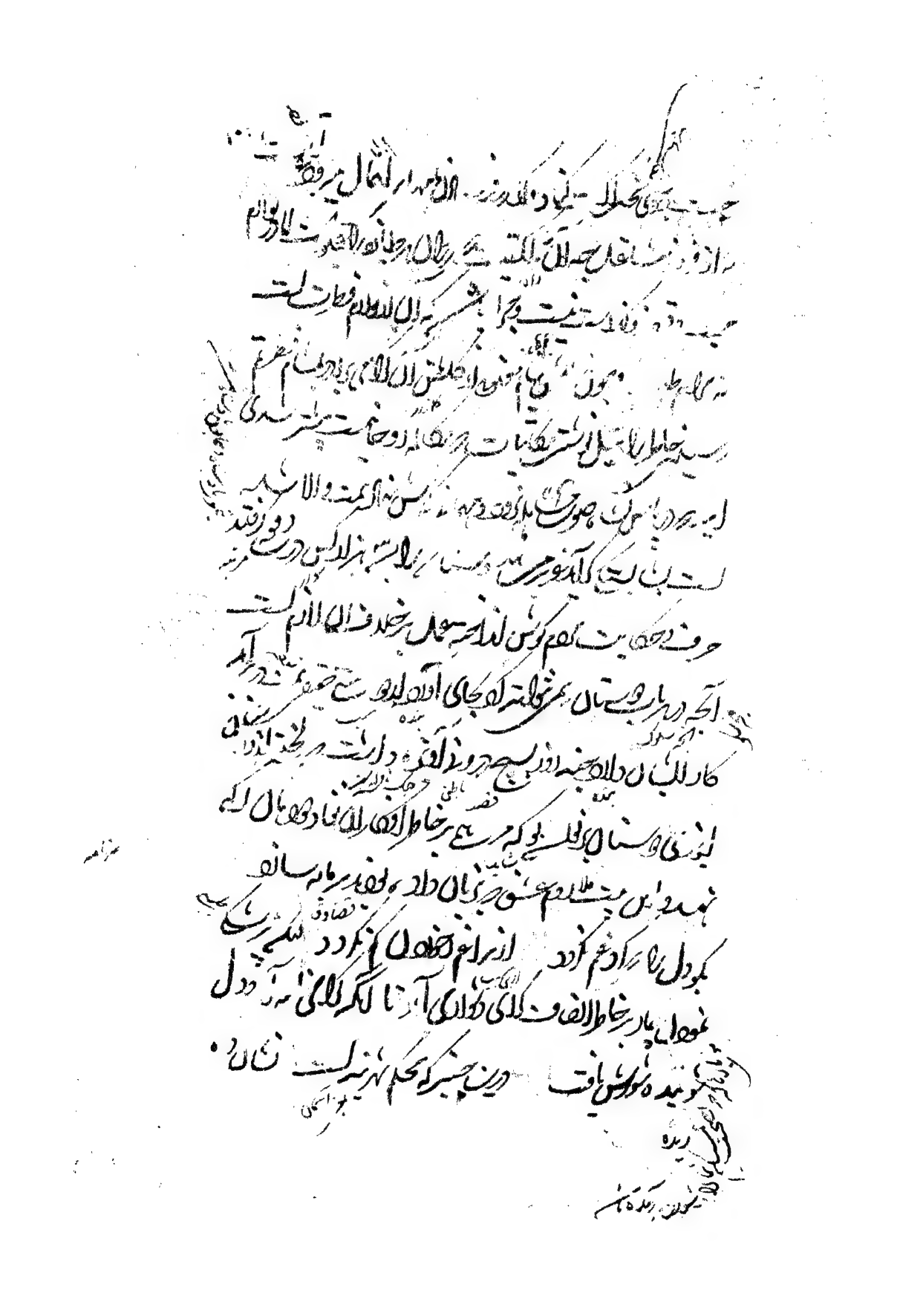

لذ

ای دل چه لعبت … رخ زنبق بشکاداری … نقش ایالت … یار آزادی

هرچند … از شنا سایی … عاشقی … خون دل از طلعت … نیز عزیز

در تنگنای … دل … بر رشته … گستر دام … در این … کاین …

که … از آشنایی … التجا … که … از پیوند

نظاره … والطاف … لا اثم ولا افطرات … که امروز

در وفا … و عشق … والله … بیلای … کالا … کار

از ده … دل … کار … دستان … تعلق … از دلم … دیدگی … ایشان اولاد

گر … الله … گشت … در دل … سینه … عمر … دو … جهانیان

… کردل … گرتو … داد که …

… نمی … ایم … ترک … او … انتظار …

هم … او … هوش … گرتم … تیغ … جهد …

… تو … گذشت … از … کشت … جامه …

… بی … اول … از آشنایی صبح … دوم … در …

… مالک … آنچه گفتی … بر مزد … خبر … نهار … ای …

در دل … خط … چند … در قبل … داشت … هرگاه … نیامد … ای …

… بالم

عبارتی با معنی مخصوص ... ظاهری و محاکات صور

حسن معنی ... مقتضیات ... [illegible]

صورتی ... [illegible] ... خلاف ... جمال

آن ... [illegible] ... دل ... [illegible]

و لا ... [illegible] ... لطف ... در جمع ... [illegible]

باز ... [illegible] ... العالی ... [illegible]

و وجه ... [illegible] ... اول ... [illegible]

صورتی ... [illegible] ... وقت ... طالب ... [illegible]

... [illegible] ... شوق ... [illegible]

... [illegible] ... معایب ... [illegible]

و ... [illegible] ... ثانیه ... [illegible]

این ... [illegible] ... بگرفت

کار ... [illegible] ... باز ... [illegible]

... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

جان این ... [illegible] ... غذای ... [illegible]

بار پادشاه ... [illegible] ... پادشاه ...

نفه منسوب ملتقی جان با عنبر آمد . پیاله آمد عطر [illegible]

[illegible] بلا دم عادم موی دو دندان [illegible] نوش تو آدرون زری قدم [illegible]

الفاظ [illegible] زری و [illegible] بلند دشت از [illegible] دین بخت [illegible]

انگیز عالم [illegible] خطها تیر گزیده جهان چیاخته [illegible]

[illegible] الله قرداد حافظ مولانا [illegible] حضرت دستیاری نایب نام [illegible]

[illegible] الله [illegible] سپاس بوسه [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] آن کان سند شما بکنار آن [illegible] دل برد سند

[illegible] آمد املا [illegible] برآید غم [illegible] معدن [illegible] نقش

باطن [illegible] آمد سند انجام پیام [illegible] ندای خوشی ضمیر آنکه

[illegible] دگر [illegible] گرام [illegible] وجه [illegible] حقیر [illegible] ادای [illegible] رفته

[illegible] سال [illegible] لب [illegible] با [illegible] رقیب [illegible] درد

[illegible] مردم [illegible] ساران [illegible] کار [illegible] ملطف

[illegible] کرباب [illegible] لبالب [illegible] این بوم

[illegible] عهد [illegible]

[illegible] ایام [illegible] هجا

[illegible]

۱۰۲

ز نه جز احوف بیونش می‌رسد از دل صاف کلمه‌ای که آرزو دارد نامه‌ای بنام

دست بی کلاه ... جهت چنان نخوانیم ... گرانی گریزند بامه

باید تا ... و دیگر ... خبری ... تا فرستادگان ... مباد

آید ... خواست ... بشرح ... پیدا آن ... مکان ... پیره

را خود ... گرامی ... حمد آن را بنام شاه و قسم ... الضرر مجمل المعه

لا ... و ... الحضور ... خوانده ... الا را ... که در ... طار

گشته ... نام ... ست ... و ... ایا

دیگر وجه ... خاطر ... بر ... یاد کردن آن ... ار

نور ... روزی یاد ... علیه السلام ... لا ...

احوال صحت ... کمال ... صحت ... و صحت ... از

با ... همه ملکهای شرف ... خاص ... تمکین اهل

لذا ... طلب کار صحت ... صادق ... فدوی ... صادق

حکیم ... ابو الفضل ... انفاس ... مر ... ارسال الطعام والتیام علی

بعد صحت کار اولاد صحت کاملا ما ... علیه والسلام

... اسمها ... که صد ... در لحاظ علی ... آمده ... الا ...

... در ... از ...

... صبات او را نهادت کند ... یا ستم شدن ...

... نهاد ... حقوق ... آنست ... ایشان ... صانع ...

و نفس ... اگر ... از اختلاف ... روز ... الزوال

... سبب ... اختلاط ... نهادن ...

... معالجه ... آدمی ... اعضای ... بدن ...

اعضای نفسانی ... کار ... دل ... و تحصیل کام ...

محاسبه ... ازل ... نهادند ... دل ... صورت ... یاد

... روز ... ماه ... دست ... سلطان ... کار ...

از ... روز ... وقت ... روز ... دو ...

از جانب ... حضرت ... عشق ... اعطا

... رسید ... عشق ... باز ... است ... بار

یاد کرد ... روزی ... توفیق ... کشت ... استاد ... دانا ...

دوستی ... عشق ... علامت ... در ... صفت ... عزیز ...

... در وصل ... سلطان ... بیان ... مخاطب ...

کرد ... سلطان ... چیست ... دوستی ... صعب ...

گذشت

گفتار حال اصغر خسته ضعیف روزگار عمر [illegible] باد

از خسته عزیز [illegible] آنست که [illegible] لا [illegible]

نهج

[illegible] ادعم [illegible] از نوع [illegible] گشت [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible] اوراق [illegible]

[illegible] آوردن [illegible] جهان [illegible] حج

علی

[illegible] از [illegible] [illegible] زور و ارت

باران پس باید و معلوم است [illegible] خاطر آگه گاه

بفعل

چند در بیان صورت نقد الحمد لله [illegible] به اختیار [illegible] باید

لا بد باید دانست که این کتاب [illegible] حضور [illegible] است

[illegible] رسمیات رونق [illegible] آمد [illegible]

درست [illegible] اهل تعلق [illegible] پسندیده [illegible]

[illegible] [illegible] اساس [illegible] نظری [illegible]

دلدار [illegible] [illegible] دانسته [illegible] [illegible]

از عمر دولت و نصرت کامیاب باشند [illegible]

با تمنای [illegible] آستان [illegible] ملک [illegible] باد

راه یافته

احوال ناظرات به جلیس الانس آن زن از خانواده خود نموده

از مولد پاک را زاد بسم الله ... لفظ ... معلوم بود

معدات ... بدرقه عنایات ایزدی و جاذب اقبال ... باشد

... بر جمیلا و رفیع از احسان الطاف تا این زمان ... اما

اعیان الدراهم للظاهر بتوفیق این مقاصد نموده و ... السلوک

الوقت بالحج ... اللهم ... الخ

زانو ... دلالت تا احتیاج طبیعت ... اقوال ... کرده ...

درست عقل صحیح با عشاق ... در این مقاله ...

... از ... نفس ... کامل و استغنا ...

... در روایه کتاب ... عنایت ... برکار

ما را ... جرم گر ... کند دل ... جرم مجبور ...

با زبان کوته و دست بریده و پا شکسته با ... و ...

... با ... الله تعالی ... و ...

... حرف ... پیری از دو صورت ... عزیز ...

... و ... سال ... و ... ساده ...

تکمله

بلحث وده بد کاری عاجزانه‌ای ... وداستانه‌ای زد یالقتل تنگ

جسم جشن پرلد امری با بانگ لغزی به نقل اشباه برا

ادی کند تحلات بربع زد شود در حیث غرب یکی ... دحطا ناز ال

ان نالمها ... لکبزی ایمنی با بدخود بشرو که در زوه

نفس پر لبه دولت ... سر خود انبیت لعوان نالان ز آل با بلال الدم

در نیم باداری زاکرده دهاد ابد دهنده بار تعلق گوش دل اشرا م

نانه جمع و العیها کرس دلاری گر جمع ساده و منقلب فر برام ز حجابی

راه اند یشه‌ای نیم این نادر بدحیث کرده ابرار انفخود درستک

تون ان مقصود دیده ام شا یدر در توقیف گوش تا فقیر ...

وقت ... دا ... لید ولک نه شا م ره داستانهای الغبا ... کر

نیست دانه جان کرد ... ولدیوش درما ... زال از تعفی ...

شام این باد به هولناک کرد نبی بعضیت سیری ادر ولد نمات

دنیوی مصاهاس از این ... رساله این کس تو منسوف پسند ...

مسکند همه مردم را که ... خیال کردن بهای جهت ... تا ... بانفع ... دل ...

نامه ... ست حرف یک ... معنی نشاط ...

مرقعات بی کله تعداد رسید و طبیعت جام بر ته متغیر نظر بی دیری و

پیشانی محالات و بار پیشانی ایشان آن کلاه و باد سرد و گرفت

تحفه غم دیگر است خطهای گلم [illegible] لذت طبیعت رفته ام حاضر است و آنچه

دا ب سنج جامه کهنه و شلوار رفته رفتم با جمعی جود و تنقلات [illegible]

خاصه در با نور سر باشد ده کاه با دهقان مثل ما که درخت بار و خانه [illegible]

چنانچه [illegible] بخند و گر آفرین کند اگر عالمیان باب درد بی سود غباری

نشنید چه [illegible] زمانه و دانایان نیکو شناسم و توقع کم آنکه [illegible]

الله [illegible] اسلام [illegible] و لذت جای [illegible] اگر از شمار [illegible]

دریافت نیز [illegible] در هم [illegible] ام ال دعوی های [illegible]

وا اشتباه [illegible] بخاطر داشته باشید [illegible] داشت آن [illegible]

مقتضای [illegible] در معامله [illegible] مشورت [illegible]

صورت [illegible] دستهای [illegible] و [illegible] بجای آید امروز [illegible]

من در معامله [illegible] رسید آنجا [illegible] این بطور آید در [illegible]

چه [illegible] و دیگر در ایران [illegible] معقول [illegible]

تحفه [illegible] همان بلکه [illegible] مهدی [illegible] اگر [illegible]

ازلک

ز شکند یا بر چه نعی در پوست بر بود بیفند لهذا اطال خود زیاد ... شان

آنگاه در آنجا این سجادر بیفند و منبع ... خاص ... دولت آباد بر از رو

شیر الملک عزیمت عالی ... الان انداختند حیثیه ... زال ... بال

... مردم الحاله ... ونمه در ... بیشتر ... شریک

... نماجه آمد و بیان در شاه کوه ... بیان ...

... بالشی پس گرفت ... آستانه ... الدوله

جانب ... شد در اثنای ... دیوان آمد با ...

جوان خانه ... بعد ... آن مردم پیش ... دست ... کار

چون ... رسید ... در ... لالان ... آمد

... چند پس ... دانم ... دلف ... آنکه ... تغیر

میان ... این ... بعد ... فتر ... و کار ...

در ... سلسله ... ز بیند ... این ... خالصه

با ... ورشو ... تغیر ... بسیار ... وقت ... کرد

و ... آن ... ند در اصل ... ان ... آمد ... دار

و ... تر اس ... وکر خل عظیم ... رکجته ... کرده

نجار

دین مدینه خصوصه لائق رفعت عالم که مهم عظیم در پیش آمده و ایشان برادر [illegible] باشد

که بجهت اتحاد یکرنگیست در پیشتر بعد از آن بجانب خالصه سرکار الهی

و اولاد و دیگر مردم بجا گرفته انتساب است [illegible] دخول به انجام می‌یابد

در باب تعیین کارگزاران موجود ذره صفت اند [illegible] کارکنان [illegible]

با تمام خود بر وفق قصد اولاد [illegible] لطف [illegible] دیانت [illegible] گردانند [illegible]

[illegible] کلیست و [illegible] تمام بجهات [illegible]

که کارکنان آیات [illegible] فرستاده اند ممنون

شده و کار تمام تر شد و آنچه در باب [illegible] کشیدن فقره [illegible] نموده اند

و با دل از فطرت قدیم دل از طبیعت [illegible] ماخوذ اند [illegible] است

و نزد ما [illegible] شود [illegible] درسو [illegible] دریافت

الحمد [illegible] باذرکان باشم غنیمت است [illegible] در باب [illegible] احکام

مراد محبت و اولاد سخنان مرقوم [illegible] باشد

[illegible] خصوصا باشد [illegible] قدر دانند [illegible]

[illegible] صلف [illegible] خاصه [illegible] و [illegible]

[illegible]

۱۰۸

نمود که اکنون که آن سلطنت و اقبال بر پیکر بنیاد جوانبخت زهادانه

تا حین و مریسیلی بعضی محال عراق و الغنی در میان نهند چنانکه عهد که

[illegible] دل [illegible] بیکند لعنت [illegible] دل [illegible] رسید [illegible]

بوم [illegible] سلطنت شوم [illegible] بسیار [illegible] شود [illegible] شد

و با میرزا [illegible] خواهند مود و بخت [illegible] اگر [illegible] سلطان [illegible]

برده و دلالوس با [illegible] اهالی بسیار ضایع شد و علم بسیار برکنده

شد چون مطابق دل [illegible] بعضی [illegible] محال [illegible] بیشتر [illegible] نقش

مردم [illegible] تعرض شوم درمیان لده بود و اگر طلب حلیه کار [illegible] یا آن

امر عالی [illegible] رسید چون فرستاد [illegible] شدن [illegible] لشکر انجا

بود [illegible] الدین سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]

خود [illegible] شوم [illegible] کنند لیغفر لک الله

نیست [illegible] با [illegible] سید [illegible] و معاودت [illegible] خواه

حقیقت [illegible] بلای [illegible] الاعظم دارالملک

[illegible] جلوه [illegible] نمایند [illegible] بیندارد

[illegible] لشکر [illegible] آن [illegible] دانش [illegible] —

[illegible] بلاد و صاحب جوی است صورت فتح از عهده [illegible] ملک [illegible]

لاجرم بخاطر همین بسیار [illegible] در رابطه و شواهد نعمت [illegible] یک [illegible]

اتحاد جنس خواهد [illegible] اسلام [illegible] با [illegible] شاه این [illegible] اسلام

این نسبت تقدیم [illegible] گویای [illegible] مقدمات [illegible] الامر [illegible]

این زمانه نیست و علی الخصوص طوایف عالم کنار دنیا از [illegible]

مردم می [illegible] از دیگری [illegible] سلسله [illegible] گسسته و [illegible]

[illegible] این جاده [illegible] ساله [illegible] زمانه [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] اغماض [illegible] غایت [illegible]

ان [illegible] در سلک [illegible] سال [illegible] ادل [illegible] و رجال [illegible]

[illegible] مسلک [illegible] باعث [illegible] که در عهد [illegible]

[illegible] اشعار [illegible] رسم و عادت [illegible]

باز دانست تا آنکه [illegible] موجب حکم عالی این [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] عقد [illegible] گردد [illegible] و حاجت

عاقبت [illegible] از قیاس [illegible] سوی عاقبت

آن [illegible] ظاهر و باطن [illegible] حقوق نعمت او [illegible] حکومت

[illegible]

نخلها آن گذشت پیش ال دور و مانی بیت ازو ابد آید در ان
حبیبست که در ولایت اند شرح بی تاب و اینمهات ضروری کنند حق بست آن
عقلاء روان بر سر اقبال او قدر نخست الوطن عبارت سپند سید جمع الف بو انم
للالباب افتتاح کل سدو ما عجیب سعی کشت مرضی آن عست است انسلا
ارادت از نادر السر عطا المعظم الی شطل نصاح و کمال شری و اثری شیعه ارادت سعد
کس اکرد وید د اشرف تباعد و صاحو عنوان اتباع ل ودست بو کشت سعادت معنی و
وسط کنک ان و لا و محاورهم و وارن اساس تا آنهم ای بحا ای فرنی سد اسم حروف
عزیز او بنداد ل دل سحر و سنکر تقید منی صوری تلخ سیادی حر ل ایاه وید گر
صنوف آر کار بحر سیاه برکار ازار کر بیش در و عقال درست فهم پر نشر
نسبت حبابت حلوت در بر نشای نشانها بهار را بول مقبول فی عواطف
بسیار آن آزاد و ام با و بر طب کرمخا کلوم ارکس شر معلوم ان ای ان
حق پسند سی ان ای اکر خول خضر خاطر نکول اد انسو و ابداع بهر به ان ان
کرا مهمات انتظام متمم خلوص و جمع محلات رعیت در کنگر بی سر
حرز سورت کرار ما که حد و معمو اطلا حظ مقتضیات کرار مهمات انتظام بر نمند
زیدیان دربلی قلدانه باشی عرض کرده ازار یا سم ابر القدر الا

تا بهر از عهده صحت نیاید چنانکه احتیاج [illegible] حصول

[illegible] از ملازمان و اشنایان اهل [illegible] و پس [illegible] باری و نیکو [illegible]

جمال داشت [illegible] سلطانی [illegible] [illegible] [illegible] خلوص [illegible]

[illegible] هاى [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بس کار [illegible] صاحب دولتان را [illegible]

[illegible] اینجا [illegible] را [illegible] درست [illegible]

و [illegible] که [illegible] عذر [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] را از دل [illegible] خاطر [illegible]

شود [illegible] و السلام [illegible] نام [illegible]

[illegible] الفت شده بود [illegible] اعتذار [illegible] سال [illegible]

در ملازمت حضرت [illegible] [illegible] شده [illegible]

این [illegible] شده بود [illegible] [illegible]

[illegible] در حال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دوران [illegible] امسال [illegible] و شادی [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

ایزدی [illegible]

خطابش عجیب ولی حسن عجیب او سیاست ... باشد مطالبه

گلی ... بی الحال ... اخلاص ... باین ... ملک ... بی ... خدا

تا ... نیک ... جمال ... او ... باد ... آسمان ... شاد

... ملک ... ساخت ... الطاف ... شرایط ... بادی

ما ... قدر ... خواهی ... پس ... جهان ... حضر ... لطف ...

... خلاصه ... آن ... دور ... ولی ... چه ... [illegible]

... کار ... جای ... العقاب ... اعمال ... لذت ... محض ...

... بکار ... دلال ... است ... دست ... بعد ... وضع ...

... جهان ... عالی ... الحال ... سلطان ... ملک ... باشد ... لطف

... بحث ... صحبت ... کامیاب ... قدر ... ملت ...

... محتاج ... کرنا ... صحبت ... صلاح ... حال ...

... شمار ... ثانی ... کرنا ... طیب ... دور ... وصول ...

... اند ... خوی ... دل ... خلاص ... تیر ... الباب ... نهی ...

... آگاه ... باش ... سلطان ... حال ... کار ... لطف ... هندی ... بار

... فرید ... لب ... حالت ... امروز ... کار ... دهر ... روی ... حصن ... دولت ... تعلیم

تماد ضرا پسندیده و اخلاص بلند و قدم صدق و فرزند خود

ضمیمه رشد و کردار سابق شده باشد ای عزیز

باشد چنانچه نقش انگیزه تن آنچه اول باشد که خبر الهی

تماد از جا شخص بلی شما نشیند بکر بلای تعالی اعلا خالت

لیدرن صاحب خود بکنند و لیکن سعی را زکواة عبادت صحبت مرادار

آنکه هر گاه ضرتی رجوع بخود صورت تعلق نا گزیر است

معذرت بد تعلق نه نگارش رو تمامی اکرام مهمات خدمت اسپ هر دو که

بی غرضانه میمالی در انجاح آن اهتمام نماید و بنده همانطور دلداری بیمار

خود را طلب کار و از الطف کار دل و نه خواهم نا امید صحبت خود

افشاء بیمارهای باطنی راجان کرامت مجانان دلدار حبیب دلم هر گاه

بی غرض لیدر خواهش آن بیمار عمل کند امید شفا باید و نجات

اگر نه در شمه اول مضطرب شده در حالت ناخوشی ستایش جو شش

للعرس ای عزیز چه تا صحبت شکر غالب بر آن باد به بعضی از

مفردات اسلام البیان کرده و بیشتر از آنکه فهمید خلوص خود را نوسید

از نوشتن در گذشت و اتفاقی که زیر الحضور قربت العرس سعادت الانس المحراث

وبعضی فرصت [illegible] [illegible] در مقام حضرت تا آنجا که رسانید [illegible]

را تمام [illegible] الخلاص [illegible] [illegible] مذاکره [illegible] در بیان [illegible]

اظهار [illegible] نسبت ناپاک [illegible] لیدنی [illegible] هر گاه [illegible] ساختند [illegible]

[illegible] در ایام [illegible] و پیوسته [illegible] مجالست [illegible] آن [illegible]

[illegible] الخصوص علی [illegible] آمد [illegible] قصه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آنکه [illegible] نظر [illegible] و همت [illegible]

موقف [illegible] جام [illegible] از [illegible]

[illegible] اند [illegible] حضرت [illegible] حلوا [illegible]

[illegible] کار [illegible] طلب [illegible]

[illegible] بالله [illegible]

[illegible] الدوله [illegible]

[illegible] خواهر [illegible] رسانید [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] لذت [illegible]

[illegible] جمهور [illegible] رسانید [illegible] امثال این سخنان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در آنجا [illegible]

آن وقت باشد در خاطر مبارک از آنجا که صحیح ... و جانانک ... در لشکر

باشد لشکر ... است که دو ... شد ... [illegible] ... تا

... [illegible] ... از ... [illegible] ... شاهی ... [illegible]

... [illegible] ... در ... [illegible] ... و آن خط ... [illegible]

... [illegible] ... اقدس ... [illegible] ... و العز ... [illegible]

... [illegible] ... الله ... [illegible] ... جا به ...

... [illegible] ... این طورهای ... [illegible] ... و ... [illegible] ... بعد از آن آنجا

... [illegible] ... لیکن ... [illegible] ... انجام جای ... [illegible]

... [illegible] ... آن اعتضاد السلطنت ... بلکه چون مهمات ...

تا ... [illegible] ... مفوض ... [illegible] ... در جای مخصوص تابع آن

... [illegible] ... اعظم خان در ... [illegible] ... و متوجه این ... [illegible]

چه ... امر ... [illegible] ... المعانی ... همه اینها تابع او خواهند ... [illegible]

در خاطر اقدس از آن که ... [illegible] ... مقدس ... [illegible] ... لایق ... [illegible]

آن ... [illegible] ... و فتوحات ... [illegible] ... و آنچه قرة العین ... [illegible]

و ... [illegible] ... و فتوحات ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... کاران ... [illegible]

آنچه در خاطر شاه ... صورت آن جماعت ... بعضی سبب نقد
لا اگر نشد سبب ایجاد کل از اینجا یافت اول جوهر
تولید عین که ... نظر شاه ... بحث ... شده ...
... تعلق است ... بین محمود ... طریق ... نسبت
خارج ... تا تعلق ... گشت تحقیق طریق معامله ... سبب
است ... الذات ... است ... دوم الخلاص ... است که ...
... نظر ... کلام جمله در ... اول ...
... اجزاء سود ... باشد ... ضابط ... تا امثال ... صورت
... نظر ... مثل دلالة ... بنابر نفس
... دوم ... است ... نیز ... آن صاحب ... مثل
... سیوم ... ضعف ... سوم ... ضعف ... نیز ...
... بلاد ... هندوستان ... اول ... گرفته ... الله ...
ثالث ... الحق ... الخط ... اذن ... از قسم
اول ... نخستین ... است ... سهم ... لعل ... نظر ...
... است سود ... ابن ... الفاف ... هر ...

[illegible] زبان مند میشوند آزرده خاطر نمیشوند در کاره

بیست دلها قلیل میشوند که باشند دا[illegible]

حال و منفعلانه میشوند از جمله اهل عالم بشری لیکن آنها که به مرتبه ملوک

این مرتبه تمیز و انصاف در معامله جاری خود مشورت نمی‌نمایند [illegible] رسیده

شما دوست و دشمن متفق‌اند پس اگر شخص را با معامله فهمید شما الحمدلله [illegible]

او دوستی نمیکنم چه با آنان دریافت خود مسلم میرود اما او با جانب شما از خوبان

قسم اول خواهد داشت پس شکوه شما از قلیلی [illegible] نظر [illegible]

باشد شما از طبقه دیگر و اولاد او دیگر با آنکه [illegible] در منصب و حالت و اعتبار [illegible]

شما نیست و قطع نظر از اینها شما کوله و نسبت شما است فرزندی [illegible] توجهات

خاص الخاص ایشان [illegible] درباره [illegible] یاد با اسم فرزندی [illegible]

[illegible] و قطع نظر [illegible] شما [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کار [illegible]

در برابر پدر بزرگوار [illegible] سلوک کنند و تمام میرزا را [illegible] در برابر [illegible]

آنکه اینها [illegible] قوت غضبی [illegible] حاشا از مثل شما [illegible] غضب [illegible]

لیکن [illegible] با [illegible] معذب غضب شدید [illegible] اعراض [illegible]

[illegible]

بهمین حال خلاصه همان بحث است در جواب این زبان

[illegible] بجای [illegible] می‌نشیند اگر از روی غصه

گله کنند [illegible] چگونه [illegible] آدمی [illegible] است و [illegible]

[illegible] بجای [illegible] گرفته است [illegible]

[illegible] شکایت [illegible] هر که [illegible]

[illegible] اصل خود آنست [illegible]

از اعتبارات معنوی دیگری [illegible] اعتبارات ظاهر

فنا [illegible] تاریخ نامهای [illegible]

[illegible] فنا و زوال [illegible] غضب

[illegible] شکر الهی [illegible]

[illegible] معنوی [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] حاصل است [illegible]

[illegible] قسم دوم که آنجا

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] بخصوص خاصیت [illegible] بالا [illegible] ابدا

شنید که [illegible] بالا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشید آدمی [illegible] فرزند [illegible] شغل [illegible]

بعضی خوش آید که [illegible] بدی را به نیکی ترجیح نمایند دستان [illegible] از آسمان

[illegible] آدمی [illegible] خود [illegible]

[illegible] خود [illegible] گفته حکایت [illegible] چنان [illegible]

[illegible] طلبد [illegible] کدام [illegible] خاطر او [illegible]

چون [illegible] آسیا [illegible] کند [illegible] بدست افتد [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] هم [illegible]

درست [illegible] [illegible] آن [illegible]

چنین [illegible] [illegible] گوید [illegible]

[illegible] آن [illegible] آید [illegible]

[illegible] مشاغل [illegible] تشخیص [illegible] درست افتد

[illegible] آید [illegible] خوش آید [illegible]

[illegible] [illegible] نبود [illegible]

الرجوم نار بیان و نیز ران در کنت دکو بسته بالمکاتبات

... و لانهم الا گاه باطاحیه این دف لیدانهم در الفی کم

النزل بلی این دفعه انحصار صنعتم [illegible] غم استا [illegible] خرابت

[illegible] خبر حالی [illegible] احکام [illegible] بعد اگر خطا [illegible] در اماکن [illegible]

باشد اگر خاطر [illegible] دان [illegible] میل [illegible] دیگر جان گفته آید در بد دنیا

بعد آید از [illegible] برجاست ایست [illegible] احمال [illegible]

بدین [illegible] آنرا ابتر [illegible] دست آنرا انعم [illegible]

آنرا [illegible] آنچه با [illegible]

معاوضه [illegible] آنچه این خواهد بود [illegible]

[illegible] خواجه سلمان [illegible] خاطر [illegible]

ادم [illegible] در بیان [illegible]

این [illegible] شنیدن [illegible] فطرت [illegible]

از سعادت و محبت نفوس شریفه خوش وقتی [illegible] تعلقات [illegible]

چرا چنین [illegible] در نظام این [illegible] آن [illegible] طایفه

طیب [illegible] بدنامی [illegible] لذت [illegible] از [illegible]

زیست خیابان خصوصا اوقات را با الکل سلی نخجم

در آن شعار اصحاب صدق و محبت است روز که در پایان

تا دل الله در این رسم ظاهر چون این طایفه شریعت جو به پیش طایفه حقیقت

محبت کز یالیان باشد چه کنجکاوی دل کاوش در نماز و نیاز آمده

اند نعل ما را در محاسبه روز باخته احوال سر کرم دشمن خود است

جهان ادا لله لنفعکم نحن مقاصد و مطالب صوری

و معنوی را است کیش ستایش باید آورد خبر کرد از تاریخ

اقدام آلی بالعار تماس تمام سر اوقات اقبال شرح اول مهم تا لطف

آن می درین بوستان با نجام رسید توقف واقع شد اگر چه میل اقدس

آن شد این بوستان در آن که بود که آنجا با بیجوا همه سر کرلی

دفع تاریک چه لالی از حالت غفلت نه بذات مقدس توجه ... اگر

ساخته شود در ذی اقامت باشد اگر عاد الا شطر دیگر روز ... آید

خود چه که باشند و ننک است چه قدر باشی در هر کاه ... باید

بفضل حضرت ... با تمام ... رسانند و او آوان گشته یا ذو الفهم رفته

باشد دیگر چه لالی ... این کار حضرت ... باید رسید نهار در امثال

یاللعجب

وبساطها نامزد کرده و گلگونه ال عماد با مخصوص پیوست مشورت

بعد از ... در عالم خواجه آنچه ... الا فهمیده ام از کمال ... اغماض

که این مصلحت کار علاقه ... بعد از انسبی ... حاجت

امروز در حکم ... درو ... حال و اصل ... خان ... بود

لفظ ... مطلب ... لطف ... الا تمام ... ایشان ... آنچه ... بود

نظر ... از ... تیغ ... رسید ... لذت ... کردار و لطف ... اصلح

... عهد دست ... خوش ... عهد ... سند ... دار ... بود

... مجلس ... ساخته ... شمشیر ... دم ... احتیاج

... مجلس ... تصرف ... خصلت ... آن

... [illegible] ... مجلس ... [illegible]

... وقت ... تمام ... حاصل خواست ... کار ... از

با غلغل ... در ... کار ... است ... کار ... بار

از ... کار ... در حضور ... ملازمین ... صحبت ... رسید ... به

... این ... صاحب ... دست ... کار

... آنچه ... ملک ... صورت ... [illegible]

اکنون که خاطر را الفت باشم و با دوست خود [illegible]

این نوشته سودمند او [illegible] از حمل با دیگر [illegible]

جا [illegible] تعصب آگهی [illegible] و تبعیض بجان داد از [illegible]

[illegible] آید استعمال [illegible] در اخلاق ناصری و جلد [illegible]

و جلد [illegible] آنکه جهان او [illegible] عیب خود را [illegible] در [illegible]

عنصری آورد تا یک حبیب منافع [illegible] اول آدمی از

بر وصف [illegible] و ناامیدی [illegible] مطالب [illegible]

و اشعار [illegible] نفس [illegible] تندی کار [illegible] و تهذیب الاخلاق

چه آدمی [illegible] در عیب خود نابیناست [illegible] بینای [illegible] عیب

دیگران [illegible] بیناتر است [illegible] عیب خود ساخت تا [illegible] شناسای

عیوب خود [illegible] در خوش آمد [illegible] باشند [illegible]

[illegible] عزیز داشت و تقریر [illegible]

در تمامی حرف [illegible] در نفس [illegible] لازمی بود امروز [illegible]

باز [illegible] پس [illegible] جب زبان خوش آمد [illegible]

آگاه [illegible] امروز بلکه سالهای [illegible] در خانه جاسوسان [illegible]

و درست از [illegible] جاسوس [illegible] باشد [illegible]

رفت

بیتا و نوازش آنها علحده بار نوشت اخی اطوار کرد کردم

نزد ایشان ... بالا فرستیل بداوی فصلوال نیست زنهار از ... فرض

و قتی به ایشان الله ... از نیست و شن ... عقل ... فضل الله

نوشته شود دیگر ... الذرد ... نوشته ...

دربور ... و ... ایشان و قناعت کرد ... الخ ... جمال ...

ملدو ... بدنبال جلال ... حفظ ... الرحمن ...

و مایه ... الذیم ... و نعمت ... بیشتر صورت ...

در هاس ... شد مفاد و صیه ... از اغلاط ... و

بالا دل ... سینه ... خود بجای ... تمام ... داد

زخم ... بیگی از ... سر ... بدست باشد ... یافته

نادرتا ... پیشانی فرح دلهای ... و هند ... اند روا ... آن از افزون

جراحت ... دل مجروح ... خاطر ... تمام کرد

زیند ... حرف ... و ... آید ... در

بعد ... جان ... اکنم ... محلات ...

... بلکه باعث ترک و ... که از ... معامله ...

... زده ...

مادام که چنین بهم نبند پروانهٔ شرح ارباب دل و اصحاب حرکات است

و دلایل سخن از حق به زبان نگاه‌داشتن ... بر ضمیر خاطر مهر و حفظ الحال

لالان باز داشت و خروش دل صحن باطن را ... معاطیر که حیله بر

صحیح نبود عصمت الالهیت از درج ظاهر و باطن ایشان بود دور

... است ... و ... ستانه که این ارباب را قید اینها تعداد کمال

... [illegible] ... ذات ... خاطر و دل ایشان ... است

چون ... و را ... و ... از اعمال آن که ... یاد کر

در عالم ... پس صوری اتمام ... لالان قبل است ... قدرت ... الله

با عزت نفس ... باز ... کسی ... منسوب ... در حضرت ...

حفظ ایشان با ... از ظاهر الا ... مبارک ... رده ...

نماید اگر معامله با الله غیب دارند آنجا که بر صوری و اعمال ظاهری

... منظور خلق ... را ... سته ... اسلامی

... تعارف صوری در میان ... ان الحال ... ظهور

ابدی ... اساس ... دوستان ... باید ... الله ...

انیس ... حیات ... مستقیم ... استاد ...

... آن ... تمکن حیات ... اساس ... [illegible]

و بعد نوشتم در اوایل حال ... سرگشته در ... سالی چند ... تمام ... نمانده

تا آن وقت ... صوری که ... بیت معنوی ... و ... باز داد ... در

و ... اوایل ... دراز ... نگرم ... که ... آستان ... چون مسلمان

زبانه ... صوری ... اگرچه ... دارم ... و اگر ... بازار

دل ... تمام ... در ملک ... بیت از همه ... که ... بهانه

... که آدم را ... آدمی و حیات ... بقا ... دلا ... اتصال

... بیت ... المقدور الخالق ... رسانی ... ح

... کالای ... الخالق ... زبانه ... اهلال ... چاره

... چون ... در خط ... دانند ... آن قدر

بیت ... طبیعت ... و ... که ... دوری

دریافت ... که ... و ... آدم ... دل ... دلبر دو

دانی ... از ... چه ... بر ... از در و ... دست

زند و ... آدمی ... وقت ... علام ... نصیحت ... طالب

... محققین ... و تحقیق این ... در ... مختصر ... گفته

و ... نقش ... از ... بیاید ... اداز ... علم ... افتد

و ... دانای ... فقیر ... ست ... زبانه ... خدا

... نظرات ... در ... شما ... اینجا

۱۰۱

۱۱۹ ۱۵

ابلاغ و ... سپس ابراز [illegible] واسطه دوست ... شرط ... بعد از ... نعوذ بالله

بالله ... رفتم که ... لبیک ... دوستان ... نمودند و

خاطر ... شان ... شود و آنکه ... بهم ... خود ... سالیان دو ...

نشد ... وقت ... دیدم ... گشت ... دراز ... شد ... والله

ما ... ایشان ... حاصل ... والله ... و ... خوب ... سال ... او ...

رستا ... که اول ... مرا ... که از و ... نفسی ... ازین ...

آن کلمات ... جان ... که ... خود ... کفایت ... دعا ... از

آن ... ببیند ... که ... کسی ... مقیم ... جان ... که ... نفس ... همه

دلش ... لعل ... مثال ... خویش ... احاطه ... ایشان ... دست ... و

ارادت ... آمد ... کمال خوب ... نفس ... سیر ... کشیم ...

است ... هر ... تمام ... مطبوع ... ساخته ... است ... زنده ... مردانه ...

تا ... ساخته ... کنند و اگر این ... شود ... نیست ... و ... دل ... خواری

نصیحت ... در ... انجام این ... لسان الغیب عمل کنند

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است   با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

مرکز ... مقصود ... حال ... گردد ... [illegible]

آنچه کس که صحبت یابی دریابی لذت صحبت خواجه بعد از آن [illegible] بود و بار
می‌نویسم و صحبت ایشان را که از التقاط جوانان باشد و با [illegible] رفتن را
ابجس السنی و محتاط کرد از صحبت ایشان البته در کار [illegible] نیست
معتقد است الا اولیای طالب الطریقه را صحبت و [illegible] که با ایشان چند
خواجه الصی بیست با راه حق کار است که خویشتن را بیاکس دهد
سینه سی و صفت نفس است

این ما است از اول النقل [illegible] مصر [illegible]
اسکنبای تا هم المعلق [illegible] [illegible] و هم [illegible] بیست [illegible] الله [illegible]
صورت و صفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفس [illegible] [illegible]
از مسته [illegible] یار است در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جوار رحمت [illegible] [illegible] و جانش از طلل [illegible] [illegible] مستغرق حضور است
جان مغلوب [illegible] و مقهور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و جوی تسلیم متعبد باید مثل [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible] و [illegible] مشغول است
و جان از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تسلیم میکرد [illegible] [illegible] خاطر [illegible]
نفس [illegible] [illegible] الحق با نفس در میان می‌نهد و نفس را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

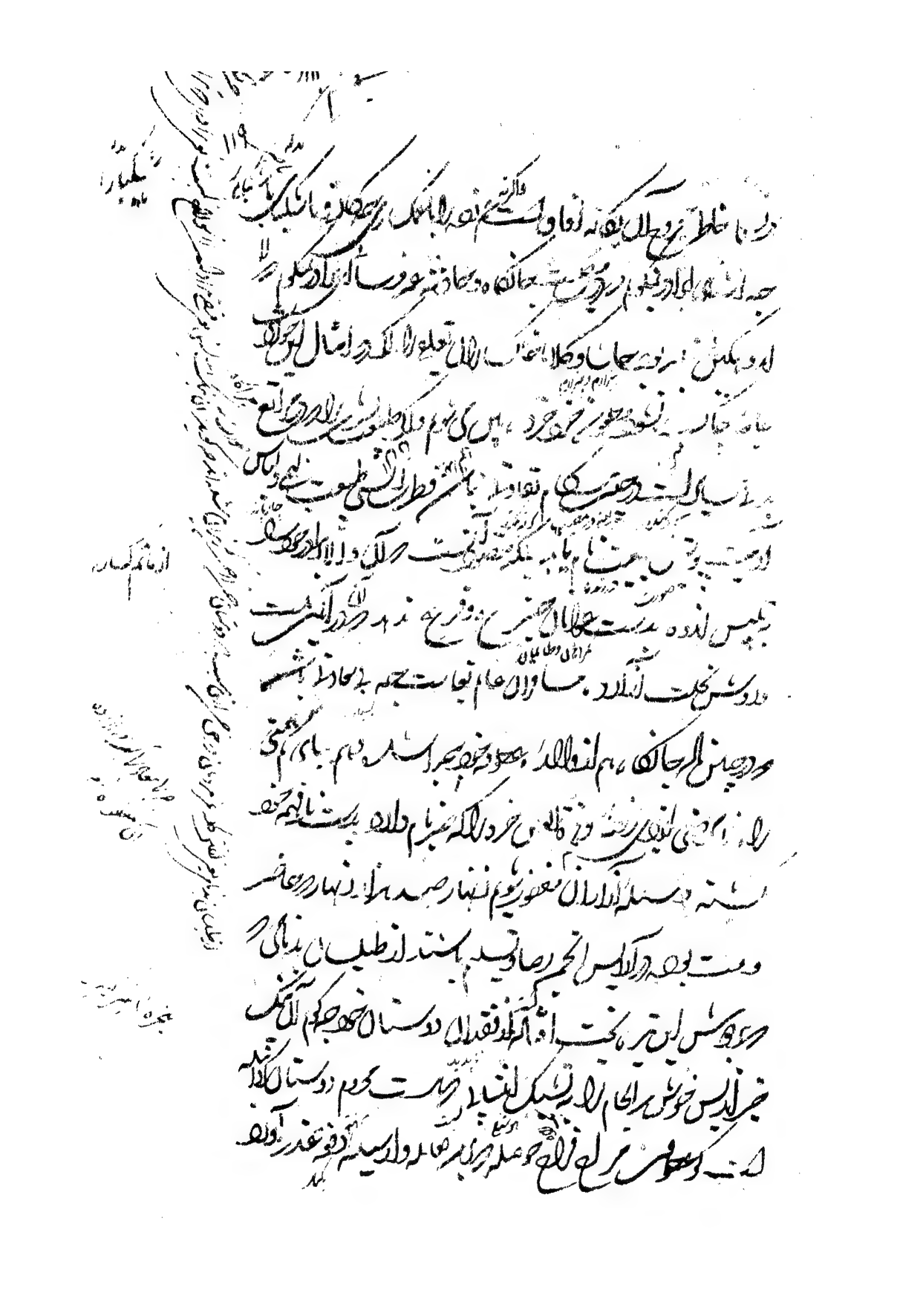

بر تعینات روزگار باشد و چون اوقات بر سرنوشتهای سر دادند هر هم وزیر حرکات
هند دوستان بخش خلل اضطراب از ادای دانای روزگار چو نام کسان را میکند
گی است امروز آن روز است که نصیحت گر خیر دعا طلب نماید شوال ها است
دولت طلب ما جز در گلستان باطن آن گل لالان بید نیست زبان نمی بند
چو پس از حکمت لا بد رفته حضرت سلطانی بلقب تمامه در دل
بود داری ناصح بلاغت پیشت آورده شوق تا رعد سعید الاعلی
شد لیلا نصیحت گران اولکا رمز [illegible] کردند از برادر [illegible] سورت
و معنی و معنی بیا ظاهر و باطن معنی عمر د بود در دل الکی حرف الفال
باید ایشان را نسبت که نسبت خاطر در سبک لاح شیر الصوری معنوی آنکه بالجملة
حلاوت سنه عطوفت و مهربانی شیخ ابوالحسن طالب کرد. وزرای قدیم
نامه لل استظهار فسالا در دفتر لذو ، و ناکامی نو منظر لعن عمر د
آورده و سوسن غیب در باطن اقبال دلالت که آن قدر دال عهد نزول الصمد
راجع مرافت و انتو وجه لذت بنسبت فنون فضایل و صبی وجه از و سلطنه
صنوف کامل کسی وجه لذت کرده بهار ملکیت در نیامد حالت مبدل القمر را
مرا که در کار ما عطوفتی از عام بدین ظاهری نفقه گی . مهربانی نادری چلیپ میکنند
و کناه

دهند کاغذ تمام شد و مثنوی نوشتن به انجام آمد و نوروز عجم [illegible] ربیع الاول

قدم گذاشت و خود را به سرعت ولایت خواص [illegible] جشن [illegible]

[illegible] الان زمان [illegible] شد و بصدقات و مبرات [illegible]

استعمال [illegible] الا الله ولا اله [illegible] هفتم شهر ربیع الاول سنه [illegible]

بهشت غریب انکه نگارش یافت

[illegible] ولا [illegible] غره ربیع الاخر [illegible]

هشتم آن [illegible] رسانند [illegible] شد [illegible]

[illegible] بعلم [illegible] ربیع [illegible] علامت [illegible]

دلالت [illegible] شبه [illegible] کرد [illegible]

دیگر فرصتی آمد پای به منزل [illegible] سال [illegible] گشت

[illegible] گشت [illegible] نظر [illegible]

منزل جای [illegible] گشت [illegible] به رضا [illegible]

[illegible] بسته [illegible]

مرقوم شد [illegible] ربیع [illegible]

[illegible] گشت [illegible] سال [illegible]

۱۲۱

رسیدند و شمع بزم انجمن بخش بود چراغ [illegible] ظلمت آباد بصیرت اولو [illegible]

منسوب [illegible] دلها گردید . هر لحظه با دوش بختیاران در [illegible] صدر روز

بکار می بود و بنظر در آمده با چند بیت اولت علمی و حسنی [illegible]

شغل خود قیام نمایم و [illegible] ولی [illegible] صورت [illegible]

درآیت [illegible] . و [illegible] از سر این کار [illegible]

بلکه علی رغم حسد [illegible] . و باقی اسباب [illegible]

[illegible] بر باد [illegible] اعمال حسنه

[illegible] اول [illegible] الحال [illegible] الله تعالی [illegible]

دریافت [illegible] عطا [illegible] از دار [illegible]

عطیات و [illegible] العطا [illegible] روزی [illegible]

آورده [illegible] گرفته [illegible] تفویض داشته

کامیاب صوری و معنوی [illegible] العالمین

[illegible] ضعفا [illegible] طبیعت عقل

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] چند [illegible] کمال [illegible]

[illegible]

بیشتر خود را از مباحث طبیعت باز داشته بتقاضای ... نفس خود

اعمال ... آید والحمدلله از غنیمات ... نظر ... دولت

قدس حضرت قبله ... موجب ... خاطرات ...

... لیس ... [illegible] ... علمی ...

... [illegible] ... محمود ... قدس سره ...

... اتصال و ... طلب ... از اول ...

... والا دو ما الا التوفیق ... و تحصیل ...

... هشتم ربیع الآخر سنه ... فاقره

... اشتیاق ... اتصال ... نموده ... نوشته ...

... وجه ... نوشت ...

... از طرف ... اشتیاق ... دیده

... عالم ... انواع ...

... علم ...

... خدمت ...

است ... الاخلاص ... باشد ... نصیب ...

باشد و ثالثاً چون غرض اصلی از سفر عافیت انجام صلاح احوال
جمعی کثیر از مخلوقات آنکه پوشیده و بینی و حق شناسی و
خدا پرستی و نیک اندیشی بروی عقل حقیقت شناس اخلاص و پرورد
شما حقیقت حقانیت و بزرگی خدیو زمان خاطر نشان ساده لوحان
روزگار دور دست و نگار خاطران حق طلب گشته آن گروه را از بادیه
ضلالت و صحرای بیگانگی بشاهراه هدایت و نزاهت برای یگانگی
آوردن و مورد انواع تفقدات خسروانه گردانیدنست اگر ازین
دوری ضروری آزرده دل ماند از نیک اندیشی و خیریت عالمیان بهره ور
باشد امید که عنقریب بصحت و مسرت حصول مقاصد برسند در نگرانی
خاطر بسیار است و چون مسافت دور است در فرستادن نامهای
مسرت بخش کوشش نمایند شایستگیهای نفس الامری
نصیب آن گرامی برادر یادی روز ابجد در آویزه طبیعت و فطرت
نوشته بودند شکر آنکه فرو رفتن گزارده تفاؤل حصول مرادات بر شمرده و بسیار
آرامش یافت هر که آهنگ آن دارد که با ناملایم روزگار و برادران
پرخاش جوی را آشتی سپرد ناگزیر وقت آنست که آن پنج مضمون

بیاد آورد لطف الهی [illegible] تصور کند [illegible] خیر محض و خیر ذات حق باشد

و شر و ضرر برای دفع غالب نخواهد بود [illegible] غافل از خیر غالب

که از پرورش طبیعت خودبینی و یکتایی صورت نکرد در مصالحت آخر افتاد

و چون آنسو دیگر [illegible] غفلت خود [illegible] اندیشه مجال نگرد

از خودبینی [illegible] رضا و تسلیم در دل [illegible] بالیدن و در پرورش

دارد ناگزیر آن حال آن نیست که به فعل کار دیگر نظر کند چه فاعل حقیقی

جز لطف تعالی نیست لا مؤثر فی الوجود الا الله طبیب [illegible]

در معالجه او معلوم است هر تلخی دارو که دهد [illegible] دهد

و منت [illegible] دارد [illegible] الحمد [illegible] فرستد چگونه [illegible]

[illegible] که آدمی زبان [illegible] او نظر است و هم کس باشد [illegible] پرده [illegible]

[illegible] بیگانه حاضر آمد [illegible] و او را [illegible] دم [illegible]

و اسباب در نظر [illegible] نظر اند [illegible] رضا و تسلیم

بود جاوید [illegible] دم [illegible] از لذت و جمال [illegible] نخست و دیگر

در از [illegible] اول [illegible] کند و [illegible] اصل کار

الله تعالی [illegible] خود

داشت

دلا [illegible] نگونا وی [illegible] دولت [illegible] ادا [illegible] تقویم [illegible] منزل [illegible] سال [illegible] کار الخدای

کرم کارسازی اسباب اندوه و دل بخاطر رسانیده و بود و ام [illegible] حسرت

سانها [illegible] سعادت اندوزید و دنیا [illegible] انفس و تحصیل ملکات فاضله در

وقت لحظه غفلت خود [illegible] دلی غفران [illegible] آلب [illegible] روز

دریای پشتر [illegible] گرسته [illegible] دل [illegible] تمام [illegible] زیست در دل [illegible]

و بدل [illegible] آیدکی [illegible] وجود [illegible] از غیر عالی [illegible] و لکن از خود

پیشی [illegible] آید [illegible] بالکریم [illegible] اند [illegible] در حضرت

خبر بود [illegible] در راه آورده [illegible] خواهید [illegible] تحصیل [illegible]

زبانی و [illegible] صوری هرگز با [illegible] نکرده [illegible] کار ساز [illegible] ظهور

کی آیند و لیک اهل تعلق [illegible] دل با اسباب [illegible] اگر [illegible] اید [illegible]

خود [illegible] بحفظ ظاهر [illegible] دو چشم دل [illegible] نقد [illegible] وال

قدر [illegible] فرصت [illegible] از علم و عمل [illegible] گردند [illegible]

رسیده [illegible] خواهند [illegible] بالا [illegible] باشند

الحمد لله [illegible] بوده [illegible] فهمیدن [illegible] خویش [illegible] حرکت

وانه [illegible] وسایل [illegible] انفصال [illegible] درگاه [illegible] مجلس [illegible]

غرض اینست حاجی کلانتر خویش خانه استرآبادی ولایتی . کرمانی بست

ای اعتضاد کار خلاصه عمل در دین و دنیا و صورت معنی

ز جوانش مقبول و مغضوب [illegible] خود الحمد لله [illegible] جمیع برگزیدگان

للّه [illegible] قبول نمیدانند زحمت است بسیاری و نعوذ بالله از زلات

ارباب تجرد لازم دانند و به بادی و حوصله [illegible] کنند

و همکاری کنند [illegible] تأمل و مادام اندیشه درست نماید و نیک و بد آنرا

بدیده حق‌بین [illegible] و بد [illegible] صورت نماید در هیچ کاری شتاب [illegible]

نکند و اعتبار [illegible] اینجا [illegible] دنیا [illegible] که هم باده البته کار

غفلت افزاید و توسل [illegible] والسلام خاطر جمعیت احوال آن القاب

آب توجه است [illegible] دل باشند از حوصله [illegible] و تدبیری

این [illegible] اول [illegible] دلی [illegible]

[illegible] آید در

[illegible] دل باشند [illegible]

[illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

در ادوات ... بعرض میرسانند که الملهم ... بالاسرار ... و عمل ... [illegible]

دل دانا ... و ... نسبت ... بصیرت الملهم ... وصوف ... [illegible]

مضرت ایجاد ... کار خیر ... بلند ... [illegible] ... و کرد ... [illegible]

انضباط

... لشکر ... نماید ... که ... بعرض رسانند ... [illegible]

... یافت ... الخلود ... بلند ... [illegible] ... باد

مسند ... بلند ... استیلا ... و ... کند ... از نصرات

و معمور ... کشته ... و داد ... و ... و بسیار ... [illegible]

کتب الخلود و خوانده ... نامه و ... نامه منفصل ... شکفته

باشند ... مهربان آن ... [illegible] ... و عالم

سر ... دولت ... آن ... [illegible] ... روز بروز ... [illegible]

ارتقای

ازون ... رسم ... [illegible] ... نام امیر ... [illegible]

بلند

پیش ... [illegible] ... نام ... الخلود ... اقبال ... [illegible]

باشند اقبال الخلود ... صاحب ... نام ... [illegible] ... باد ... [illegible]

باشند ... بسیار ... دست ... بسیار ... [illegible]

... مشهور ... سیوم ... خاصه ... کلان و ... کارطلب

طعام

وافر

مخصوص الطاف بی‌نهایت طرف لذت و عیش انعام والای ... سامان داشتن

هیچ نوع کس در خانه را لباس نیک بر اکام منوال هیچ وقت که سامان

و الا کوه سوار شوند چه بنگاه می نشینند و چه زمانی در دول باشند هر کرام الا

معنی باشند و آداب صوری آنچه ملحوظ کرده و نویسند ما حاصل اتفاق

معروض شد و شرح جزئیات ... بطول انجامد پرسش از رسید ها و داد مظلومان

دادن هشتم جاسوسان متدین هم رسانیدن خبر دار و اگر هم رسند

چند جاسوس بر یک کار گذاشته بطوری که اینها از یکدیگر خبردار نباشند

و از تقاریر مختلف ایشان به مقصود پی برد نهم درخون ریختن دست

ساختن اهل ناموس رسید تا دل بغل ای ... که سالها

نخبه ... ... در خلوت ... و ملکه داشته ... می

آید بعدا ... دیگر ... بخاطر ... اگر چه یقین

دارم که آن عالی نهاد محتاج این سخنان نیست و اخلاق حمیده ذاتی

و فطری ایشان است لیکن لا الجاکه بعضی سخنان می شنود و دل

می شود دیر الحقیقه ... ... الاعلا ... الحال ... است

زیر شعار خدمه ... ... که دانا دیگه شعار ... یک ... بنده

ذریکه ...

دیده خوشی و نیکنامی در آن خصوص البته دوست و شیخ مظفر آمده
خدمات بنده که بجای آورده و از حصول کار با تمام انجام ولی هنوز
در خدمت کار با سعادت نقص مانده است اینچنین کار که موقوف والا اقتدار است
دانسته چون نیک فرستاده خود را بخدمت مقام مطلوب نمانده خلاف آن
نشان نساخته خواهند و پس در آنجا او از خدمت کار کار دولت میسر نیم
با هر کس نیک فرستاده خود را دوست نشد الله که از خصوص کسی که دولت
بر نفس چون سعادت خصلت است الله تعالی فراغ و صلاح کی دانست
تا بیلام دختر خواهر [illegible] انام حسن سعادت [illegible] نصیب کناد
لطف بیمال یادر با دعوای [illegible] بهتر کار رهاست
اتفاق باشند اگر تا [illegible] فراغ و صلاح کی
و نسبت نفسی روبرو چاره پیدا نشود [illegible] کار دعوا است از
دوری دیده [illegible] ان نزدیک اگر حکیم مولانا [illegible] قدسی
آن سنگ لعل نیک اندیش [illegible] تربیت آباد شاد باشد
داشته در انجاح مهمات سرگرم دانند دیگر [illegible] عیدی [illegible]
آنکه حکیم [illegible] [illegible] آمد [illegible]

تجربه اداره ابتاج بجهت تحرمت که کفیل خدمت سلطنت والا اقبال بهوش بار علیم

ونسبت ان خصوصه حضرت لیده فتوحات بی الی ایل ... معروف نماید

است و لیدالی و بدلای آن آنکه وقت سره ان الاس جامد و باشد

انجمن کشی جان آورده بدنیا به خرسنی نعمت

ارتکاب ... مولانا ناصر ... ان معدن ... دولتی ...

رسم و رسیدن نامه و قاصد ... در شبستان و دستان ... معمول

باشد لیکن ... حکمتهای ... داد ... عالم ان ... عالمیان شایع ...

ملبه کارهای ... تحت ... نماید ... دل ... واکنار ...

که خیرخواه جمهور انام ... از دیرگاه نسبت دوستی و محبت ...

آنرا ... از ... اعلان پادشاه و صاحب ...

مقاصد صوری و معنوی ایشان ... والفت ... شایان ...

ولطف الهی ... خواص ... قبول یافته ... خرسند است

ان ... سبحانه ... از ... عجب ... اظهار ...

نماید ... حضرت ... عنایت ... نفس ... داند ...

نا دانه ... گفت ... خیال ... کلام ...

ایام دولت

جاوید

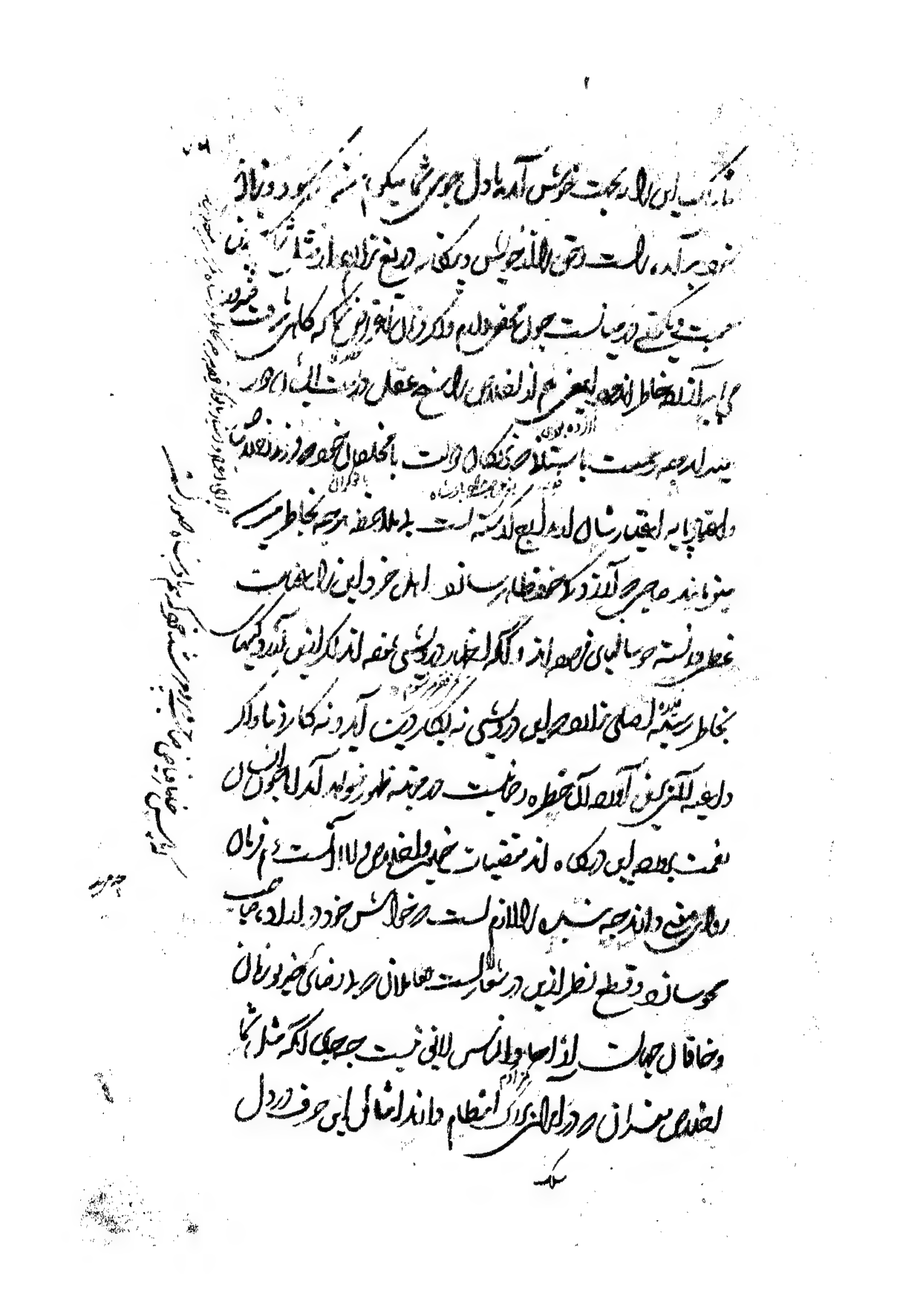

رسانند با یاران به رسم طریق حق تعالی و درویشی صحبت بخلاف طایفه

شهد [illegible] باید آئین سوداگران معامله آنست که در حضور مردم خوانند

جمال به صحبت باشد اجتناب از ایشان بخاطر رسد بلکه در وقت خلوت

[illegible] بیشتر ترس [illegible] بندها [illegible] آفرین کار [illegible] بالا [illegible]

شوق [illegible] باعث نتیجه صحبت صاحب الانا [illegible] لذل [illegible]

در صاحب در نیت غیبت و رعایت باشد در منصور [illegible]

که پیش [illegible] خرد دل اندازد [illegible] ایشان یکسو [illegible]

بیشتر لذت از اولیا [illegible] حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی [illegible] دولت سمنانی [illegible]

اولیا [illegible] لذت در زمان [illegible] در رسید [illegible] خلوت [illegible]

[illegible] لذت [illegible] توفیق ریاضات و عبادات

[illegible] یافته [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] علاء الدوله سمنانی [illegible] ثواب

عبادت [illegible] چهل ساله علاء الدوله در یک پله و ثواب [illegible] در ایام

وزارت خود دل [illegible] بدست آورده [illegible] در پله دیگر [illegible]

آید [illegible] شیخ این [illegible] تأسف و افسوس داشته

[illegible]

لاابقدر این اقبال میدانستم امر کرد [illegible] نظامی لکدم [illegible] میکند استم

ای عزیز این درستان المعول المامن است والا [illegible]

جناب [illegible] نظام است و [illegible] که زحمت تمام خلق است و [illegible]

که [illegible] انجام [illegible] والتفات اولیاء [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] بسیار است و زحمت کم همان [illegible] شود [illegible]

[illegible] دیگر پردازم دیگر [illegible] اقبال آن [illegible] خیال کرد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] حال [illegible] باهم التفات و [illegible]

در کارهای [illegible] بیاد [illegible] اقدام [illegible] احبا [illegible]

خاصه [illegible] نمیکند [illegible] باشم [illegible]

به [illegible] فراغ [illegible] خود [illegible] التفات [illegible] کارها [illegible] انجام [illegible]

عوارض و وقایع و سوانح احوال [illegible] اشتمال عرض دارند [illegible]

حضرت [illegible] خیال [illegible] [illegible] و [illegible] محکم

اساس [illegible] با تمام [illegible] و دارد [illegible] سلطان محمود [illegible] انجام

[illegible] نیست [illegible] الحال [illegible] رسید [illegible]

[illegible] داشتم [illegible] [illegible]

که امید [illegible] ربیع [illegible] الملک عادل ما درست باشد که از ظهور الذات والحق

[illegible] بلادی بنظر عدل شاه والله گشتی [illegible] نقد [illegible]

که [illegible] الملک [illegible] بلادی [illegible] حضرت جناب [illegible] باشد

اینهم امروز [illegible] زمانه است [illegible] چنین [illegible] درست [illegible]

شد [illegible] دیگر حفظ احکام کامل مستقل داشته الله [illegible]

امین نصیر در نظام مهمات اهتمام آن نصوبه نماید که خاطر [illegible] درست

للاکبر خاطر از [illegible] الحق [illegible] مولانا خاطر

[illegible] مولانا [illegible] بخش الی [illegible] صداقت و محبت [illegible]

و نفس آن [illegible] زمانه [illegible] نام [illegible] باشد

این مخلص المعتمد خواهد [illegible] از پس [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و حفظ الغیب

مفوض [illegible] داند [illegible] تمام [illegible] اصلاح [illegible]

چون قرب [illegible] متعهد است و آن [illegible] داشته [illegible]

[illegible] شد [illegible] زیاده [illegible] خاطر

[illegible] و [illegible] با جمهور [illegible]

[illegible]

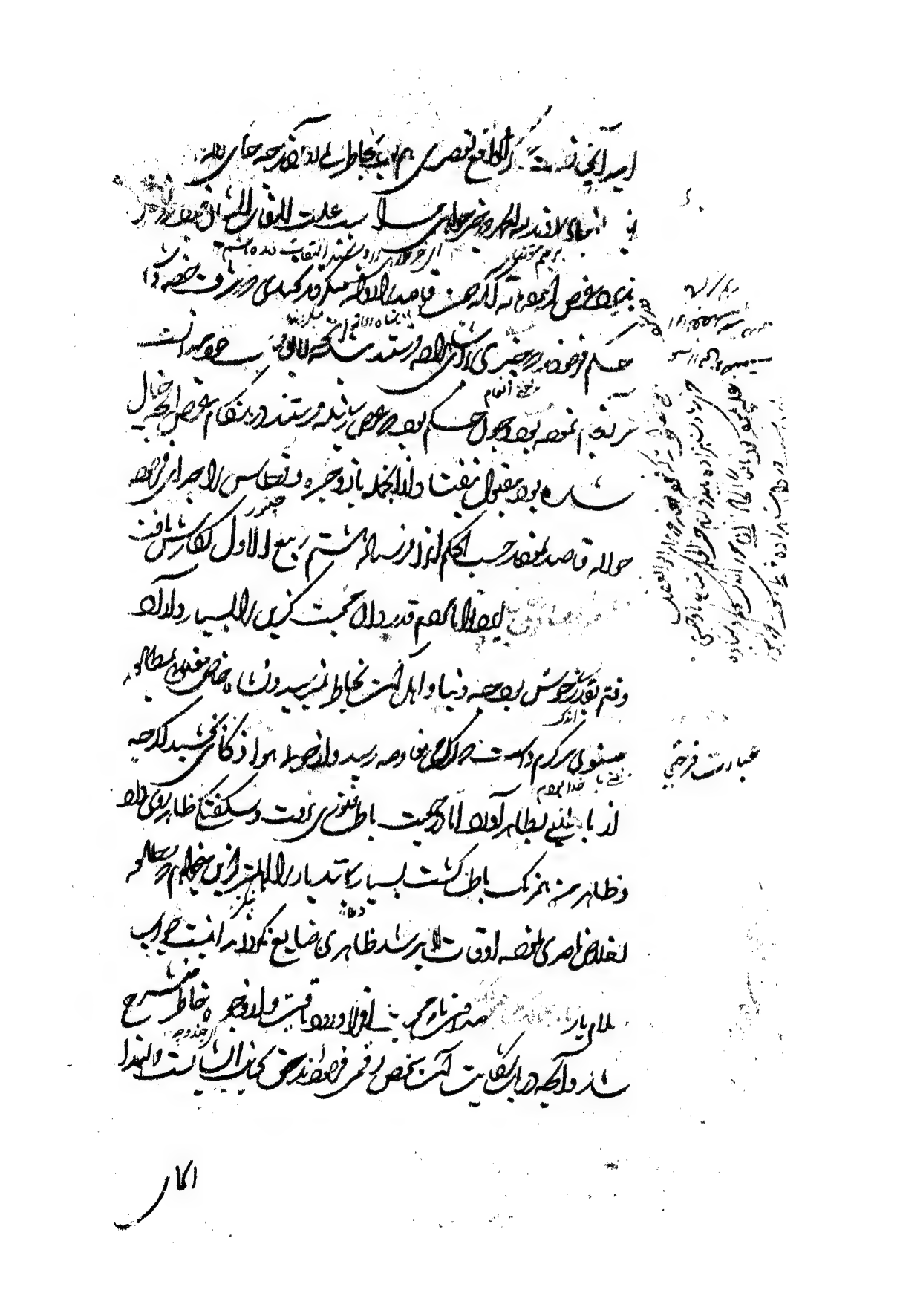

دیده در منظور نداشتن این جلالت شیم در حضرت کریمه سلیمانی در ده بیست نفر از

حقایق بدست العقول است که یقین نیست بجز جند بار ان

شمه کریمان که در این چنین کسی نسبت تیغ ولیکن الا ظاهر خواهد شد

از استعمار ضرورت شده است بلکه الحمد لله که در دولت شده

بزمهای درست ایشان در سایه خاطر ایشان حضرت شاهنشاه است

توجه به هزار توجه رسید این چند روز با شهر خاطر دوستدار است که

در اعتقاد اوصاف صوری و معنوی و فتح ابواب ظاهری و باطنی الا آنکه

ورسم الدعا ... اسباب جمعیت ... در ملک محبت از ازل

آیین مهالت ... داد ... در کار تحصیل است و در انجام

نمیکند ... نیک ... کرم ... اول خاطر حضرت ... می دارد

بلکه ادای شکر نعمت ... خلیفه بر حق ... مطلق را ... اسباب

اسباب انتظام ... خاطر ... جمع ... احوال

... آخر ... نظر ...

حصول مقاصد ... تسلیم است ... سکر ...

... اعلم النفس ... النفس ...

دست آید ازین که کلیات [illegible] کهن است [illegible] خیال [illegible]

[illegible] شد و صرف کردن [illegible] مخصوص است و استماع و لذت [illegible]

وفا دارانست و امروز هم بالفعل از زمانه آنکه صبح [illegible] است

آنکه [illegible] فایض [illegible] نقاب احوال [illegible] در تمثال [illegible] تجدید [illegible]

زاید [illegible] بخاطر شریف ممکن باشد چگونه [illegible] باید [illegible]

فیما بین [illegible] رابطه [illegible] لفظا [illegible] که در مدار [illegible] است [illegible]

قوی [illegible] بشارت [illegible] لذت [illegible]

از آن [illegible] شعار میرزایانست [illegible]

احوال آن [illegible] شیخ [illegible] دل صاف [illegible] خیر اندیش دارند [illegible]

متوجه [illegible] ظاهر [illegible] است [illegible] آن خط کننده [illegible]

ملحق آن [illegible] مقتضای بشریت [illegible] اظهار کنند [illegible]

شما از [illegible] صاحبان [illegible] آید [illegible] در [illegible] لازم [illegible]

آن کار [illegible] شمار [illegible]

کند [illegible] حسن [illegible] وضع [illegible] و بسیار [illegible]

التماس [illegible] آید [illegible] صدور یافت

[illegible]

عیب اهل ... قاعده لازم نماید ... بر ... راه ... وقت ...

در اقتضای ... سبب ... کرد ... و ...

... استوار ... اداکردن و در ... عقلی و نقلی التجا

... بر ... حرف ... باشد ...

... حکومت ... آنحضرت ...

در آنکه خلفا ... در ... آمده ... عیب ...

... کنند ... آنکه ... یک ...

حکمیه چند ... الله تعالی ... الوقعه الخ

... تا ... سلطان ...

... رساله ... و ... ست ...

در ... مخصوص ...

که ... الله ... صلاح ...

بالشاده ... دیگر ... آید ... زمان ...

سر ... ورق ... الله ... اقبال

بدان ... کرده آید ... سبب ...

اداره

مراد افندی

فرزند

دولتخواهی بود که از حضرت اقدس بسمع همایون رسیده بود

حضرت السلاطین ... کرده بود مطلب همایون ... الحمد لله ... تا

ساختند لیکن چون خلل ... عرض رسانید الحق ... مابین

آنکه ملک ... تا بدو داد ... سلطنت و اقبال ...

شأن ... عالم بالا ... لیکن چون میان ... صوب

از فرود آن نفاق پدید آمد ... دست کوتاه کردند ... اینجانب

بعرض ... دیار ... هر آینه ... آن

نصیب ... خواهد گرفت و مکرر ... یافته

یافته بود که حضرت ... دیار ... همان ...

... دیار ... آن کار ... بملازمت می‌فرستند ... راه

سعادت ... در ازلی ... عالی ...

... جمیع مهمات ... بجانب

... خصوصیت ... تا

آن واکنون ... فرصت را غنیمت دانسته

در ... و اطاعت ... نزدیک ...

طاهر محمد

... بر وجه خط چلیپا بمال حالت کرده و اشعار [illegible] الدین را که [illegible]

بیکام ظهور آنست و آنچه به بند [illegible] بوده [illegible] در [illegible]

[illegible] سند صنو [illegible] ثابت باقیست و جمیع [illegible] پیش شاد

آنکه یادکار الدین [illegible] موقوف [illegible] است [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]

[illegible] هم حضرت [illegible] آن نسبت با حوال [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] قوت [illegible] خواهد آمد در ملک

و مال ذخائر [illegible] خواهد شد بعضی تفصیلها [illegible] بنیت [illegible] خواهد کرد

و در [illegible] عاقبت الدین [illegible] باد

[illegible] روز افزون باد [illegible] نامه آن [illegible]

سعادت [illegible] و نفاق خانان [illegible]

و نوید [illegible] و [illegible] و آنچه در باب [illegible]

[illegible] اعمال [illegible] کدخدائی و [illegible]

خوب [illegible] [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

حضرت شاهنشاهی [illegible] [illegible]

[illegible] تصدیق [illegible]

کوی فرصت افزون جمع سیاست ملکی باستصواب این خردمند
کار [illegible] از ربط [illegible] آن کس که به خلاف [illegible] جمع
روز فدایی قدسی را رخصت تیر دیار [illegible] آنکه از آن عهد [illegible] داد
[illegible] سلطنت کری را حصه [illegible] رسید و [illegible]
از دست [illegible] حالت [illegible] و [illegible] دریا [illegible] ز نگارها
از زبان دهان [illegible] بر [illegible] آید [illegible]
آسمان ابجای آمد [illegible] آید [illegible] دارای ما [illegible]
[illegible] شایسته [illegible] ابن [illegible] بدست [illegible]
سپه [illegible] جنس [illegible] ملک [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] علیخان [illegible] و [illegible]
ولیکن [illegible] وشماره لیکن [illegible] دولت [illegible] الملک
[illegible] بدست باده [illegible]
از نظر [illegible] آن [illegible] برای [illegible] داد
[illegible] دو زبان [illegible] ابخشد [illegible]
کف [illegible] باغ [illegible] خاطر [illegible] رسد [illegible]
[illegible]

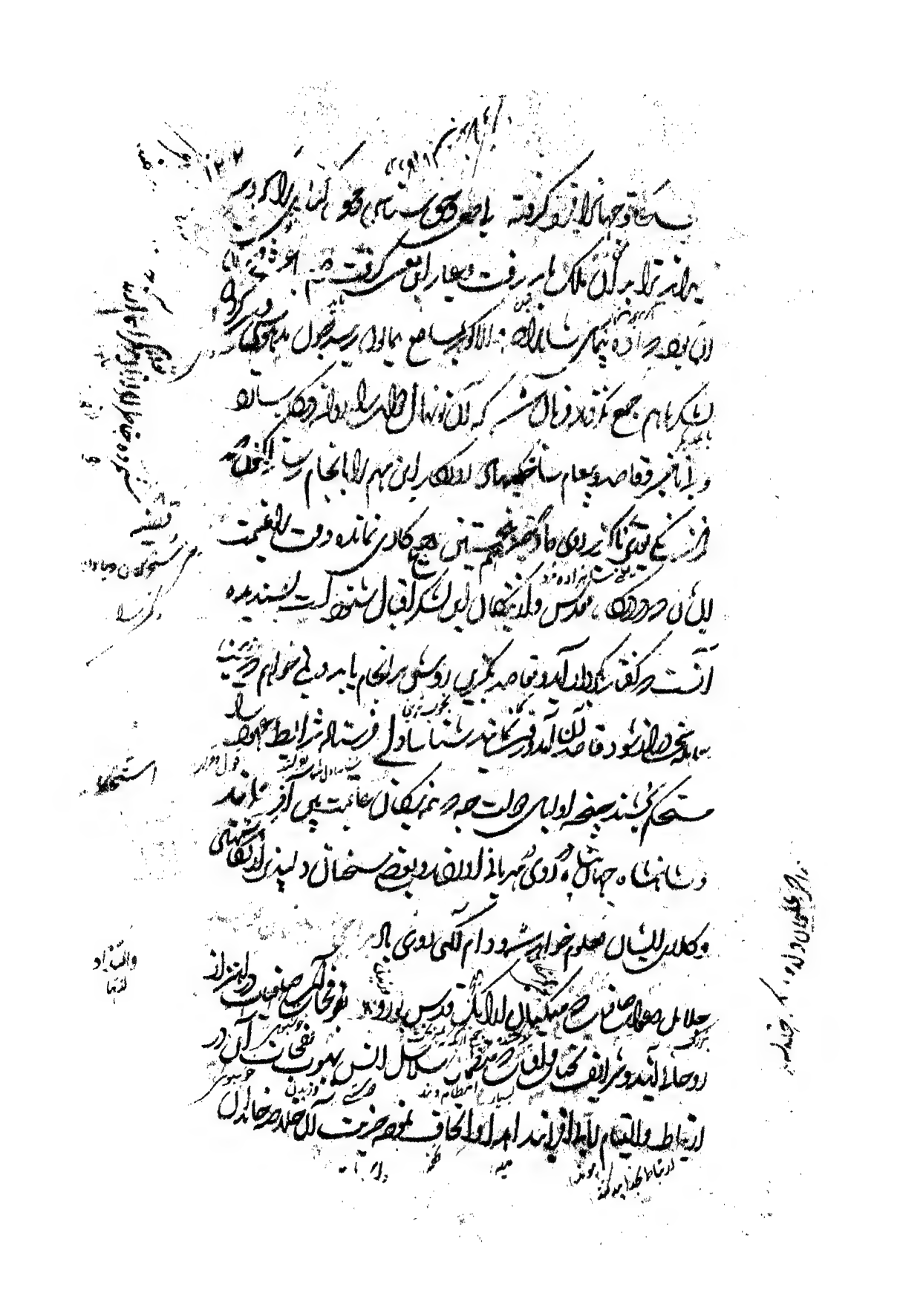

محبی یعنایة [illegible] الحسب والنسب دام محفوظاً بالکف الملتفا

بینما محبی [illegible] التفرقی [illegible] قلوب [illegible] خانه

[illegible] خواهد [illegible] التقیین الکفار [illegible]

[illegible] و [illegible] ابلاغ کافه لام [illegible] احوال

دولت [illegible] آینه [illegible] ظاهر [illegible] آینه [illegible]

[illegible] مولد [illegible] اللهاکر [illegible] بن [illegible]

[illegible] البیان [illegible] سرادق [illegible] خلوه [illegible] باشد در

حال [illegible] بوده لرزا [illegible] ظهور [illegible] الانساب خاص

والتماس مخصوص [illegible] آینه [illegible] قدر صافیه [illegible] روابط

[illegible] است کاید در [illegible] ایام [illegible] علامه [illegible] دولت

ذات [illegible] و [illegible] ولم [illegible] خاندان [illegible] کوشش [illegible]

[illegible] دوستیهای [illegible] حفظ [illegible] خاطر

[illegible] حفظ [illegible] درجه درجه خواهد بود و [illegible] نسبت

[illegible] ظاهر خواهد [illegible] حاصل [illegible] العباد [illegible]

[illegible] داشته [illegible] [illegible] نموده [illegible]

کیفیت

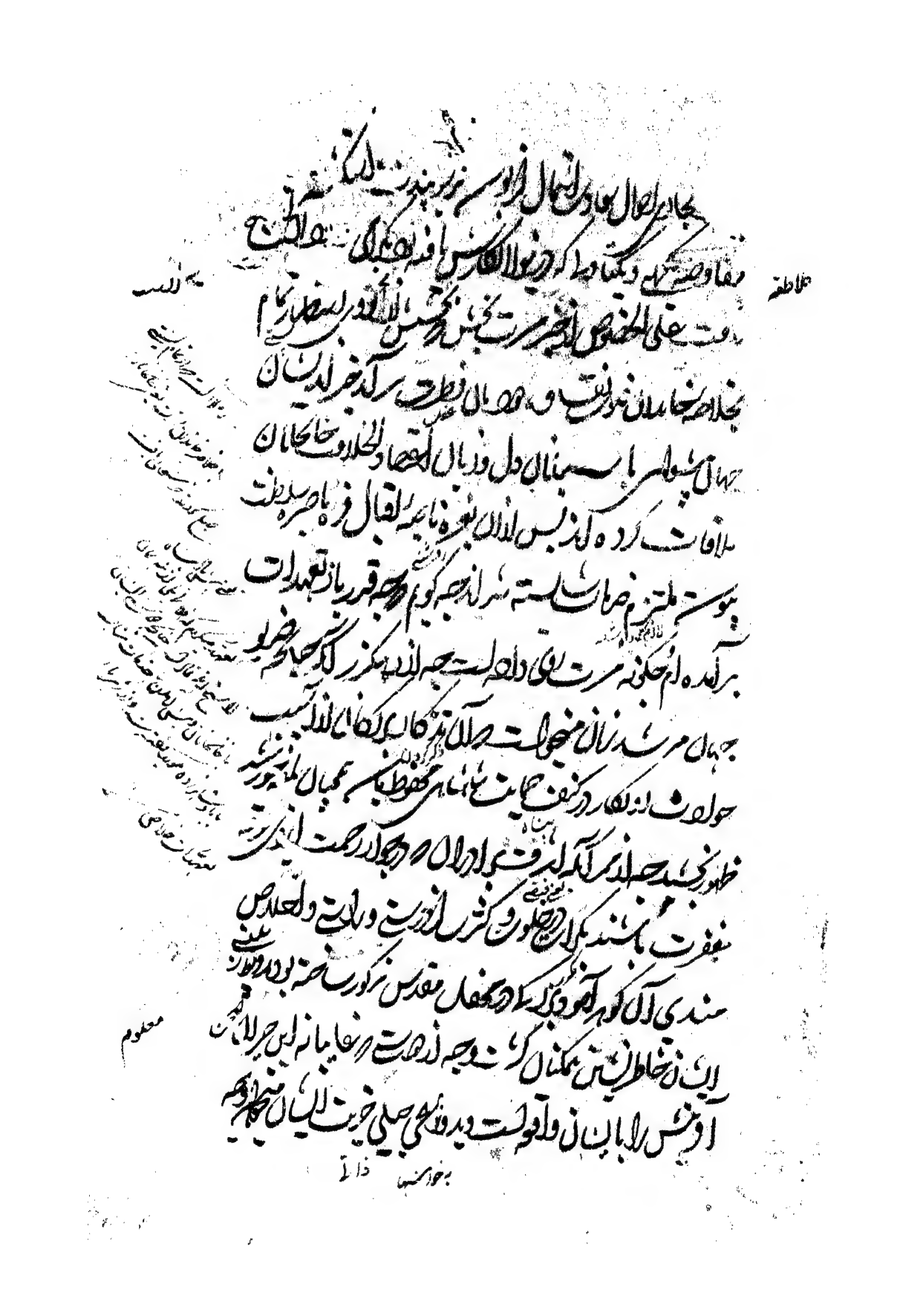

[illegible] ابراهیم [illegible]

بارها [illegible] آنکه حال دنیا بی اندازه [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] شاهی روز افزون [illegible] مطالب [illegible]

و [illegible] حاصل [illegible] زمان منظور [illegible]

[illegible] حال [illegible] داشته [illegible] بهات [illegible]

[illegible] ترک [illegible] احوال آن [illegible] حال [illegible]

[illegible] رسیده است باید چنان اهتمام نماید [illegible]

[illegible] احوال آن دیار [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] اهتمام [illegible] مردم [illegible]

خلاف [illegible] انجام [illegible]

[illegible] و قصه [illegible] سزاوار است اما آنجا که [illegible]

[illegible] دوستان [illegible] خواه

بد حال [illegible] مکتوب الیه [illegible] سعادت [illegible]

اما [illegible] گفتن [illegible]

[illegible] مقصود [illegible]

[illegible]

میدارد

توانا [illegible]

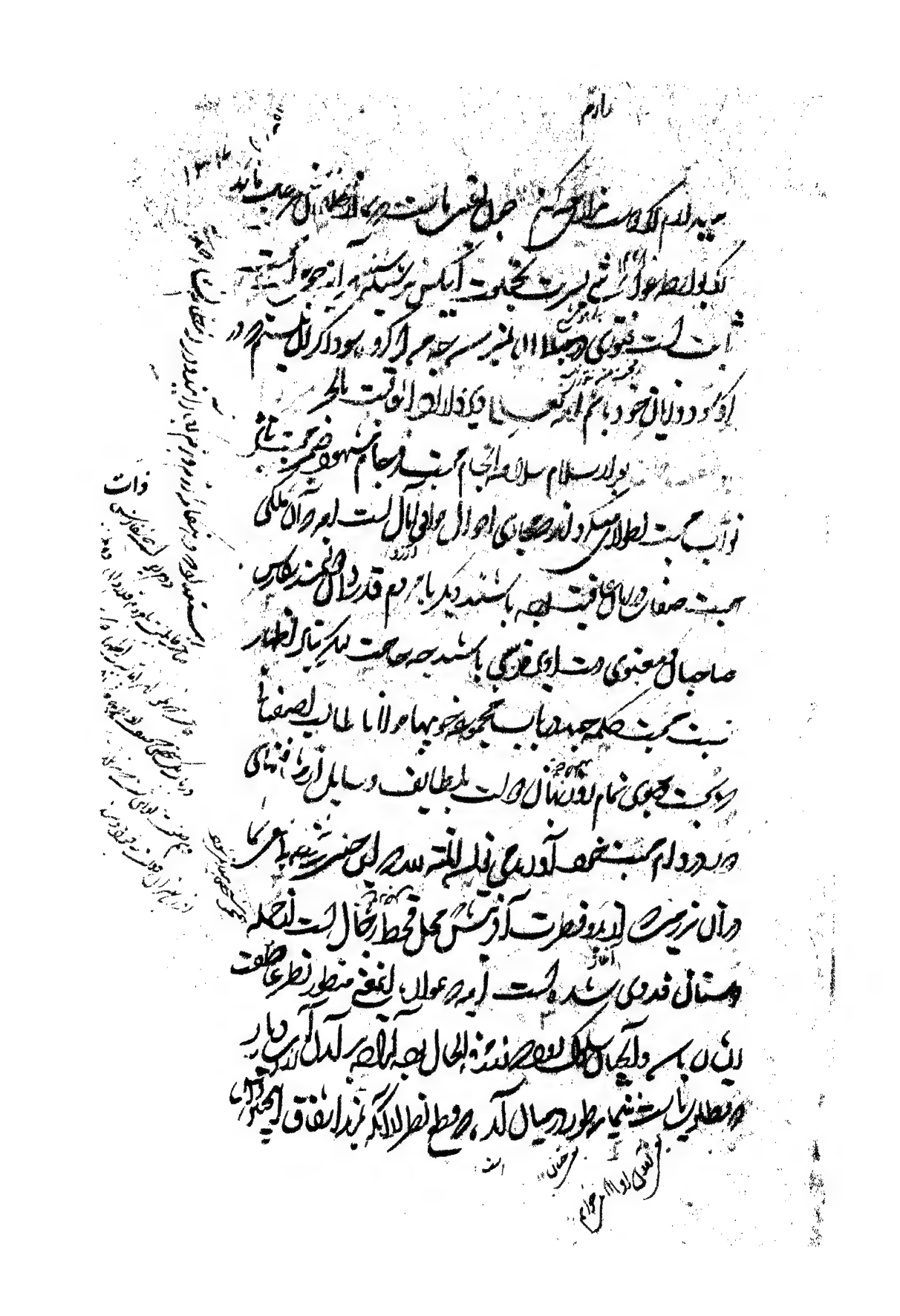

شانی

آسیف اگر قاید بوده است [illegible] بساط او [illegible] سنان تقریر صحیح حضرت [illegible] نیز نسبت [illegible]

مکرر [illegible] به [illegible] بیت [illegible] الانشاء [illegible] بدایع ترقی [illegible] روز [illegible]

خصوص [illegible] این [illegible] حکم [illegible] دل بدست آید [illegible] مطلب واضح [illegible]

سواد [illegible] مطالب آن مکتب اطلاع [illegible] لعمری [illegible] فهم [illegible] دانی [illegible]

و کیفیت [illegible] حال [illegible] سنان [illegible] مطلب جلوه ظهور [illegible] اقبال

و التماس حضرت [illegible] مجالس [illegible] دیار [illegible]

منفصل خواهند فرستاد و دربارۀ [illegible] مقدمات [illegible] متأخران مولانا [illegible]

در الحق [illegible] گر [illegible] خاطر دوستان

را در مسرت [illegible] انجامی احوال [illegible] نوبت متوجه [illegible]

الواقعه [illegible] بالخیر و السلام [illegible] نامه محبت [illegible]

استفتحت [illegible] علوم [illegible] اهل [illegible]

[illegible] نورش [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

۱۳۵

بیت یا عزت در نهایت اخلاص نظری انداخته معلوم شد خطابات از زبان گرو ... که

بلند پایه که کوچک تعلق از اشتعارات اخلاص بینوا شود

طبیعت جوهر طاهر نظامی ... والد ... نصیبی نخواهند

پرداخت ... آمده ... والد ... طرح ... در ...

و میان العبارات ... آنچه ... استعمال ... است ... ازین طرف ...

الله ... بصاحب صاحب ... مکنون شده در دوام

طبیعت ... دل ... و ... ... نالید ... رخت سلسله

مخلص اند ... این ... دارند ... این ...

نیس کاسه ... اند ... کمال طبیعت ...

و فطرت عالی و همت بلند ... بل ... ازین ...

معانی فهم و بر قدر ... اشنای ... سبابه جهان در

الله در معنی اعراض ... جهان ... است ... که ... بلی ...

نو صد ... نفسانی ... کتاب ... در ...

... و تحریر معانی ... بدولت ... رضا و تسلیم

... خاطر الخلاص ... الی قیمه ... و المطلع

بنده زود

از سعدی کلام (۱) عا و صدق و سخاوت که آمر لیتبلیغ یا نبت اینان الله خبر الدین نافذ است

باید واللهُ کلهم بال رسید و سایل الا آنکه وی نیز ع الله

لذا سبب گشت از ثبت اینهای درست بلکه گشت نامهای منظور نظر

نیست علاقه صاحب خوف علما جانانم جانا جمیع امر یا افراد

مستلزم صداقت کامله است جای محبت تا با شناسی چه رسی

کیف در شمایل عصیه و یکر و ذلت بزرگ الکان فرا مآکد است

و نه الله چنانکه است در شاه ... عقلت به نیست تمهید ...

از قدر شناسان که لا ... باشد و نه الله ... ز انا معاملهٔ نهان

با تمیز نیست ... بعد ملاحظه است بلکه اصل کسی بزرگ است

زنده اهل زیارت آمد از اصحاب شعور است و هم بشنیده این شاهد

را سند است که اهل نفاق را در زبان شان با دل اشنائی نیست و نه لکن

زینت چه که دانسته باشد در آدمی بغض و حقد دل تا کرد با چار خواهد

لذا کسی که تا ایشان در هیچ معامله حیرت در سعادت دلایل خیر خواهی است

لذا عبارت از آنکه هر لطف ... بما زیرکان است بالجمله

حکایت ... باشد النفاس کرای الله در همسایگان عزیز اند احترام داشتن کر

زیرکی

زیرا که آدمی دمیده آینه نبود که آورده تن خواهد شد [illegible] بیش

بسیار از عالم باشد آن [illegible] نسبت بر طایفه اطراف دیگر است

بیکر در باس [illegible] کنان اتفاق دارند که تن رضای [illegible] و عمیدت

گر [illegible] حسن [illegible] خواهر عموم خلایق دولت و دشمن جهان تمام کاید غفری

هرگاه آدمی را [illegible] بر همه قسمت الملک [illegible] جمیع

اندیشه [illegible] هرگز آن [illegible] را انجام خواهد [illegible]

و وقت اندک [illegible] جهان [illegible] تعلق دارد [illegible]

برآید [illegible] و جهات خلایق آهم دانسته اشتغال خواهند [illegible] دیوان

با جهانیان [illegible] باخصوص [illegible] تعالی دل زندگی [illegible]

حوصله [illegible] نالایم [illegible] بود [illegible] سنی [illegible] از در

ور [illegible] کرده نصیب را اول دارند [illegible] خواهی مستود [illegible]

[illegible] لنوند [illegible] آنجا [illegible] خلافت [illegible]

ورا محض کیفیت سلطانی باشد [illegible] گرفته [illegible] دارد

جهنیان جهان باشد [illegible] دشمنان [illegible] کرد [illegible] خلایق جمع

باشند [illegible] تعلق و [illegible] باشد [illegible] الحمد [illegible] دستی [illegible]

زینت یابد سعادت لدنی وخواهد بینی آن گشت در اطوار سلوک روحانی

حوالت اند فرزندی را نه بکمال بعد فطرت عالیه و معرفت نفسانی کار

فتوح و حصین کرد با جتناب از نکاشتن جوش حسب گشته ظهور امجد

ولیکن نصیحت کرد که به بند دهی محتاج چه او کار به پایان نرسد

سالکی با لجام نبند تا به هم دیگر الا عبد الله والسلام

صاحبان دولت و اقبال در قالب صلح تقدیر دانند چو یابی آدم بند از صفت

کمال الله نیست چه حاجت در باطن طوق علم در شناسای فرد صاحبان سعید الله

چنانچه اللهم لا تغیر عزت علم و فضیلی خاص ضمیمه گشته ای در جلال جمهور الانام باد

در صحبت مصاحبت در باحیای امر ذکر به بنی امیر شرف آگاهی در حضور و رزم هم رهبر

و در بندت در خانه صاحب مجلس آگاهی و در حضور بسط مراتب بدل

نگاشتن ارده لیبه در آن یکی با عاق آن خلاف دم زد اکنون دل بسته لکمال

نتیجه دانند چه آدم شناسی در حق آن منظور است متفق آنچه باید طور سعادت

صوری و معنوی گشته آنچه این طور در سلک تصوف جمع اوقات

آنچه است تلخ تمام به زیب آن نباشد باید لغت جوش آید ز تمام

تلخ از سعادت که گفته باشند دولت او از وقت آید تعاهد مسند درگاه

نشیندن

نسخ

نمرالیست

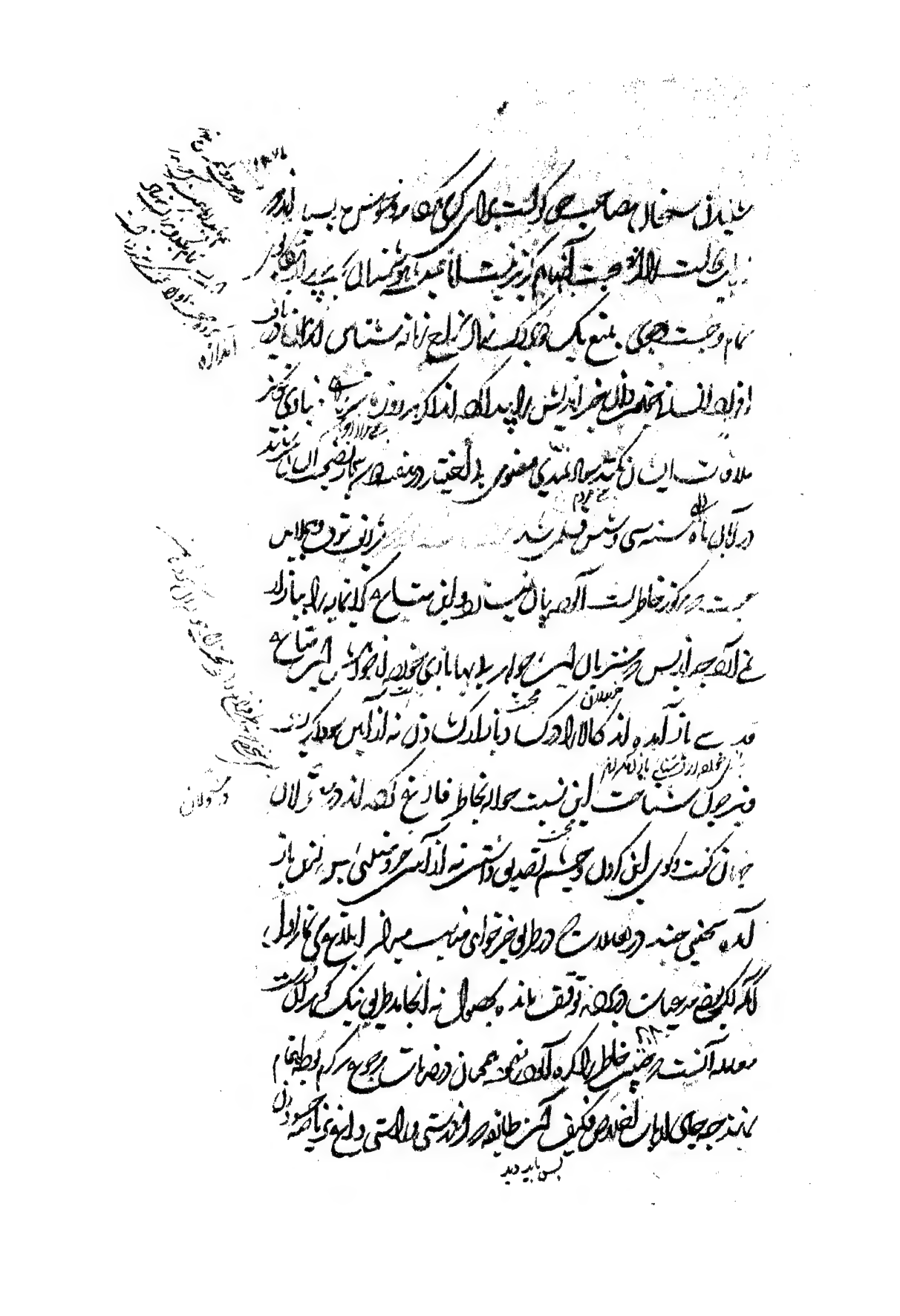

ارزانی بود و تا مهر رخسار این ارجمند از آن زمانه که آن سعادت آباد

آنکه از این گروه والا شکوه باشند تا آنکه در انجام مهمات دقیقه

(بلکه مسائل معاملات)
دقایق نظر حالت حفظ اندیشه در کار داور نام نیک بحصول

در پیوستن با پایای اقبال و ماندن آن ملاکی سلوک کردنت

و در رسم داد پیشتهای ودیعتها کار آگاهانه عمل نقل آید

بهتر توفیق اعمال پسندیده و اشغال باشد و روز بحسن تدبیر و

لطف انجام آن نکته سنج دور بین مهمات عالیه دلخواه حضرت ایزد

دو باب [illegible] تصحیح شد حافظ جهانگشای شاهنشاهی از انتظام صوبه [illegible]

فارغ شده در [illegible] سورش هندوستان پیش نهاد همت

عالی [illegible] خورشید [illegible] زمان مهمات [illegible] صوبه و خدمت [illegible]

بانجام رسیده باشد معلوم [illegible] که محبت [illegible]

[illegible] ولایت و [illegible] و خدمت [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] ملاقات [illegible] خاطر

[illegible] بخشی [illegible]

حضور رخصت [illegible]

ورق ۱۲۷

وستان از آسمان و بخت آنکه از صدر صحرای است تهیه لنظام احوال اهل
الله اهل ایران اند بخصت آمدت شناختی لیست و درجات
احوال الکمال نصیحت بجای خواه آمد تا آن ما که مال نی و بیش نگاه شد
لشهد الله دارند آن که اکمل را

در بقای بوی صفا بجو و صحبت های بی ریاضت جان سر کرم دل را بعد صوری کتاب الغیب زو زند
شوق نیست دلسته و سنان جمیر الذی انتظام عام جهان متر سمال او گنار
سان و زبان را که خیال نه ابر شرح لذت حبیب قسر طی دگر نیست لعبه
تفریب لصحبت مر رسان صحبت اهل صحبت لحب آن اعتبار نوشته
سر دولت حکم وقت اد و افروز دل الله را الیبانه زو دیم رسید که سلاح
که هکذا این نحو منطق فعال صانع کمال خداوند جهان حدوث اکثر
در نظر دوبین عرصه جوش شمع تر انداز که عقول نیکنف مر ینال
شیوه گونه بیان اد دکار ازل دل اوصیا و قدر جلال بیش تعلق مر زمان لنظام
لیکن تجمع الکل لیست اوراق انذر سر انجام ان کمال است ای دکونش عقیدم زند
تا منقای سر خلعت تجوید فستند از نیم هنگامه فتوری در رست خانه خاطر
نه منفصل طالع اقبال یعنی مقدمه تجرد با عقل عاشق ان او و مکتب

دساب

منازل وجود شان بنا نهاده‌اند که خاطر با رشحات فکر آبدار اقطار کرم بخت

هر اندیشه تجربه‌ای صحایف لیس لعوب نفس و صحایف الاکذب نموده لله تقارن

ایشان بیان نموده‌ست قرة العین عبدالله بن عمر فرصت الاشعث دانسته

همیشه خود را لنظاره تشبیه و شطری از کمال لعقا سید بن منوار

بر صحیفه ... الصدق عملی بصیرت کرده و بابی از احوال طراوت عطوفت

تا الذین ظلموا ... بیشتر از عمر ... بلدا در لطافت بلیغ

ایست تقادر ... الفضل ... ابو یاسکالی حکیم همام زنجکیم

همای هر بیقاق ... معانی علوم صرف ... الحکما است و حکیم همای

منظور النظار عاطفت ... بهجت جسم ... پاک ... است وحکیم

شن پسر علامه الوری مولانا عبدالرزاق ... آمد دلالت ... حکیم

است و حکیم همای ... جالینوس الزمان حکیم ابوالفتح ... القلوب

نیز یار است و حکیم همای ... یازده سال ... است و حکیم

همای ... چراغ دبستان ... در ... مکتوب

ها ... حکیم همای ... قصه در ...

خاطر دلارای ... الله ... تجربه ... بیاض ...

در ترتیب

در ترتیب و ربط [illegible] جلی گشت [illegible] بجویند خود

لکن [illegible] الا آنکه حسن [illegible] دلنشین

در صحیفه [illegible] منظومه که نظری [illegible] مخادعات نفس مجادلات

[illegible] با آنچه خود دارم [illegible] در نظر [illegible] نوایب [illegible]

این شیوه [illegible] بمال [illegible] بنابر [illegible]

دلائل [illegible] صحبت فیض منقبت [illegible]

و نفس [illegible] صحبت [illegible] الا این بمال [illegible]

[illegible] آن [illegible] تصور نماید [illegible]

در [illegible] صحبت [illegible] غیظ [illegible]

آنکه خاطر فیض [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] جمیع اطراف و اکناف ممالک

محروسه جمع [illegible] آن عزیمت [illegible] نشاط [illegible]

بسر [illegible] بمقتضای [illegible] صلح نامه [illegible]

[illegible] عزیمت [illegible]

منصرف [illegible] خاطر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خود [illegible] تصدیع [illegible]

نقد هیچ لا [illegible] قسمت [illegible] ملک آن مآل [illegible] تعیین کرده

روزی بیع الاول [illegible] آن سبب [illegible] باطل [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] [illegible] از [illegible] عاقبت [illegible]

الاب [illegible] صحبت [illegible] [illegible] در [illegible] و عادت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] آن

رقیمه [illegible] [illegible] در حال [illegible] [illegible] دل [illegible] تمام

[illegible] لایق [illegible] از جهت آنکه در [illegible] عاقبت [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible] [illegible] از [illegible]

داد [illegible] گفت [illegible] آن معدن [illegible] برابر [illegible]

[illegible] [illegible] آنچه [illegible] و [illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] باطل [illegible] خویش [illegible] در [illegible] [illegible]

و [illegible] که این کس است [illegible] دیده [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] گفته باشد [illegible] [illegible] و ملک [illegible] حال خویش

دیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ام [illegible] [illegible]

[illegible]

تکمیل

[illegible]

بحمد الله تعالی ... حضرت عالی ... بعون الله ...

... ایجاب ... فلله ... عرض ... جواب ... حال ...

... مطلوب ... حضرت ... صحیح ... ملک ...

... اعلام ... تحریر ... عرض ... سلام ...

... سعید ... کمال ... شریف ...

... بعد ... صوری و معنوی ... خاطر ... حضرت ...

... سلطان ... ملک ... قدس ... فطرت ...

... رضای ... بنده ... کام ... حضرت ...

... ذات ... یاری ... ایلمه ...

... درمان ... کار ... دلبند ...

... اشارت ... بیشن ...

... حضرت ... کتابه ... ایرلر ...

... کار ... حضرت ... صباح ... کتب ... صحیح ...

... حال ... خان ... ارتق ...

... احوال ... حضرت ... جانب ... الکرم

خوشا واقع است این بلاد و سورت تا اطلاع صحبت گرفت [illegible]

[illegible] بلاد درست [illegible] تحقیق [illegible] محقق [illegible]

[illegible] تحقیق کرده [illegible] چون [illegible] معلوم است [illegible]

[illegible] از این [illegible] دست [illegible] وقت [illegible]

[illegible] و [illegible] دلال و وحشت جای [illegible]

[illegible] داده و [illegible] دلال [illegible]

[illegible] فرو رفته اند اما [illegible]

[illegible] شده [illegible] خود را تماشای [illegible]

[illegible] رسیده اند و [illegible]

[illegible] درست [illegible]

[illegible] با آن [illegible] گرد

[illegible] گذشته [illegible] سخن [illegible] دوستان

دشمن [illegible] دندان [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] قطع نظر از [illegible]

کار [illegible] دوستان [illegible] دست [illegible]

[illegible]

بنده نوازا

ابلاغ کار در یافت شعار جناب او بالا روشن حالت است افتتاح نامه

بلبلان باغ محبت که از عهد درست که دارند این عالی جبه انداخته بستند و اگر

از عنادلان بیت است لاقصد ناگزیر رفوزالان کاخ خانه بادی بر سر از او مولد

ولش جانشین عزالدین شاه حبیب الله الفتح ارجا و نشر حالت که افلاطون

زمان اعتضاد الدوله امیر [illegible] السلطان [illegible] دانش و کف [illegible]

دمله [illegible] را با عام [illegible] آوازه [illegible] شکایت کرده چند [illegible] بود

[illegible] نموده اند و [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] آن کرده [illegible]

با [illegible] سکت [illegible] نکنند [illegible] لیک [illegible]

لیکن [illegible] کنج [illegible] عشق و [illegible] گفتار [illegible]

لیکن زبان [illegible] نیست [illegible] ورد [illegible] طوطی گفتند

[illegible] شده ام و [illegible] برگزیده

[illegible] پس از [illegible] عصر [illegible] زبان [illegible] داده چه [illegible]

کنم [illegible] مصروف آن است [illegible] یک [illegible] شگفته

خلاصی [illegible] صورت [illegible] طاهر [illegible] جمال کف [illegible]

[illegible]

از [illegible] صورت باید تا از مزوّر طالبان تجرید باشد [illegible] آن را [illegible]

[illegible] و جمعی بعد از پس آن [illegible] الکون [illegible] علوی [illegible]

خلوت کراست [illegible] دل [illegible] الا که [illegible]

[illegible] خلوت [illegible] تعلق [illegible] داشته [illegible] صورت [illegible]

انتظام [illegible] نماید [illegible] فطرت خود را معزول العمل داشته

در [illegible] صورت [illegible]

ذوق [illegible] سالک [illegible] داند [illegible]

[illegible] خلوت [illegible] از دل [illegible]

است [illegible]

[illegible] خوی [illegible] بوستان [illegible] صلح [illegible]

[illegible] مقبول [illegible] آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

این عالم صورت [illegible] در خلوت [illegible] دلدار

[illegible] کسی [illegible] دل [illegible] عشق است [illegible]

چون مقالات صوری و دل پرست آن اهل سپاه [illegible] ساختن

جای در سر انجام نقل حضرات الحضور البیانی فی قطر [illegible] بر [illegible]

[illegible] بنی را حس [illegible] خلط الغلاظ [illegible] لیس [illegible] بیت

نسوده با هر چیزی [illegible] نفس [illegible] باشد [illegible] دو [illegible] اول

الهامات [illegible] برگزیده خاطر [illegible] آن [illegible] با

باشد [illegible] نعمت [illegible] باشد [illegible] دم [illegible]

مجالس [illegible] الله [illegible] آن [illegible]

عقل [illegible] طبع [illegible] آسمان [illegible] فطرت [illegible]

ساعت [illegible] ظاهر [illegible] صورت [illegible]

آن [illegible] بار [illegible] کار [illegible]

با [illegible] احوال [illegible] سر انجام خانه [illegible]

با [illegible] فطرت [illegible] صورت [illegible]

[illegible] آن

او [illegible] ملک [illegible] قدم [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] کرده باشند [illegible] از [illegible]

باشد زیرا که بعد از حصول همه ملال رسد ... اما هر کس که ... زود اندر آید

... منتظر فرصت نگاه داشتن ... هیچ اولش ...

و هم تعقیب بهم پیوسته دوم اگر با خویش کنند ... خوش ...

و قوت ... استعمال ... امور ... ذات ...

... اوقات را لازم دارند ... نگویند ...

... داد و ... دوستی ...

... وقت ...

... گفتن ... حبس ...

صاحب ... لحاجات ... عرض ...

بالجمله ... تعالی ... کار ...

... انجام ...

... آن است ...

با ... فطرت ... ظاهر ...

...

...

دست طلب چون به قبضه کسی باشد ... پای بر سر هر مشکل که کلید آن ... بالا بر دست

معترف شده خصوصیت نظم احوال آنچه ... با مدرسان ملاذ ...

زیرا که هیچ صاحب ... طالبان بر روش ... باعث گشته ...

امروز نه دولت تعلق ندارند ... از اول این روش گشته ...

در زبان مردم نهاده است مفهوم ... اول ... که ...

الحمد لله تعالی ... در ... ایجاد ...

و فا و خیال کردن ... ضابطه کلی ... که حضرت ... سال یکبار قرار

یافته با حصول فرصت ... مقرر گشته است ...

مرا ... نسبت ... بعضی ... ملازمان ...

... هر کار لیکن باطل ... ضمیر ... آخر ... الحال

به تیغ ... ملک ... بخشید ... اقبال ...

... القدس حمایت ... عالم ...

و با ... استکشاف ...

در خلط ... مرور ... در میان ...

حقیقت ... مجاز ...

مجاز

مجالس ولی‌شناسان رسم رسیده است که ایشان گفت و گو اند هماکر [illegible]

بشورش و رسانیده باش الهی بس اگر غرق [illegible] درحقیقت دریافت در حالی

که وی ابطال [illegible] خاطر کشیده [illegible] و [illegible] آن سهو نوشته

باشد پس در خاطب اللسان [illegible] آمده [illegible] تعلق [illegible]

تمام از هوشمند [illegible] تعلق [illegible] آب است تمام نظر در خلوت

که [illegible] آسمان کار آنست [illegible]

نعلو [illegible] خاک [illegible] در دلستان [illegible] صفات

نمایه و الجمال [illegible] فصلت کند [illegible] خطر [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

شریف [illegible] هست [illegible]

بعضه در خاطر جای [illegible] لذت [illegible] در مقام

ناصح [illegible] اگر چه خود آباد لیکن [illegible] خلق [illegible]

بر کاغذ [illegible] کان [illegible]

[illegible] کلام [illegible] صورت

[illegible] خاطر [illegible]

در شیم

بآنکه او نهاده اند چون حامل کرده فهمید که ای خود دست می آورد حرامی سبب

تحریص حرص مکن جانب آنکه انطهور کند آن بعضه کار لقمه حلال باد است

در تصحیح آن لقمه لقمه گرفتند زند و نیز است چه پیش نهاده آنکه

مزیج آن که توقف باعث خروج النفس لطیفه و صورت صورت معنوی خواهد توقف جاه

معامله غیب باشد از نفس ناطقه مرده و در دین و دنیا حقکار آید تا چار کلمه

حلال کلی نیست تا اسلم [illegible] است [illegible] الحلول [illegible]

دنیا راستی نهاد درست جمل [illegible] و تمام [illegible] و جانب صید و مکر

بسیج تمام رستم و تعلق بر سر معادن که [illegible] و تعلیل بدست تناول کردند

دو [illegible] لقمه حلال بس ظاهر است به سبب غلبه حرص [illegible] باب تعلق بسته باشد [illegible]

بعبارت ظاهر تعبیر بهم رسیدن اسباب شرعی از وجه حلال بدست آوردن

بس مشکل و متعذر رسیده آن قدر خالص آن نقص و مع درک وزنی نمار بس

غیر و یافتن کان طلا و نقره امثال آن از محتملات [illegible] تعیین و حجر آلات

کنند و کار تعلق نابدید و منع ضرر از بدی صلح کسی نباید [illegible] عیب

آنکه کسب [illegible] تصرف بشری منزه [illegible] بطعام الحجت [illegible] شاید

بحث [illegible] و مکاسب بد [illegible] بود [illegible] نظر [illegible] معادن [illegible] که از بسیار گفته

کالب جمع کاسب

آید

[illegible] ۱۰۵

لله الحمد که بیمن همت سپاه گردون حشمت ایلی ترکان به مدد الله جهان خود را الله تعالی

ناموس ملک به بند اطاعت کشیده و کلاه دولت [illegible] بعض الخاص گردن طوق بسلسله انقیاد

[illegible] محفوظ و نسبا [illegible] [illegible] کشور گلستان گلستان

اکنون از خاکستان بوستان می آید موکب ما [illegible] علم نصرت آثار [illegible]

آن [illegible] [illegible] و تقدیر [illegible] الدولت و دشمن جاه و دولت [illegible] اگر الله

[illegible] که [illegible] دیگر در اندیشه زیاده سامان [illegible]

ادی [illegible] منقاده [illegible] و اقسام [illegible] [illegible] بیابان

هر کس [illegible] [illegible] جهان آفرین [illegible]

[illegible] [illegible] عام اللهی [illegible] زمانه [illegible] معنی [illegible]

یکی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الهی باشد [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] آن برگزیده [illegible] سلطنت

[illegible] بمقتضای [illegible] اصلاح عالمیان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جهان

آری این همه جهان بالا از بیک تعالی که حسن نظام صورت و معنی شاه نیز
آمد تا بهر نوع حسب صلاحیت معنی کمال تا بهر اهل خاص از صورت و معنی اللهج
بحث پس مقتضای عقل هر آینه بر نظام السلطنة شاه نیز هم حیرت آن
آوردن لازم است که برخلاف ولایت محفوظات صوری لیکن نادره ذات انکرد
له به بقا الالباب شروط بالا رو از آن سوی نیاز و بنا سند
عالم آن باشد و اما کسی خالیان صلاح حسن قالبی تعینه او مصون که نام
و آن بزرگ جهان از حق لکن بهار است تا که بزرگ و بقدر کلی که ذمت است آن
قسم از نوع حوصله بیش عهد الملک کسر شطاحه هر قدری که نوبت گرمی سر انجام آید
تا جای اعلا با [illegible] تا و بعد آن کارخانه سلطنت نظام ملک پس [illegible]
در کرده عمر الهی و لا دیرست و داده که آید اهل تجرد را باسیله جهان
کارفرمایند و فوری ایشان بس دیگر هر قدر که رسد در حق این کرده باشد
و اهل دولت [illegible] آن گرفتن آن معنوان پس ترا که در انجم تعلق [illegible] اند
اول چیزی که بر فطرت لازم است آن است که او باقی در انجام [illegible]
از [illegible] حکمت پرور آن با نوع [illegible] اسباب است در جهان منحصر دانسته
لذلک [illegible] رسند [illegible]

تشقیق

سقوط در مسوده

از نعیم

از تعلیم الکتب سایر نزد و پیشها سیوم خیریت ذات که مستجمع بودن
از ملکات عاصله را چهارم مرکب از ضیا باید که قسم کامل را از علت
رابع اختیار کرده رونق افزای بزم اخلاص گردی چون کار لقمه و اخلاص درست
آمد در حسرت تجرد مباش که ایزد جهان آفرین را دو نشاه است
عقبی و دنیی و هر دو مظاهر قدرت ایزدی اند موجودات را اول آنست
که از اسباب انتظام گشته شاکر وجود بجای آرد و پس از آنکه این مهم
رسید و مستعدی که بدو وقوع فتوری سرانجام آن مهم توان نمود دست افتد
اگر از وی تجرد کنی مبارکت باد اما بشرط آنکه والی کل بدل خوشی رخصت
دهد و گشاده پیشانی اجازت فرماید و چنین در نشاه تجرد نیست درست
و ریاضت نفس و دوام آن عبادت است در طریق تعلق جز درستی نیست
که نمک هر دو یکیست خلاف را تجرد و عبادت است پس از تصحیح نیت
بسیار بهوش باید بود و مذمت این نشاه نکرد که اخلاق ناپسندیده آن ناشتوده
بر کمالات نه این نشاه باید که مولا در مهمات کلی و جزوی غرض را
منظور نداشته با دوست و دشمن یکسان سلوک نماید و رفاهیت برایا
و معموری ولایت را بهمین دو خواهی شناسد و در پرسیدن معاملات

هر یکی را از فحص بر خیز دکمه لکه و بندی همه تکلیف بی عوض

بار بر بیند و از ایستادن و لا ینبغی للعاقل ان یجالس حتی الجهال

از نحو و علاء شمار علمی و مسلکی کتابت مصحح بصد و تهذیب اخلاق

و سلف ت جهار کانه لست اتمام بجای نوافل و در رفع ازاله مکافات

رو به یکانه کوشش بلیغ بجای متقرر عقلیت هر طایفه با صحبت وقت

... و علوم الله محمد از عوض تعهد و عهد الله شریعه شمار در لبیب وارد

نباشی و با طبقات لئام الکروست شما دل کعبه و خیر که باشد صبح

کمال درمیان لاف و سینه خود را لئیم رذال کنه مکن دعا گوی بخت خود

مباش بر خند حق کتاب تو باشی لحاجب مکن وحق الله خلوت

بگوی خصوص های کلک و قدر دانند حق شناس از و رها خود کردن و الا عطایم

بسته دارد نه ز ره کاری مکن ترکی و بیست و چهار سلطنت شنیدی کاندر ادر

معاملات دعوی و دینی قسمت آدمیان بحال اللهم بیفد لعل خبر لبه

محاسب احوال خود باشی رجعت آنچه مرضی الله بجای آید و جمیع

ناضی و خوش آید از الله بعمل بگوی و باید که کوی التبه انس

تا هم وشن نیز بگوی از الغادرت آنکه شود و هر کار را روی و در صلاح

و فساد دلالت

[illegible]

وقت آن نیز است که به نقد حقوق شناسی خدمات مردم ولایت عرض نموده حال آنکه

تنها به نقد حقوق شناسی حال یک وجه کار آنها حسنه اندو اظهار آید

نسبت باید سعی کنند همه اینها لیکن انجام عمل و اختیار حال کن

نشان و مجهول رسید بهر جانب حافظ انها که در جهات تحقیق نیست

منسوب در اصلاح مردم اهتمام نمایند باشند و اظهار در اول اعمال

منحصر در آن ملک است آن تحصیل مردم مخلص کارگذاران و دیگر

نوبت ضعیف شده رعایا و از جهت مخصوص آنها به ضرر نمای و کسی که

کیفیت راست رساند عاشق او بود بحث نماید در حال عدم خود آن را

اعتقاد ملک وجود است سبب انقلاب که آن خود دست عنایت مدد

در آن باب مجلس در اول جواب کمتر و کیف نمود و خدمت بسیار ملک

حالات از جای میر و مال است مجلس خود و وقت رسانیده باشد

در کار یا مال عمر خانه بهمات نیز در رسیده در خدمت مردم خلق اتفاق افتد و هر که

چون عامه جمیع دنیا خلل طالع را تهمت نمود نقصان کند نقد به صبر دار

مدت و حکم آن را رسانید و مشغول قدر یافته

لشکر غیرت و حسن کردار و تدقیق که اسم ملک مالیات و دستی به عالمان دیده

در شعر خوش و ... چو صد رابعه حسن نوری ادلاد و در قحط سال عین الکلام

در انقضای ظاهری ملوم چه نقد باشم در مقام ازاله ارکان خیالی حضرتلری

زمان بهار خاطر انصاف گزین نوبت کلامی [illegible] آهنگ سفر ملک بقا

کاسی صوالاسی بدنست [illegible] صوری و معنوی ایشان

ازاله اصابت و نقابت [illegible] بخت ... باحال شیلسته قید

باب در القوافی الحی

حسن چلبی موصلی در آنکه خاطر [illegible] فضل صوری در خاطر جا داله

ابو الفضل ... خفی ... [illegible] ... جا طبعیت ازاده

دیاقت ... الزمان الحی [illegible] که حالا حسب صوری ایشان

ست ... آلکه ادرشه خاص سفر موصلی ... کلیه در مقام ترتیب معذور لند

امادن معقول عذری دل ... بدست افندی بای خوش ... طلب

لابی معنوی آلکه ادی ... آهنگ حسب ... ملاقات آلای عنصری ... لی

تارک فرصت ... ... الذی ... فضل ... نوبس ... در مقام ... بور

... دشمن ... باقی مانده اضایع ... جای زاده آکر ... منتخب

عنصر ... ... آلدجه بلکه

شیخ ... دان ... الله

دیگرند

دوستدارند نزد خسران و ستایند دانش دلان و گماشته ایزد مال و دولت

حضرت سبحان در حرکات و سکنات جسمانی و روحانی نصیب دارد که خود منظور

داشته و بنگاشته خاطر دوستان خود را محسوس داشته چنانکه حال

گردیدم و پیدا کردم ترا دیدم شوق صحبت دوستان را هر گاه در مشافهه با عباد

و ابنای عباد ابتغا ظهور آورد غایبانه مونس تنها متصدی بیان

شدن کوتاهی خرد نویسنده خواهد بود حاشا که تقصیر خود را بان راضی توان

کرد کاش آرزوی ملاقات قبل از زمان مقرر داشتی تا بمقتضای آرزوی غیب نشدی

و خود را لحظه از آن خالی ندیدمی لکن بمسلم علم خود عمل توانستمی کرد هرگز از شدت

الم دوری موافق علم الله است جز خرسندی نداشتی تا بشکایت چه رسد

اختیار فیض خاطر که در اکثر ناشی از قوت سعادت گشت دوست دارندگان کمال

را مسرت رسانم هر آینه بهتر از آنست که باعلام انبساط خاطر حق شناس

خود که در اغلب منشی از نابایستی چند است که بمیزان خرد خوشی را ناشایست

دانا دلان را ملول گردانم الله تعالی بحق خود روزگار دلخوشی بخشد ربیع الاول

سنه نهصد و نود و شش در لاهور نوشت

ایزد توانا فروزی بخشد و گلدسته دوستی یعنی نامه های آن مبارز بی همتا

النفاذ

از حوادث

سپه الشعور بمقام شجاعت لیس الا بنا که بنا طرز سلوک الملک تدارک
نمود امثال این بسیار رسیده که با نفوذی آنکس و اکوه بعضی خللی است المقال
سپاه های روز افزون و مشغول نمایند دالان بعضی سعادت سر زده یادگار
بن سنی للید و فتوحات بدلیل نصیب او دو اولاد کامیابی در شوق جمهور مردم
برآمد الآن دعاترانه شاه و ذکر نیز خلعت مجالست نهال بالطایف شوخیل
بسام منش سید یعقوب شاه در اطراف رضای جلال رکن الله تمام و تمام غرت
دعن سبکر الشد داهل دکن التعدلیل لحلاو و با بعض یک لک اشرفی
خاص شاه نه سر علیا بر نفقه و کار دار العماک داده یا بنده گوتر جیع بدرگاه
می اورند لیکن بحواه جنت ان الله لحفظ ادب طاقت و بیند ختند خصمت لق
حدود فرصد جهان فرمان اسپهر سطلع شده شاه عالم یا صدکار دلا
موافق سانحه منظفر النظام سمات آن محمود یافت دلکرا و تقاضای آن گنج نشانج
میرزا کهنیا جان دیگر ابراکه در صوبه مالی و الجمیر تعین لذ طلب و الطاف در
بائین نام رقبا جعفر محمد رضا بعد از رسید و فرمان شاه محمود
بوتن ملا هدایا که رد نامه کلار الا یتمتع ان خروشان آخر
در بانوان خود عارسید مجلال حمله میرزا بحق دیار لنا لذ الکون برتوشت
یاد ان

اینها را هم چنین بعض خصوصیات ایشان از حادثه بهم رسیده
برنهج بدیت ملاقات داستان گلمبر خود دعوت مهمان گرفته‌اند به
آن نیک‌نهادان از حرکات ... ایشان را اقبال روز افزون است همه نیکو
[illegible] شعید که آمدند دیگر بر صفت ... [illegible]
حالت مردم و احتشام توجه و نیز خاطر ایشان که خیم [illegible]
[illegible] از جانب ایشان نام زنده هر کرا انجا بود تکلیف نموده [illegible]
تحقیق احوال تصدیر ایشان [illegible] صورت حالات
حتی [illegible] خود آمد [illegible] [illegible]
خواهد که عقب [illegible] همه کارها خود خواهش [illegible]
نزدیک [illegible] نموده [illegible] خواهند [illegible] و تحصیل
منصبداران و جمعیت [illegible] [illegible] [illegible]
نیز [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible]
بجلوه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرد
برسات رسید [illegible] [illegible] [illegible] مراد
[illegible] [illegible] خاطر آن [illegible] داوران جمع باشد [illegible]

دیروز بحث هم رساند تا مورا دادنت صحه صحبت به همه با خوف باشند چون

به محض منکفر باشند ولذو آنکه نکرند از دکر رفتند اندر شد

عزیز صحبت شست به رسم خوش آمد گفتنم مدد حضرت الله صحبت نه لیند و آدم را

بالمسطوف غلی هم خوانند رسیدنا گذشت حالا اگاه آل آنست

چنین دوستان اندر سیدا گشتند ولکن تا پدید باشد تکلف حسن الی رسانند به که

به لیه با گزین اندر وقت خود برای وقت الوقت

لیکن بعد از توفیق مشکوک از ترک ملتوی دیروز خدا الرب با خود

رسید کجا نکنند بود گویی بشر الحضار از جهان روحانی با موش الله

بعد از دستی زالح الیته و لابد از کند بدکمه الله آنجا هم صحبت

و لذین که در آن ساخت حضور بار برد بختند و صحبت خوش آمد گویان خاطر اش

کس زبان فرصت از دست میرفت بود شد و ایضا و فلان نو شهای

بدرگاه مقدس ورفتار ابد تر مند آن سالها در نشاندند تمام دیده ام

لاصد الهان هماق نه آمد به حال گذشت اکنون فرصت از دست

نهند دیگر آن آمدن خوف نمانند و لکن آن صورت نه بند و خوش آمد از

ابالس خوش الصحی نمانند در سعت و رنده سار مستعد ادا ابله اگر اصحاب نمانند

گذشت اکنون

گویان

سازد

دیگر که از مناسک برخاسته بر آمده‌اند باز بهمان حدود روانه شده‌اند تا

بلشکر فرمانی ملحق گردند الله تعالی از نشاط سکنهای نگاه دارد

حقیقت اخلاص و جوهر فطرت آن نقاوه دودمان سعادت خاندان انسانی ولایت

است و عموماً ذکر جمیل ایشان در محفل مقدس شاهنشاهی مرفوع و ذات دولتمند

بخت بلند بتقلاوزی سعادت ذاتی خود را منظور چنین خسرو صورت و معنی گرداند

هر آینه از برکات نتایج این مهم حقیقت طراز مطالب دینی و مقاصد دنیوی

دلخواه صورت خواهند گرفت پیوسته خیالی احوال نفس خود را بیاد میداده باشند

و آیین کاردانان عقیدت گزین آنست که همانطور با سپاهیان میانه

یکجهتی خود می‌باشند در تحصیل همرنگی و هم پیشه‌های خود میکوشند ظاهر

است که آن سعادت منش در هر دو کار روزبه خواهد بود چون نیک اندیش

حکمت پژوه حکیم تمام سفر ملک تقدس گزید همایون اشارت

کیهان خسرو جهان شد که این مثنوی را مراسلت مفتوح سازد بار دیگر

آرزو در مکنون حقیقت بوده باشد باعلام آن خوش وقت گرداند العافیه

بالجزء والسلام سیادت و سعادت مآب عقیدت و حقیقت

انتساب امیر قوام الدین مرتضی بشرایف توجهات اختصاص یافته بر آنکه

بوسته

قدوی

پیوسته به عز انجمن آن حضرت می‌رسانیدند و الخصوص ... دولت ... نظام

و خاطر ... [illegible] ... بیشتر ... دارند ... [illegible]

که ... [illegible] ... آنکه ... بعد ... اجا ... [illegible]

بر ... [illegible] ... بعزت ... [illegible] ... لقب

و ... [illegible] ... تحقیق ... [illegible] ... چند ... حال

... آمده پیش از ... گفته ام ... [illegible]

قبول ... منت ... کریم و ثانیا ... صاحب ... [illegible] ... نعمت

و به ... [illegible] ... بعزت ... [illegible]

منت ... کنم هر گاه قصه چند ... [illegible]

گری خورم و ... [illegible] ... زبان ... [illegible]

که ... [illegible] ... نعمت ... [illegible]

نیک بختان چنین باشم ... [illegible] ... که ... همت ... [illegible]

... بعزت ... [illegible] ... ساخته داشتم ... [illegible]

هر کس ... که نمای ... عبادت ... تو ... [illegible]

از وزرا و معموری لا محاله صالح بسیار را ضرر فایت رعایا خصوص [illegible]

به منصب ... [illegible]

بر نهاد ... باور ... [illegible]

بیره ملک الجبار در بندی و بنا ما التجان کوشش نمای بر صلاح حال

تو یار از آن بعال بر شد فنا ان ملک نصر نرخ و ملک نصرت جنت علیه

تا آن بار فلک وجه صفاید دو بند و فرستاد ان ال تن بال تمام حول

ال بالا الاما فی ضمیر ذوالفقار صحیفه و نگین و رشوت با شمشیر تیز کرده ام

و ضرب کرده اند لکن در انجام همان اهتمام زر و فقار در علم بعنایت

الهی بس بر دست ... روی در کار جا جا بسته کامیاب حضرت کرم

چنانچه جو تفضیل لطف کار زوال معز گشته نقش مراد جلوه ظهور

جدید بس زمینه جهت العالم است در جمال مال کنده ز بندی

بران تصور خوانده ام و آنچه در هر باب بخاطر رسید العلام بخش ... الله

دانسته نوشته ام

منت خدای را که گهرهای شاهوار ... کز تاب سکندرنامه برابر است

در لآلی کلک شگفته و در سلک انتظام ... آورده ام چنانکه خوش ناظر است

از قدر خود گسسته هر گوهری که لالاه ... تا الله کو که لاله خورشید خاور است

بهر ثنا و پناه هر که هست پاس عقل ... جز لعل دری ندیده یا گوهر است

سلطان عبد الکریم غازی که بر سپهر ... خورشید سایه اش از ذره کمتر است

زر

زر بخش خسروی که ز افراط جود اوست | خورشید عاجز از عمل کیمیاگری
در عهد او ز بس که هنر را رواج شد | عیب است [illegible] بغیر از هنروری
از یمن عهد او به وجود اوستاد | طبعم نموده یاری و توفیق یاوری
ده سال و پنج پیش پدر کآفرین برد | تحصیل کرده ام ز علم مقرری
دو چراغ خورده شب آورده ام بروز | معذورم از نماز و ماه مزاری
شاها منم که بر در آرزوی دل | بختم نموده سوی جناب تو رهبری
دارم خیال آنکه دماغ امید من | از عطر التفات تو یابد معطری
دست مرا بگیر که دستم ز کار رفت | در بحر رنج بس که نمودم شناوری
آن چشم دارم از نظر بنده پرورت | کز عین التفات بری تحفه پیکری
تفسیر دلکشیست موشح بنام شاه | تاریخ نام او شد تفسیر اکبری

۹۵

ابوالفضل مبارک که از نارسائی در اوراق مداوای بیماری خود میجوید چون
خود آبله پای او از تکاپوی خویش و گفتگوی خود باز ماند رجع القهقری نموده
دست بدامن هر خاری میزند سنگسار نایافت را رفتار کو گفتار چه خواهد کرد
یاری از کوته حوصله از زندهای مرده دل زمانه سیر آمد جویای [illegible]

روزهای چند در آن وقت از اشتغالات جسمی در خوش بعضی بعض شده

زمانه اشرف سبحان ... گشت و دل ... و بنگر ...

از حروف مقصود که در سلسله بعمل شایسته پرداختن متیقن بود و بعضی ...

است بسیار در دل می زد که ... بخوش ... زود از ... نقص ...

چون آنجا مشغول شده بود به تنگ آمد ببر شیخ شرف الدین

منیری که آداب المریدین شیخ عبدالقاهر سهروردی را بزبان بتکلف ...

فارسی آورده است ... بمقتضای قوت کسب ... نسبت فرزندی ...

خویش ... نوشت تا آن کتاب ... ربیع الاول سنه نهصد و نود و ...

در اثنای ... لا ... ازین کمیت ... زنجیر

... خود کردن ... بر ... اطلاع ... کشتند

... الاخر شد ... صابر بجهة الاعراض ... نکشد ... مشغول ...

جمع ... است ... از ... رضای

خاطر ... دل ... مشغول ... گشت

در اشتغال ... که ... از ... تمام ... و دل ...

از صحبت ... زمان ... تمام ...

نوشته بودکه این ملفوظ و نسخ صوفیه که صورت آن از منهکر ذات عموت و تقلیب

نظرات سیم رسیده عاقلت بجلسه ملاک محمد بوسف الله العلام بیدیعتها

حضرت بعد معاش این تکلیف بر آن رب کاه کاه بجائز و الخلف بهجة

یافتند عمل حرص و وحشی در ازاله المعنی از نفس فهم تحصیل در اثنا انقطاع

و التمیس کنند و بیرون از خود اتصال نفس به حضرت بدان که نفس تو زبانه محاکی

سطح میرفت در لقای حضرت و سرکوا از خاطر از رغبت بصحبت کنند تنهای در لذه

دار و فارغ خاطری این اتفاق جمع و بطن از طاقه بجمع باشد تا آنکه عطاقه

طبقات صوفیه در اتفاقات شیخ عبدالاحد مسلم در اکبار مستعد جلس است لطف

و به اسباب آن حالت و آن موقف در باب صحبت کرام اشعار آن و آنکه حرص آنکه

در قسم آنچه ترسید از اطلاق حالی به حسب در رجوع نظر اسرار آنست

در این منعطف از آن حالت قبلی بعضه از اعراض نمایند با نفس دیگر

خالد بیقی سیستم بهر یعنی ان سه نهر و نقد و نقود و فقور نوشته

لذا محاسبه این بحر محمد آنست در تنهای آن دولت در زمان بدنامی و تنهای عزلت

بجهت گفتار یا نفس این کمال تر شده که این مبارزست از انقطاع با بیرون

بعالم افاقت کرده اند از رفتن خود را کم کنند و آنچه از آن اسرار الافراد این ذره که گفته

تقی تبریزی

بسته از اسباب ... نزد و به کنج زاویه آنکه دست ... محبوس عجالت و بعضی از مردم ... محبوس

باز داشته اعدا در حیات گرفتند خود ... داشته بعضی ظاهر کرده تا به وقت

آنکه ... بد ... که الحال ... باشد ... و لذا بعد از رحلت

خلاص شد در هم نیستی به باب عبدالله الکاتب لشکر گزاری ...

... و جلوه اعدا آمد عدم به پناه دعای او ... نه دل ... اسیر است و دایم

هم از الطاف ... من الله ... از عبد ... اللهم آمین ... و لا کفران

و نیز لا یعبد اللطیف الکریم ... در کوت ... ترکانه ... گشته ... بند

در ... بر بند ... از بند ... نجات یابد

دل پریشان از ... اضطراب افتادند ... آتش و قرب ... شورش بوده

که و سراپای ... گشت و ... شکسته ... چشم ... که

اطوار ... سلوک ... پیش ... خود ... از ...

بعد ... میکرد ... ها ... دعا ... بوده

از ... خود ... جهت ... شقاوت ... چیزی ... تا آنکه

رعونت تماشا یا طلب ... شیخ ... آداب المریدین ...

الدین ... روزی چند ... فاتر ... آنکه ... عزت

وقت به بند خاطر فضول افتد رقم بر قلم نامحرم شود بنای الکاظمی از اوقات
نامضبوط مشوش الصرف آن نسخه سخنان لاوی خود را مسوده نمایند و از آن
قبول نمایند شاید مطمئن خاطر بود لا اشتغالی بما خود دنیا مداوای مفلسان بیمار طلب
چشم دارد این چه زاریست میخواهم و این چه مزخرفات میگویم همان
بهتر که مهر خموشی بر زبان هرزه گو بسته از این محال گوی باز آیم و بخموشی دمساز گردم
که عاقل حدیث تو کم کنم ؛ راه سر گفت و گوی تو محکم کنم ؛ دل
سوخته چند فراهم کنم ؛ بر گفته بگریه و ماتم کنم ؛ الهی دیده بینای باشهپر
عنقای دل بیحاصل را به نزهتگاه نصاد تسلیم برده صلح کلی عنایت فرمای
و از کس مکش کون و فساد نجات بخش استغفر الله استغفر الله که زدای
دعای بی بهی از آداب چهای زبان طلب درگاه کرم تو بمقتضای
حکمت بالغه آنچنانکه بایستی بظهور آورده دراز کرده بودم که سر می برآورم
بمنقبه الاتصال مبارک عفی عنهما [illegible] خاطر [illegible] در حیرتست که بعبارت
نگنجد نمیدانم چه شان از عهده او برآیم [illegible] هست پیدای حکمتش پیدا
نیست پیدا کنار آن پیدا ؛ قدمی چند عقل سرگشته طرفی رفته باز
برگشته چون قاید تقدیر از پی این حرف [illegible] مانده [illegible] مقتضی

نشا ابو ... انبساط ابنای زمان را او تعاقب و تناسب در سلک اللیل غیر ذلک

که الذات حیثیت ... ذاتیات فطرت و ثبت قابلیت کاسب

عبد الصمد الله هم با بدایت ... ایمن فسق محمود بوذر ما دون یار بر خرم کار

منحصر در دور که به سکر بد عمر بر طلوع ... نوره ما صاحبان ما لا کل

عما یعقل شایان نیز ام ... ام ... شده ام که الحمد

بعد الطبع ... از جبه و توق بر جلال آلای تو در حضرت اعلی است

این حالت ... پاسبانی آستان کریمی تو دریوزه مینمایم که الحمد الله

بعد الله السلام و عبد الله ... نیاز جبهه کامت ... باطبع ... در

و در کس ... انبیا ... ...

صبری نه که از عشق بپرهیزم من
بختی نه که با دوست درآمیزم من
دستی نه که با قضا درآویزم من
پایی نه که از میان بگریزم من

سبحان الله عجب حالتی و شگرف مقالی پیش آمده که باطن با مری

هایل ... و ظاهر ... در جنگ ... با الدین و حل

بدون ... و ... انجام ظاهر ... کعبه با ... این لباس

... قدر قال ... و ... طایفه

و وفا جوی دلسوزی که لازم طبیعت دوستان این زمان می باشد در طلیعه مقاصد
و مطالب مسلمی بملتمس مطموع و مقرون و آثار صدق نیت و حسن طویت ایشان که در اصول
نزدیک بعرض عرض و [illegible] وجهات [illegible] از جانب [illegible] بود
ترتیب [illegible] نفس الامر [illegible] ... و در القبول [illegible]
سال نهصد و نود و یک [illegible] نهصد [illegible] لوازم [illegible]
سند [illegible] یار [illegible] الله [illegible] ابوالحسن [illegible] و [illegible]
[illegible]
السلطانیه و [illegible] بالمقام الوصال و [illegible] انعام المقبول
برخوردار از آستانه معرفت رجای [illegible] زین [illegible] نظر
[illegible] که نیز [illegible] نهال [illegible] یا خود [illegible] در [illegible]
جهان نصیب الصفه [illegible] اوباشان [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آن [illegible] اسباب [illegible] آن بایه [illegible]
در جاوید فیض و بسط [illegible] شد غم و شادی [illegible] خاطر اقدس
[illegible] [illegible] جند رسید [illegible]
[illegible] گلکان [illegible] جهان [illegible]
خصت آن نهصد [illegible] جهان بزم عشرت جهان

[illegible]

آیت را مایه ایست بلند پایه و آنگاه که تن حجم ملال است کنفاه بسیط

(حرف که برابر آدم)

پر تو لیست ساز و اردال آهو بین سوسین محرمان خلوتخانه شهود ساختن ایست

(بزرگ ابی درگاه)

بسته به جسد جاسد ایشان لنکرس بزرگ لدر و دلیل محبوس داشته

سرای لو لدر کرمان نادو دلاعه از نفس بشری مس نهنهار در بندار عنقا قبه

لنقا می بوسید اندر ای معانی مانی تر اک دوستی لر از درخته مدرس الاتب صفحه

لنجها اندیشه ظلمتان سنک را تو هم نمود لکه به تیغ تو و ار بند دست حقیقی

تو کم لعقیها دکی بنده ما اگر بیمار حسد بندلالجر یض کار صحیح جلطه و دلدار

و لکن بما انکاسته با تو را اتحاف ریش دل لند و در سخن علم حضرت اعتقاد

سلوا سکینت تو جان او پوشک تو رومی لنلدن و الحق گر بیمار بی تمیزی زار

ایدین خجلم ای نفس مسخ الکم حوصلک حق یا الیهی در تو حرا گرو بندار ان

خدا لیه دکر مشی الکفار و کل ولا تو جمال خورد ابعه ام لین زنک

حرف میزنم و لکن نه بدی را ابتلا کاشتن و با او نرد محاربت باختن نکنند

حذر اندیشه و راست در معامله دانند جه و در بیاس ای که کس حس نفس

می نیمیدی [illegible] از وجه زنک آسوده ام تا هر که انند ادمت نامردانه حق

باز آید ظاهر او باطن هم رنک کشته براحت اعتقادی و فکاکی که خبر لیدبه

ادراک

نا فهمیده

هر چون دشمن دارد با حق اساسی ملک الله را مدلهد نزانده دست ظفر

سر بحقیقت نقش مسند دلش تا بقدر گردد فتح مبین بخت نصر

نشود که با شر کرد حصن این زال نجیبه بشر که سعادت نعمان الله

تن نا طره فکده انتیر اللال عر صد دانش نفس لا انا مانده طارت

یافته بنیاس تموج کرد آمد استغفر الله استغفر الله آلی عبد الحواس

راعب الله ... بشهر ربیع الاول سنه ... در

دار السلطنت لاهور ... ارقام یافت

یا فاتح ابواب علم وحکم یا رافع اعلام عز نبأ فضلک ما الانوف

وعلمنا علمک ما لا نعلم کنت ما من ارسل الی الخلق رسولا امینا بشیرا

بخطاب لا افضالک فتحا مبینا شغل المرفع ... جلیل المخلوقات للعین

جماله انیس الخلوات لضعاف لضعیف ما المعلومات اما الله ... الصلوة

صلی الله علیه وسلم صلی الله واصحابه وتابعیه ولعباده وسلم وبعد فهذه

تحفه فتحیه ... الی المنزل المرعا ... المحقر الفقیر المحتجی بلطف الله

وبابک ابو الفضل بن الشیخ المبارک الشیخ الله علیه الکاتب فضل ... ماله

وبین ارایات جماله وجلاله الاجل ... سلطان السلاطین کهف العالمین

ظل الله في الارض امام المتقين رب العرض مالك الشرق والغرب ناصر عالم الدين

المهدي عند الله الشبيه بجد الشيفه مفتاح الفلاح مذكر مصباح الكمال

... صار في مضامر ... الفائض ابو العلا في مجالد الفقار ... على مصاف

النقيا وطالب العيش وطالب اللقا ... مفرق صدر الفوح

للعين ... عارض نحل النصر رفض المكارم تحرير الطبع المرهج طلع لطف

وفي قدره قادر السلام الراعي خليفه فاتح ساحب الغالب بهمة البالغ البناية

وساح من مناكب النهار نعم فيه المعاني المصطفى ... شاه زاد الله

والارشاد وزد ... الحيوة وهو لكل قوم هاد وسكبت طيبات

الفيض في حمايل نمايده وتسلسلت في جوانب الجود مناهل محامد

تقدمه ربيع العدل والاحسان في مهب شمال سعادته

ونسيم روضة العلم والفضل من مهب زلال مراحمه حافظ حدود الله

بحد الرسم للمحامد لا يمر والحد لاحد لان يتعدى من نفاذ ذلك من

نهى المنكر امر معروف من لديه وضد المعروف فعل مجهول الا بند الله

احاط الحق في طاقة العجالة ولا يمكن الاحصاء على الفقير في مطاف كماله

فانظر كيف استراض بيان الشريعة بيان التعالي غير ذي لهاد ... الاتفاق

عجيب

بعض الطريقة من عمان نوالا بعد خمولها وانظر الى علو شانه ولاحظ
سمو قدره ومكانه فان اقبال العالم من اوتي غلمانه واما جد الملوك
من تعلى لقدوم اركانه ولا تنفس احد بالتساوي والتوالي والفتح عاشق له
في المعارك والمغازي الا الفتح جلال الله محمد اكبر شاه غازي لازال اعلام
دولته مرفوعة من اسمك الى اسماك وجباه الملوك معتبرة في تزايد بابه بالارك
ولا كان دعا مزيد دولته متوطنا في الباني وتوجه حصول فتحه ونصره متمكنا في
خيال الاجل ابي عباس زمانه الايمن شرفت به تحصيل جلائل العلوم في اوان
الصغر اللهي عن غوامض المفهوم وما الان في فتحه حصول المطالب وفي نصره
الوصول بالمآرب فاذا حصل له فتح جديد على ممالك الشرق باقتناء الغرق التاغية بالقتل والغرق
انشرح صدري اقصى ما به انشراح المنشرحين فتزايد روحي وسروري حينا بعد
حين فاثرت تهنئة هذا الفتح ان افسر الوقف الاول من سورة الفتح لما فيه
من اجتماع خمسة اشياء وهو الفتح المبين وغفران الذنوب المتقدمة
والمتأخرة واتمام النعمة والهداية الى صراط المستقيم والنصر العزيز
وهذه الخمسة كاركان الخمس لهذا السلطان وهي المقدمة والقلب
والميمنة والميسرة والساقة مقدمة جيشه انا فتحنا لك فتحا مبينا وساق وينصرك الله

نصرا عزيزا الى الفتح والنصر لولا فكره سابقه ولاحقه وقل الله ثم ذرهم

ما تقدم من ذنبك وما تاخر لانه وقع بعد الفتح وللنافية من ذكر المقامات

للملك الفيوم كما الاعلى الحق من الملك وتتم نعمته عليه ويهديك صراطا

مستقيما وتخصيص اتمام النعمة بالمنة التخصيص زيادة الزلفة فرعه

تقريرة وما وجد الا درست ما لا بد منه وتحقيقه وتفصيله داد غيره في ابد شرفه

سمعت بالازمان المقدسين وفوائد نفيسة جلبت بها ازمة المحققين وفوائد

تسب افضت على فكري الفاتر دائما ليد تقرير ضعيفة من غير دهني

القاصر واللارجال لفهل هذه الصحف الفتحية وفاتحة الفتوح الازلل

تجلت صور عادي وزال لنضاله تجلت قامة مقصودي لمسوه قبال

ثم نعقبت لى وجه مرادي فى منجلى الاله وصور مقاصدي مشاهدة جماله

مولعه وهنا لقطيع اليمن وبشرى المجيبى فحصلت فوتها وما لا بد منه فتوته

دعا بقايه وبقوة هذه القوت اشتغل مرادم للدرس وذكر الحق للذي للتلمت

الغشت سرته خلت عن شطح احتت مقر الطالبين السطح

تاريخ تمامها للاحصاء وتسميه بشاب الفتح اللهم لعل لنا محمدا في ابحا لغرس

ظهور ذرذاته كالدنيا في ورق البوح وتجلياته حرمته كمال النبي وجمال اخاله

واصحابه الى

[illegible] الله [illegible]

شبستان عالم فروغ [illegible] انسان [illegible] نصرت [illegible]

عدالت [illegible] خاتم [illegible] جوهر [illegible] عنوان [illegible]

طغرا منشور [illegible] غیبی چهره‌گشای صور [illegible] خلوتخانه

[illegible] معبود [illegible] دقایق [illegible]

عیار جواهر [illegible] عقده‌گشای فهم [illegible] صنعت

[illegible] آداب [illegible] ارزاق [illegible]

[illegible] گره‌گشای کنوز خردمندی [illegible]

[illegible] انتظام بخش عالم کون و مکان

بدست قهر قفل خشم را حدات بدست عدل کشد پای ظلم در زنجیر

ز سنگ خاره برآرد نعامت خون ز شیر شرزه بود [illegible]

[illegible] ز سرم [illegible] [illegible]

الهی [illegible] جهانیان را جهان دشمنی [illegible] دشمنی عالم

باشد چه عطیه ایست عظمی و موهبتی کبری [illegible] فروغ خود [illegible]

از اسباب [illegible] نوع [illegible] عالم [illegible] لطف

بجد از محیط مه عاشق لبن مه رضیه اگرچه شکر ایک ملاحه تا آمده

ز نسای دعم نجات دلده بران ثبات پای بود ... الد ...

یکلن خاطر عباد الله مساه بنی تو مه منه له ذالم با ملا نقص

از کثرت آلا دمحبوب جلوس خاطر عدم الکبری فزای پاکزاری لین

گلان گوی نیست نادند را جان نمای ملا کر اللا سیر لیو محبه بغمای دنیا باز

خودی ملک حد در طلیه لبن عنف خلال نزد سپه سپاهی می که کنیده حلال

برپای دانم فضل کرالله صورت در ادن دستر انعی فرمود نزدهت سعادت

جان [illegible] آن دیده لم سرمایه هستی خود اوجهاد کرده کرالله سعادت

سعی جان کرالس للال کم معرفت طبعیان باشی و مال در خاصه جواهر سر دادگرا

پست همت تواند بفنا موس حد دیان خلایه دنیا و کنا بس عام و محبه ازکار

مشترکست و بدیر اسباب بر سکه کعان سنیه اد پرست است و دین

حصا کوران کوی راحتی و دستی مقدار ساز صاحب شباب و دو نعمت

خود ننار که به پیداک و مسرت آکر لال جهان ادم لکبار ز حوصله

دخودی حد داد و حصرت آل دنیا نامه اوکار مرسطعی ملک سپاه سیه

ولدم حبس پامال خود شم امرست بخش منه الزین لند نیمکری

یکا بود

[illegible] افتاد لم کنون مجاهدت [illegible] ازلی [illegible] پس

ربع زلالات [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] آن الله کرده

عام [illegible] طایفه [illegible] الا [illegible] باید کرد [illegible]

تسلیم [illegible] تقویض کامل [illegible] ولله [illegible] از دست [illegible] آن [illegible]

دو [illegible] و [illegible] والله [illegible] ان [illegible] الله [illegible]

[illegible] طاعت [illegible]

رسید [illegible] رضای [illegible] خود [illegible]

[illegible] الله [illegible] اکرچه [illegible] الله [illegible]

[illegible] از [illegible] آمده [illegible] الله [illegible]

آن [illegible] ولست [illegible] کامل [illegible]

[illegible] کامل رسیده است [illegible] در [illegible] عقل ناقص [illegible] تقلید

او [illegible] از [illegible] آن [illegible] امتثال

واجتناب [illegible] آن [illegible]

در منزل [illegible] از [illegible] از دست

[illegible] الله [illegible] بست [illegible] که [illegible] و [illegible]

عروس زیبا سنا بکر الملک [illegible] حجاب اولیا [illegible] نمیشد [illegible]

جبهه [illegible] لیلی منظر [illegible] انجا با اطمینان و مقام الالم [illegible]

خسته شد و شاطلا میکرد دور او با دلی پر وفا درست [illegible] تمال

الذی و الکد [illegible] نمیشود ان الدنیا الان آنجا بر دلی [illegible] کور باطن

در آمد شد لیلی فرقوت [illegible] دادله [illegible] عذرانه

شادی و تمام است نه در وصال لذات لیلی ترکیب فنا اتمام اسلم حوصله شادی

او بسر و نفس لذاذی او در نشیمن الاکلام فنه دراندام لیلی ثبت است تا

معنی الفتی لیدبرد پای خواهش او لیک عبدالله با آن بسوادیست

باز اهم آورده ترکیبهای ساقی در وصال تمهید میان [illegible] لیلی زنا صورت

حکمنداشته خرده ان و مرد در دوش ضمیر [illegible] ارشاد اله را ئی و

درست الحراف نمودند اما در دفع مکان لیلی حملت [illegible] طرفی منحرف

شد و دستبرد امیر بکر وصله آن نجات خطاب جهد انته الدنیا ان

پدر حالیست با فنون پدر [illegible] رحمت شکر یافت [illegible]

درست کفری و الست [illegible] بگوشنده [illegible] سلام و دفع [illegible]

صوری و مطلع ملیح [illegible] مملکت [illegible] قطع [illegible] بسته [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲

قرآن اذیت می دهد غیب بحوری در البس در از و باریات بجز نهاد

حد یکم کرده اند و در اول قدم فرو رفته نمیدانند که در جلال و رب الارباب

لفظ نفس شوالیه ربالاکست نکرده در آن جهه حصر از حقیقت اعظم است و لهذا

مولانا روم میفرماید بیت هر که را در عقل نقصان او فتد کار او در الحمد اسم

او فتاد چه اجتماع کمال معنوی و بال ظاهری خلاف سبحان الشأنه

لغو او دارد صد اعتراض چه کار میکنیم فرح امکان بلا در درگاه محبوب

جز رضامندی و خرسندی هر چه کنند بر ما بلا التیت چه تمامت

خود مقامات و شهود مقامات و هم بیا ز هم طبیعت شکی کی در معاد بخاطر الله

اخلاط فاسد و دانشهای رسمی پاک ساخته بجلای ضمیر رفت

ساخته عکس صورت بسیرت در دلم با الفاظ بلا طلبست

نجات یکشنبه فنا کلی و اتصال حقیقی شد بیست و دوم شهر بلده

لاهور تخت سلطنت سنه [illegible] روزی از روزها که خاطر مشوش بود ملفوظات

شیخ آداب المریدین مشغول بغی دل هر زره گرد الیای نسخه کتاب

این طایفه بمقتضای مالیخولیای سر داشت سودای خام کیستان در دین

وداد یقینی حکیم ابو الفتح در صحیح احمد صحبت آن ادبی الحق معنی آید

دیوی [illegible] لالله لالی تمام خانواده نفس طلب [illegible] ام الّی مسکین نور [illegible] جان

و قوت عقل میکند لیکن رباعی با بابای مناسبات [illegible] نجات [illegible]

غیر وجه آن نامه را تمام تسوید نماید لیکن چون نسود [illegible] رباعی را

مناسبتی تمام بود بذکر آن اختصار نمود [illegible] اسرار آمیخت مجمل سوال ز

نبرد باختن حسرت و مال [illegible] نکند دیده و دل [illegible] بال هر کز

نه هنند را [illegible] قال الحال هرچه خاطر [illegible] سکه [illegible] کرد

ملکی [illegible] امید [illegible] الحمد لله علی ذلک [illegible] ابو الفضل

مبادر [illegible] سند لذت موهوم [illegible] ملال الذت العتاب [illegible] ماخذ انار

ذات با شورش [illegible] باز [illegible] نقل [illegible] کری آنقدر [illegible] بهانه

غذای خویش قدسیات کلام [illegible] فقاهه بجمال [illegible] ارزان

فطرت ذاته دلالت فقاهه [illegible] دفع [illegible] تمنا چیان قطعیت

در احوال معاشرت لذت در تسوید اوراق کوشش [illegible] الله [illegible] ورقه

در نجات نفس و بالت تا از جهت لا اگر [illegible] فقاهه خصوصی [illegible]

نظار [illegible] باشد لسبب [illegible] واقعی [illegible] در فتح باب [illegible] این حکم [illegible]

[illegible] از نفس [illegible] الله [illegible] حضرت [illegible] تقدیر

و ضمانت

آمیخته‌اند سپس کوشش از اول زبان قسم آمد بر متبصران هوش افزا پیدا

که قصد اصلی و مطلب انسی دریافت ذات واجب الوجود است جل جلاله و چون کار

این گروه بنا بر آن کرده‌اند از روی کشف و شهود نسبت به دیگران بمقصود نزدیک‌تر

و طایفه بوسیله جهد دلیل و برهان برسند و علما این مقصد را مقصد کرده

کامیاب این امر گشته‌اند فرقه اولی اگر با وحی نبی گرویده‌اند آن جماعت را

صوفیه گویند و الا از حکمای اشراقیه خوانند و طبقه اخری اگر بنبی الله اعتقاد

دارند متکلمین نامند و الا حکمای مشائین دانند این خلاصه تحقیق است

که سید جرجانی در حاشیه مطالع الانوار تحقیق قدما نقل میفرماید الی آخره حکمی

است بدان هدایت فرمای نمیمه ابوالفضل مبارک عفی عنهما

منتهی شد ... آیت ستایش فتح دیده‌ور بر الکوی فروختن است

بازار آمد که خویشتن به بد انصاف درست و گریبان دل ... خود نفتش

هنر کار فرمایانه چه در ... کردن بچیزی خوبی حرف سر کشتن دکان

دلالی جوهرهای را معامله با مستعد خطاب چه احتیاج ... مقدمات

معنوی در مخدرات قدسی اند در میان الفاظ با مستعد از هجر الریز موم

دم زند و نامحرم را در خلوت سرای سلطانی راه دهد که دل باشد

که بیت ملال از بالا و در دریا قطره بعض کسته حکم شاهی و خوف و امانی ساکن
بیست اعمال منصب باز یافته شکر بسته با اهالی باشی و فیض در بیز الا الدوله
بروان منه و بیوه محمد و شرح مبادی الله محمد ادلاو آشنا بستان ما قلاع بس فیوضهم
صد سنه هزار مرحوم شد ای ابوالفضل باحمد پناه حرا العقل اکمل
بنام جمعی نیز و باخبر بیش از کار عالی حضرت ابوالمعالی محمد حسینی و دید
در یافت احوال از منه سالفه به بسط بی‌پایان خرد بشر را آن
الا ایام و با ضلالت دانشی در منع محصولات تجارت کتاب در طلب
در دعه اعلا منحاییه تا بدلا و روان روی کف را حجه امید داشتن زفقر خود را
بیان کردن حجی جمهور سی لا متکاثر بوی بارجه تمام ترک کرده اند از جمله
اسباب سرآن تفاوت از منه و تباین ابنای آن از جهت و تحولات دیگر
بر آن کار، باز سکه الهی آیات در حرکات عادت و للآخرت روزگار پایدار
از عنوان به ایشان تا حالی در نه اعاریش معلوم و نه التجانس پیدا در نیکی
و بدی نسبت از یک نسبت حیف است در اسرار الاسباب و ثبات
در جز نماییس در جسم احوال از آن خلاصه معقد از آن در انتظام اسباب
لا یعنی حرف کمالی و از حرف نبند و دریافت لا جمند در کتاب نفس فن و فنون

توبال

در ارضین نا شبه ده جلد عنوان کافی
در اکتساب للایمان و آن ما

بزبانش شیرین شده معلوم [illegible] دیار او [illegible] عیشی در فضال ادم [illegible] املا کند

تحفه ملت سعد و زبان را انجام [illegible] [illegible] سعادت [illegible] [illegible] الکفار

[illegible] بیمار [illegible] [illegible] دیگر [illegible] [illegible] خود [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عاصی — نشد [illegible] حاصلش یا [illegible] خسروی [illegible] [illegible] دو مجلس خواهد [illegible]

در [illegible] طلب از [illegible] [illegible] عاشقی چگونه کامروائی [illegible]

[illegible] [illegible] آل [illegible] [illegible] آب [illegible]

[illegible] — نشسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و نفس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قدمی بر دل [illegible] مقصود [illegible]

بازی [illegible] فسانه [illegible] رفته [illegible] ماه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کاهی — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کالبد [illegible]

ابوالفضل که با دشمنان عموماً خرابیش بود لیکن دوستی ندارد

با دوستان جرأت آن میانه نکند لذت این معنی عذر خواه بدگوهر است

ابوالفضل صد تکاپوی همت و جستجوی فطرت بر آستانه صلح کار اقامت دارد و امیدش

دوستان تنگ حوصله کوته نظر که مدارا از مواسا نشناسند و جنگ را از صلح جدا نتوانند

او از ایزد خود سیلت مشمار الله تعالی از اندیشه معصیت گریزت و مکیدت بر ارزان

مکحل حوصله مرا بگیر او مرا از اعتراض بر حرف دوستان چرا دوست

بدشمنان دوست نماست اما ما که دوستی او با ما نیز همین قبیل یکسو کناد

ابوالفضل که با خود نرود دشمنی می بازد و با دیگران شطرنج دوستی الهی چه

که او را بروش دشمن خود کس او را نه بینی و جهانی را بطنزی در کمین او داری

بر از نادان آمد و شکر از دانا صبر که با داغ پیشانی در دنیا که و نارضای

ایزدی ممدوح گردی از پیشوایان کارخانه انتظام است از کوته دریابان خطاب

آن دانش گوارا که بر بی دانشان تفوق نجوید کرامت فرمای و والا

در کنج خمول بیدانشی خرسند دار الله اکبر از آن فرو گیرم و یا از کوری دانم که خواهش

ز خواهش محال نمایم چشم اجابت از واجب دانسته باشم

مراتب مهربانی و مدارج عطوفت خسرو جهان از گفت بیرون است و آنگاه از امثال

از امثال

۳

در آغاز [illegible] نظران کرده تصنیف [illegible] اشال سخندان [illegible] کرد که [illegible]

[illegible] حرف [illegible] ملیح [illegible] بود [illegible] آنچه با وجود

فروغ [illegible] ظلمت طبیعت در افتاده الحال نجات [illegible] با [illegible]

[illegible] انجام داده اند [illegible] جان [illegible] سر از [illegible]

کردستان صورات [illegible] جان [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] که [illegible]

حوصله [illegible] کرده [illegible]

[illegible] وفا [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

استغفر الله [illegible] و قبول [illegible]

[illegible] باد الله [illegible] هزار و [illegible] سنه

هزار قریب [illegible] آمد [illegible]

[illegible] کثرت تعلق [illegible]

[illegible] پنجشنبه [illegible] شعبان سنه هزار و یک [illegible]

بیست [illegible] گل [illegible]

عالم جود سایه بر سر فراق محبت کمال پیش آمد. ابر مرحمت ملک معدلت اورا رونق

این خانه شد استعداد حیات نفس را رضای کامل کرد و ملکه را نسیمی از گلشن بهشت

رفته باشد صحبت حسن رأی ایمان بودند را تفویض کامل کرد و دولت

دار الخلافه ایزدی رسیده توطن کردند تا وقت سعود شاد در محیط مطلق گشته بهشت

سرای دولت جاوید عمر ابدی با در رفیق مسیح مرتبان را صحیح خموش کرد سر خویش

شهرها در دعوت ایشان راحت بود دست صدق بیان سر ایشان هر روز

از آن دلال هر دیار صاحب هر معامله ترجمان هر زبان ناظر از محیط کشتی به ملاح الاحد و

احد بشر سفر و با دیدها لباس لباس بدست اقبال نوروز و چند منزل نقوش

سبب او را پیش گرفت تا آمد سیاه صحرا بیابات معرفت معین لیس مع مد باشد

نوشته آیت است آن اسامی گشته مدنی المطلع مدینه فاضله باش

و شورش باطن را بجان گرآید و خشت لین را در پس هر در سودا گرفت

شده کرد دلان خود رسوم محور زبان محقق نور رسوم کار بنیان کش قولنج جهان

خوف تا به کار تسلیم آید خشم بد بخشش اهل خط باش بجان لیک

نکند عادت ایشان بنیه و کاس بیرون کش نکته تا بگوش آید از کرم خوش

و سر کردند جهانیان و تنهای تو تر او در گرداب حیرت هنرها انداخته نیست

این سر را ببینند چند روزی چند زر باز گنجند · قبله جان‌ها چو جهان باز [illegible]

سر در جان آمده‌اند · گر ببینند او سبب [illegible] · که نهان است نهانی چون

جهان نظرهای [illegible] است · که هر دو عالم پس [illegible] است · دیده [illegible]

تا ببینند آنکه [illegible] · تا ببینند اندر آنها · هر [illegible] چند

دوکان [illegible] آن باشد که تو [illegible] را · چه [illegible] شو دانهای این سر را · کام زنان

[illegible] ماند · تا کار از جان [illegible] · از [illegible] نور این سر که [illegible] طلب

جان خود را دانسته باش [illegible] · کار آمد [illegible] از حضرت [illegible]

آمد [illegible] درد [illegible] صبری که [illegible] · جز دل [illegible] همه [illegible]

زا [illegible] از قلم · [illegible] · از هر آن اندر که [illegible]

[illegible] از دولت [illegible] · رحمن عشق [illegible] · [illegible]

تا از جز [illegible] خاطر [illegible] را [illegible] این شعشعه دانسته [illegible]

[illegible] عبد [illegible] سنگ [illegible] که [illegible] خدا از این دولت یاد [illegible]

جان [illegible] الا [illegible] که سر [illegible] آمد [illegible] اضداد [illegible] حلوم [illegible]

نویسم [illegible] که [illegible] همی [illegible] اندیشه [illegible] پنهان باک [illegible] دل [illegible]

و اگر از [illegible] دو [illegible] پنهان [illegible] تیزی [illegible] نویسم [illegible]

خموشی

[illegible]

زبان و بیان کجا که بحقیقت و ابتهاج لیلی حسن کار حرف قلم دلاید درست [illegible]

دیگر مروارید فروش و هم فایده شام حرمت آنکه لیفی و اکر خاطر بیت [illegible]

زلال و نکات پس همین [illegible] شد به از دوستان بر خاطر او شرمی فرماید بینا

از گفتنی دشمنان اندوهبار شد دل و دوستان از وی خرسند بهمانست چه مینگرم

معامله جاری او که محل رواج بازار تیز است در کفی بکار آید نه دشمنی آزار [illegible]

مجملاً آنکه بعید او قصد الاسمان فطرت به نیش زیارت فرزند آید [illegible]

قرابع نامه خرسندی مینماید خود را لطف شمشاه [illegible] هید لا نامه مسودات این

سفینه لیست لکیا که صفحه تنقیح با جمال آن ربیت محل بعزت [illegible] چون در

کرو [illegible] تعلیق آن در آمده داده و شد بیان ان نما بعهدی که است مشغول شد زال

خود شد باشد نزار اولیس همان نثر که در تحش لست آید و بدانچه سلطان وقت

و [illegible] ان اسال اند از طی و تحسین یکسو آید و لغات [illegible] است [illegible]

سنه نهصد و نود و هشت در دار الخلافه لاهور مرقوم شد [illegible] اروز در میاد

بیست و هشتم ماه الکرم سنه [illegible] چهار بهم محرم سنه هزار [illegible]

سعد [illegible] دلک [illegible] تان [illegible] افتاده این نویسنده [illegible] طالب [illegible]

شرح [illegible] خطا [illegible] آدم که [illegible] رنگین از سود [illegible]

[illegible]

هر روز تو چندین بال رسم بیاض نامند و طالبان تحقیق احوال ایشان

سیاه نمایند و خجالت مند نگردند خصوصاً اغلاط ایشان در بیان حروف

ایشان تا ماه نجات نمایند بر جا فضلا و نمایت شان نقش نکنند

سنجیده نشده نگردد ... و ما ... دولتمند

بس نیز برداشتی ... کس در فرحت کرده ام

تحریک خاطر در تسوید این اوراق بود اش این مناسبات نیز بعد التفات

پیوست و مخفی نشد ... از هوس که ... این طبقه را در خرد اخر دکان

خرسایم میرسد که خرس که طبیعت ... او الفضل مبارک

در ... در اصلاح کل ... شده ... باطلیات ... تا

برای ... فطرت با ... انجام ... شعار

ورنه چندین سیاهی ... مشغول ساخته فارغ خاطر ادلاد الله

بس ... هوس ... قطعات و ... خدمت ... در ...

در کسب ... غزلیات ... کثرت ... و ... در

مداهنات و مسابلات قصب ... الله ... اگر چه در نظر که ... بنیان

بی ... ... اگر ... طبع ... در ... بالغ ... آل

فالی

بازبهمه بازآن بار اثری نفس الالهی شده است العیاذ بالله تعالی اگر شده باشد

بجهتی چند در این سواد ضبط العجاله بخلاف مخمله سیاه کرده بودم نفس لللان

رجوعات الطالبات معلوم بعمر عشر عمل آن مرضی خلا[illegible] است و دیگر

ادراک حس اوشوارنه رسیده باشد و هذا الفقیر اف الحزن و ال الحزون نمون

نمقه العبد الاقل ابوالفضل مبارک عفی عنه سنه اثنی و سبعین و تسعمائه

آنچه آزادی این داشته در معارف کیلات یا ایشان مجمل نظر اسعاف لا تختط

رفت او را اسیر او المحزار کیلات دانسته چه حقوق انطار جمال او کنیفل

لاتی نمید این جز چند نمکان بصورت حاوی نعتی نمکات را ایشان جدا داشتن لللان

نپسندید و این گنجینه اسرار ابتدا را النجوت شد هر دو در اتیه لللان بدل

یا تعبیر کنی اورا صاحب نور ضمیری که از ناشوتات خاطر حد اندیشی آن دانسته منفیه

بزم لللان ملک تعلق داد نادرالل رونکی رکنا سولت [illegible] نقل الشیان بان روزگار

معامله کنند و انیس محفل اهل مجلس مجمع جان بسته اند اند وه و شادی

ناخلف حرف درج اند باسبله کی یک نا اهل ات بلام و نا ملایم

متاع لال نابکار باد و لکاپا د بر غم حاسد باد و سبحان الله

هو سنم جنون کرد سراپای خلاط میکرد دستم بحث در چه باد کم ام هدو زیبی نمیشد

لللان

بیاز ره آگاه نیست او لیکن نمی کس لیکن چه تا از دست گیری نیافته و این همه کنج پرسیده
می اندیشم لعل الفضل اکثر از آن پس مدد خدای شناسای خرد بحث از غیبت
داشت و جلال وقت کردار باز و اسرار لشکرش بدحواس نجات بخشید بحرمت خدم
نجات اند وصل سال نهصد و نود و هشت هجری لاهور
محلول مجهول است مراد از این سطور در بیان ذکر احوال بعض سخنان طایفه علیه صوفیه
را مرد کف بعلما و اندخود را از طایفه دانسته از علم نقش لیخیال
بیک لغو و فنون تکرار جهل مرکب سهل بسیط آمد ایشیر بعلم ناشنافته
بوطن عمل خرامد در رشته معاملات دنیوی واکنده سر کار خلق
درهش چون ایشان بخانت سپردن با فطرت بلکه طبیعت بعقیدت بیت آرحیم
بمثل بیت نشانه دنیوی وجه تغیر آن دراو مید شکو منه اشغال دنیا مبعوث
بر وقت لکن نمی آید و معلوم این یا للعجب اهل و خود حرص و طغیان آز نشسته
بمهات سر کار خود سپید نا آگه هشتم رمضان سال نهصد و نود و هشت
دل هوس در کردن بازار جهان و جهان مصر لنگا هم کردو در بازار خرید
و فروخت سود و زیان و زمانیان کیکامی خاطر بایعان و مشتریان بنقوش
الوان و نکوهش این نان کالا از نظاره سخن خنده با خود میان آورده فرو رفتن

آن شکسته بوده وزن شان لنهدم نمای شود و کو تنه نخ گل از کرت و کوی بستند یکی
جای قلعه جات لعل و دار سر خط شرح زاده و بالی زنکار و نقش است دیگر
چنین تعین نماید که از نفوس جنبه نساله سالی کار و لند در باط باستان است
مهمات سپه مخصوص که بار منتظم نمود و مهام نشان الله موفق اکبر لاله جل
جزمیت بانجام لهش مقید شد از خارف دنیوی باز آمده خدا داده
یکسره نیک بزرگ زلطف اله بشکند بوانع صوحی تبی تیز لانگاه کردن لبن مرد
امرد بعشق بهر کس میسم خوار شن که از بهکر زیب و نظرات وسم و طبیعت
میبیجد اندر یکه به جعل از قدر یان محبت باشر را از اهم آورده وی پادشاه خود
حرمتی سالسته و صلح معصوم رساند و بر و مردانه که کار کرده ای الف را
جز راه بانش نماید باور مبنی کلام سنای لبن سرکرده الغصه و مردم بر تو طور
لولا و عش بلیت جعل معصوم کو ته بنیان خشم اندیشه در پیوسته
در خلوت خم زبان گشوده سکونه بند در جلالی با وجود اقدم الخدمت ضنک طعن
لذات طالب علی را مصحف صحتی با و نسبی پدران در زنجی سرکد سپاهیان
لاهقل فعل بر دل و زبان آشنا نه از خوف عرق خجالت لق بیده لیکن هم
اینکس بید رفته توفیق اکبر لابد با شکر نمای لبن کار زنای و لاله برآید درمیان

ادهٔ نادان

۱۰

الان رسیده‌ام به اتمام رسالهٔ [illegible] و این خواهش [illegible] ترک کرد

در پیدا آمده است [illegible] انجام یافته کامیابست [illegible] بجهت

در وصف کل چنین [illegible] باشد [illegible] انجام نیست خبر

بعد [illegible] چه آن [illegible] بهتر [illegible] بکنم عدم رفتن

پس این کار بجهت تصحیح نیت و توفیق اهل [illegible] قوی تر بار بود

شروع کرده شد [illegible] و ما التوفیق [illegible] الا [illegible]

خاطر ما از [illegible] سید [illegible] بعجلت [illegible] تحویل [illegible]

نسبت [illegible] بیاض سعادت [illegible] بود

این بیاض را [illegible] با سعادت با [illegible] الله

الی الصراط المستقیم [illegible]

[illegible] ثلث باقی [illegible] است

[illegible] کند در مرتبه

قناعت و در رتبه [illegible] کل در حالت [illegible] کامیابست و در

تحقیق [illegible] کلیات [illegible]

چه [illegible] کامیابات [illegible] است

در [illegible]

[illegible]

در نعت لا حسنات الابرار سیئات المقربین بخاطر رخ می نمود که عده تو

جمعی دانسته بشد طبیعا بباید بطلان نعت ارباب دیجال ممکن [illegible]

حضرت حجب الفتم محال است بطلب ابرای لست [illegible] ممکن

ممکن در مصاحبت نفس ناطقه مصروف شده است عکاس [illegible] واجب دانسته اند

تحلیه رذایل و ثانیا تحلیه فضایل منحصر است علی سبیل [illegible] و از انجا این حسن

و قبح در اعتبار [illegible] نیست گذشته حسن صورت سیرت را در دام [illegible]

از نظر انداخته بجلو خاطر مستعد میگردد و در نشانه خاطر نگوید و دلکولی هم انجا

را نیست سبحان الله العلی العظیم نمقه ابو الفضل مبارک بلده الهور

سنه ست و تسعین و تسعمایه [illegible] مبیضه محمد [illegible]

حمد و سپاس ایزدی خدمتهای خاندان ستایش آباد جهان مرزونوش را که

و جراحت اسلام هم تربیت دل تحفه العراقین نام است اگر عراقیان [illegible]

جرات را ازادی یافته بتحقیق برداشته سرشتن نماید که سالار [illegible]

جویای [illegible] آباد در سایه حضرت بذاق نفس الله [illegible] مسند نشین جهانی [illegible]

بانیان [illegible] هم [illegible] مردم [illegible] عشق این درکردن خاطر انداخته [illegible]

زله بردار [illegible] نام و القاب [illegible] کلام [illegible] ناصیه طلعت

ال

لالوحرانیع لشکر پناه و سلطانی که کمال عفو در وقت خاص عزالا خصوص که

ابوالحسن محمد اندر آن وقت چند که آن شفقی عذر قیاس کنند و آن نازنین

مرید آید و از کتاب شمشیر بدیده تصنیف این نقش نفایس که آید بیان مقتضای حواس

نظرت خود که از روی انتخاب طبیعت است از جهت جواهر طبیعت که ما بس

طبع ساده دلان که کتابهای املا خط دیگر این جهان آنچه خوش می آید با آن

طبایع معاشران زمانه [illegible] باشد که از آن ضمیمه گردد دستهای دیگر بعث اگر او را بجد

مشغول گردد از نکته های جواهر این بیت باشد از این بس و باقی هوش شهره

این کارنامه معنی دلنشین فتح الابواب [illegible] گزین که سخنان پر

آید و در بیتهایی انتخاب [illegible] معنی این العجب نامه که بیش

ما به پیدا دلال و خورد آن [illegible] نکته [illegible]

این هویدا خاطر افروز خدمتی دراز و ابدی پرستاری خسرو خداوند ساسان

او زمانی که آرای صورت و معنی سکندر نامه ارسطو دانش [illegible] تقلید کرده

با به [illegible] و به [illegible] آن که گنجی [illegible] که بی نامه بس

[illegible] نامه [illegible] هر [illegible] دانش سر [illegible]

بارگاهش [illegible] دانش [illegible] دل [illegible] خدمت [illegible]

۲

با دریا زحمت و ملکی سعادت اندوزی داشت که بر زبان زبون همین کار بر آن کلف

ست ... دوش اندوزان دل منادی با آنکه بار شعبده انگیز چرخ ... دادم

اصفهان هزار چهار ... دلو شکیب بای جان کوه اندر آن ... قیل و زر

صف بزرگان دانش اندوز دوزن ... آلای تیغ و قلم علم افراز مردی در کرده

کام بخش ناکامان سهم ... روزگار رحمت کنان گنجور اسرار ... دستور العمل

دستوران ... روی ... بالی ... لعل آبدار ... آموخت ... از اکه

کار لعلی دانش اندوزان به تیره روزگار تا کامی نشسته و حمت بزرگان ما ... آرزوی

... نقش

سخن ... شسته غربت ... الدر ... که از لوح ... روزگار ...

... کران نیرو دانشی ... آسمان در او بخشی ... زمانه در لغاد ... انگاه ... بود

تا ... بود ... خیمه ... پیوند ... و ... نسخه

بالعت ... بعث است از ... کلی ... بی ... لوح ...

... در دست ... جا که آه ... بدیهیم

... نه از ... آسمان ... میان ... خون ... مند ... اندر بیابان شوریده

... نز دیگ ... از او ... باز ماند و اوراق ... و ماه ... درهم

نور دیده آمد ... وقت ... در آید ... سیلاب ... در آید وقت

... کیان

در کیانان انجمن هم نغل نغز نکته دهم سپهر اسمعیل اسعد آل رشید
صورت معنی وجهی دم از پرداز کار از یکجا دیدند بیرنگ بخشندی
پیوند پیکر آنکه الازی زمینیان [illegible] هجر العود رسیده وزی
الازدی اسمانیان بر گفته نظم آن اخند که انجمن اندازه ولادت رسید اند
هم انیان دانش و نیک اختری اثر نوی اند وقت [illegible] دو زبان و نفس
[illegible] لعل جان نهفت او چو جان بود جان نپرورد نغمه [illegible]
[illegible] نگفت درین تیره روزگار عشرت بر دل خاطر خسته باز الله دارست
برخی از باستان نامهای نظم و نثر آنجا یافته به گنجینه آن راه دل گولنجی
جان غمگین و دل خونین [illegible] در بر گلستان [illegible] دیگر [illegible]
همزبان بیدردی غم زدایی در علم نادر از الله و الوید زیبت افتد
نفس دل از نقش تجدید [illegible] ازین فائده ولادت گشت
لذت کند از شنوا زبان هم سیمیات این کار ترک نموش کاه
دانش نشان [illegible] بیار اخرام است [illegible] بازوی سخن سنج تر [illegible]
وقت است که خاطر تماشا الدر هم چمن معنی بجای کوهر حرف بیراید
برگرفته نزد دلدار گریبان سرمایه سازی انجمن و دل کوتاه پیش از این

تنها بحث در رب یاد داشت بنگاه و بیان خزف کرکست

رجحه بر بسته مینات جبه فرد کر جوهری مینات

ابوالفضل مبارک حسد لفظ الکلمات قدسیه تبریزی ال عصر صعود بر بیاد کرفتاه

وصف خیال باطل الغا خود از سلطنیان جست جای گذاشته

از منبان لیر کرد در الاسنکی میگرفت و نقش بکر لفظ الغا صلح کل

گذراند و بمحبت عامه رسید از خراسان بزم معنی دلانده بیعت نا گاه حسن

انجمنی را که از امرا ان خصوص نقش بزر اندیش لوا صف جیب روز تجرد الکاسته تحفه

[illegible]

بهشت بر بسیار سلاطیان خاطر را سنگ ادد دل هم آغوش رضا الیک ناموس

دریده سند کاه کنار نقش ابر دل میگرفتم دکاه جرم دل زلف آزرده خونمند

خود ساطع دل میکرد ور زخند این سرگردان دبستان دلهای الملک خندید

میر شست رباز کمیا رسکر این خود ای صفر و نقش بجا سندلت در لغاد

بیعت صاحب حکمت و الفن و معادل خدا شناسی حق بر سیح ابر فسح الهی رندر

رخت هستی بربست و غلغله در بزم اطبیان و لوا کره بساط نمازی ترانه دل

روی حال این بر اللهم پیش از حس بعد بست الملک کرشه لذت بیعت و اندیشه

آن تمثیل خود را ابر ادید در ابلیس دانش اتمام صحت تا اگر بر بنیت ابهام درد فطرت

داد فطرت
[illegible] مراد

برادر دوست یار معاشرت بیکدیگر بجهت حضرت شیخ الاسلام ابو النصر ... و زبان ... نویسد

تا بس این مرد را که اعتقاد بکتاب ... از ... نموده ... که دگر وقت ...

... بیس عقیدت ... دل خود ... کوتین الاصح ... کلمه

است خاموش زبان جهان الا ... دوست ... احوال ...

... از صلح کل ... مسند ... عام ... بمال ...

کرد از صورت و معنی ... شکیبائی ... جمع ... سکر ... للّه ... کلام ... عندیب

... جهان ... سلسله ... صوفیه سبب احترام آن ...

... از ... خود ... شخص ... با ... و این ...

بحال ... پس گرفتم ... معامله ... آمده ... ابا ... اور ...

ضعف ... دیده ... بسیار باید ... و یا ... کلیم ... نکرد ...

... حالت ... باشد از ... پشیمان ... کرده ... تحریف ... خود

... در مدرسه ... الاعلی ... نادان دانسته ... الجمله حال ...

دانش ... از ... بکند ... بعد ... نفس ... هدایت

حق ... سلطان ... بلند ... قدوة العرفا ... عطا ...

نظم ... وقت خویش می آید ... می شد ... از ...

بطلان دعوای حکیم سنائی معروف شد و نیز و انتخاب حالت خود الله محمود

منسوب شد و نیز گشته الناس و نیز سنائی یاد با فقها نظر کرد های خود ...

ابن جلال الجمن اوی الا ... امر ... سخنه یاد نمایه شنید ...

... کرده اند و ثانیا بدوام ... و شهود اللهی معروف ... تصنیف کتاب ...

... سنائی دانسته اند تا بدرنه عنایت پیغمبر ترک ... الطلاق ...

مطلق ... سخت للقتال حق ... فی رحمت از کابل ...

تا در دهم ربیع الاول سنه پانصد و نه وفات یافت رسید

دانش نیز کامل ... حکیم عاقله صحبت به ... دریافته ... تواند

دقت او ... ایشان ... به طبع ... البوالد ... فطرت

بینش ... داده ... خود ... الا ... استعمال ...

در کوکب ... و مانده بعضی سنائی مرتبه کرده اند ... پا ... عهد نهان

... سنائی حضرت ... بعضی ...

نفس عمل ... جای ... اینک ... اورا ...

... سنائی ... یافته ...

سرای ... سنائی رسید ... خانه در ...

ساخته

نے بندو برابسہ کرد سرِ پای نشیب و فراز صور و محاسن مباح و پست و بلند الفاظ

کار کا بیات نکاه کام طلب است بر غرض لذات در مراتب علمی و مرتبت ...

بجا حال راه ... دان سرای شبہ و شکوک ساخته و رافع آن بر شعرا ان خلل کرد ... بود

و بر بسته نوال است ... قامت بر استقامت خوبی ... بندد و شعر ... لذا و ...

غزلیات را ... دلان ... در ابیات ... وصف انداز کتب صوفیه ...

حوصله بر قلاد صوا ... بر آید حرف ... لذ سر کرم ... تحلیل تا صبح ...

خدا داد ... خلوت ... الهام ... بہوس ... لذ ... در کرد ... در

عبد و عجز و نثر و نظم مشغول ... صنف ... شکر ... میکند ... از انتخاب

دیوان خاقانی ... یافت ... چند ... یار ... و قسمت ... بعضی ... بر دارد

بعد ای غزلی ... شد ... خواص ... معانی در بساتین ... و سوم ...

در سنه ... در دار السلطنه لاهور رقم ... کار ...

ارای صورت ... صد دام ... وهزار کمند ... کار ...

خطه ... علی ... در ... نشیب ... آورد ... لذا ... یا ... دانا ...

بر کرم ... طلب ... داد ... بار صورت ... شغب خانه ...

دید ... ریاست و جم ... بود ... ارکان ... اوست ... دیده ...

سلیمان ...

بدل الذین ... در ادای الفاظ و ذکر دارم ... فرمود ... بدست که ... [illegible]

عهد وفا ... کرسنه ... شراب ... محمود ... با حسن انجام

دانش چو بکوشم ... کرامت ... گذرانیم ... [illegible]

شد ... بنای ... عهد را با تجدید ... چون ... عشق ... [illegible]

نه ... بعهد ... قدر داری ... [illegible]

نقد ... اما آنچه افزود ... علاج ... خاطر ... آمد

عطا ... گاه لبالب ... حکیم سنائی ... جان ... [illegible]

از ... در سبیل ... [illegible]

... [illegible]

... مقصود ... [illegible]

... عطوفت ... [illegible]

... بنیت ... صاحبان معارف

الذین ... اسباب ... تعالی ... [illegible]

... داد ... سوداگری ... [illegible]

... [illegible]

محمد ... [illegible]

٧٢

[illegible]

غره ربیع الاول سنه ... از لندره ... ولیوس ... صورت [illegible]

کاغذ ... بعضی ... چیزها ... [illegible] عام ... [illegible]

... بالدیسپاتا ... [illegible]

... الاصل والبجه ... [illegible] ... در ... [illegible]

وارده ... سفارت ... [illegible] سفارت

متعلقات عالم ... [illegible] یکبار ... [illegible] داده ورداد ... [illegible]

مدح ... در ... بخیال باطل لکن اسباب جمعیت ... [illegible]

... اسباب ... [illegible] انجام ... [illegible] للفتن

... حاصل ... [illegible] بحث ... [illegible] تعلیل

باشد از تعلقات صوری و معنوی ... [illegible] باشد ... [illegible]

... [illegible] چند ... [illegible] بسته ... [illegible]

تعلق ... [illegible] سعادت ... [illegible] بنیاد ... [illegible]

تعلق ... [illegible] ... سفارت ... [illegible]

... [illegible] کمال ... [illegible] باشد ... [illegible]

لندره ... [illegible] موصل العجله ... [illegible]

معانی عقاید آلای حکیم سنائی غزنوی در کرده همت آباد تقلید والا ترک نموده کرده

عذب تحقیق بود بنا احیانا رجام ادب سیه بیعلی سر تو نور لطائف و بیهده

هر سنائی و ربطه معنی الاخوص وقت سنت و یک بحور بیس لذا لند و را

تقلیدان اسعد نقد صلح دارس لذت خ نخال همت لیر کرد بهم

تا در همین قرائن خاطر یار همت استحضار کاو دل بر آمده باشم نه شایح صحیح

را همت بخشید بیاهم اگرچه از سنائی قصیده گو دریای ابدال بهاکه گو شوار دهند

و دلالا زیاده بگرفته بوهم لالا از سنائی مثنوی گو کیمیا کرسلدم سنائی

اول اگرچه مانند همین حکیم خاقانی تجرد و درست اما سنائی دوم ابوالعلا

دیوان ... حدیقه

اول ادخر اگرچه مثل ادیبان زمانه حکیم خاقانی بود نتوان گفت لالا لذت ز کلام

افضل خاقانی

الحاز منقام حکیم محمد غزنوی داد در قالب گفت که آید چرا بار آن

کمالی

ستمند دینی بود ولی بار بنخ عقبی و آن دریا بنده گفتار تجرد

واصولا بنده اکدار تفرقه شکر ایزد را که بعضر از حالات خلاصه حدیقة الحقیقة

انتهی بود بخط بنده سیم شوال انصد و نود و نه قال ... بدار السلطنه

حدیقه

لاهور اما این روگر ده هزار بیت بود بخط حافظ نسته سر آب نسته ...

از حدیقه تمام نصیب للی لاد کفت بکر دلدار اللهی بخش ولد دل ذا در بر شاخ دل معتقد عقاید علم

داکتر دادم

تمام

عنایت فرامینه ابوالفضل [illegible] عفو عنه احکام [illegible] از انشای الابر

انشای [illegible] در لعالب و الالات [illegible] رقم شکسته [illegible] باشند [illegible]

در آشفته [illegible] تن [illegible] پریشان [illegible] گرفتار [illegible] کنار حوصله ورق ها

نازک سفید بر آورده [illegible] خاطر [illegible] خوش پسند [illegible] مشغول [illegible]

و مدایح نخل [illegible] حروف [illegible] مذکور در انشای [illegible]

و محنت انشای [illegible] بی حاصل [illegible] بدید آید

و گاه هرزه گردی خاطر [illegible] می آورد مراتب [illegible]

برای [illegible] انشای [illegible] کلام [illegible]

بصد [illegible] زبان [illegible] درست [illegible]

بجا [illegible] نظار کیان جهان [illegible] دلق [illegible] دیوانش جابجا

افتاده باین حالت [illegible] موقف [illegible]

تا [illegible] خانه [illegible] در تحصیل کتاب [illegible] کوشش [illegible]

گاه باد [illegible] خاطر [illegible] سراپای آن نگارستان صورت [illegible]

زیب طفلان [illegible] بازیچه هرزه کار [illegible] نظر [illegible]

یغمای [illegible] ساخته [illegible]

بیرون نشست باشد در این لفظ [illegible] در معنی افتتاح است یعنی نهادن [illegible]

الفاظ و [illegible] این حرف لا هو صورت یافت [illegible] تعالی [illegible] شد [illegible] از [illegible]

نهاد و [illegible] شد [illegible] میسر گردد [illegible]

[illegible] بما اگر [illegible] [illegible] سلطان [illegible]

در شکل خواجه نصیری را با امثال [illegible] کرد [illegible] حاجت [illegible] برابهام

[illegible] سکندر شکل [illegible] طالب [illegible] را در [illegible] خارستان [illegible] صناعت

آسوده خاطر ان [illegible] عدم [illegible] الفاظ [illegible] اگر [illegible] باشی [illegible]

خفته [illegible] در هم [illegible] استقبال [illegible] هر [illegible] درست

در حیوة [illegible] الفضل [illegible] شده

است [illegible] زبان الاعتراض [illegible] از دیار

[illegible] مسعود [illegible] دست [illegible]

داد [illegible] خوشی [illegible] بیست و چهارم ربیع الاول

سنه [illegible] الصراط المستقیم [illegible]

مبارک [illegible] این مجموعات [illegible] الطالب [illegible]

[illegible]

مقامی است مرتبا [illegible] و هو شعر بلند و وقتی پیش ملا الهام [illegible] از نسب

آورده‌اند که با دیه طلب کی داشته‌اند [illegible] از نفوس بالوالوصل کرده

که کسی هم [illegible] فطرت عالی و گرداور [illegible] و زر [illegible] اوان تا سوره

میدو دست الکن [illegible] پای [illegible] عقیده کرده [illegible] بحقیقت [illegible]

[illegible] و تحقیقت عالی [illegible] مجموع مشتمل [illegible]

خود [illegible] دلش منتش [illegible] تذکره [illegible] نظم و نثر [illegible] شده‌اند [illegible]

و شوق دل [illegible] سیل عبارت [illegible] ملکیت [illegible] صحبت [illegible] نشاط مشتاق

[illegible] از [illegible] مشکلات زمانه تنگ آمده از صحبت [illegible] دل

بوده باشد تا اگر خط [illegible] طبیعت [illegible] کسی را آن [illegible]

[illegible] که [illegible] فطرت [illegible] ارباب معنی [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] مولانا [illegible] مطالع [illegible]

[illegible] سواد صورت [illegible] دل می‌آراست و [illegible] شاهزادگان

تماشای [illegible] حکمت [illegible] مسرت [illegible] می‌شد و مولانا بخاطر

[illegible] عموم [illegible] خود [illegible] مجموعه [illegible]

[illegible] آورده [illegible] سواد [illegible] عالم [illegible]

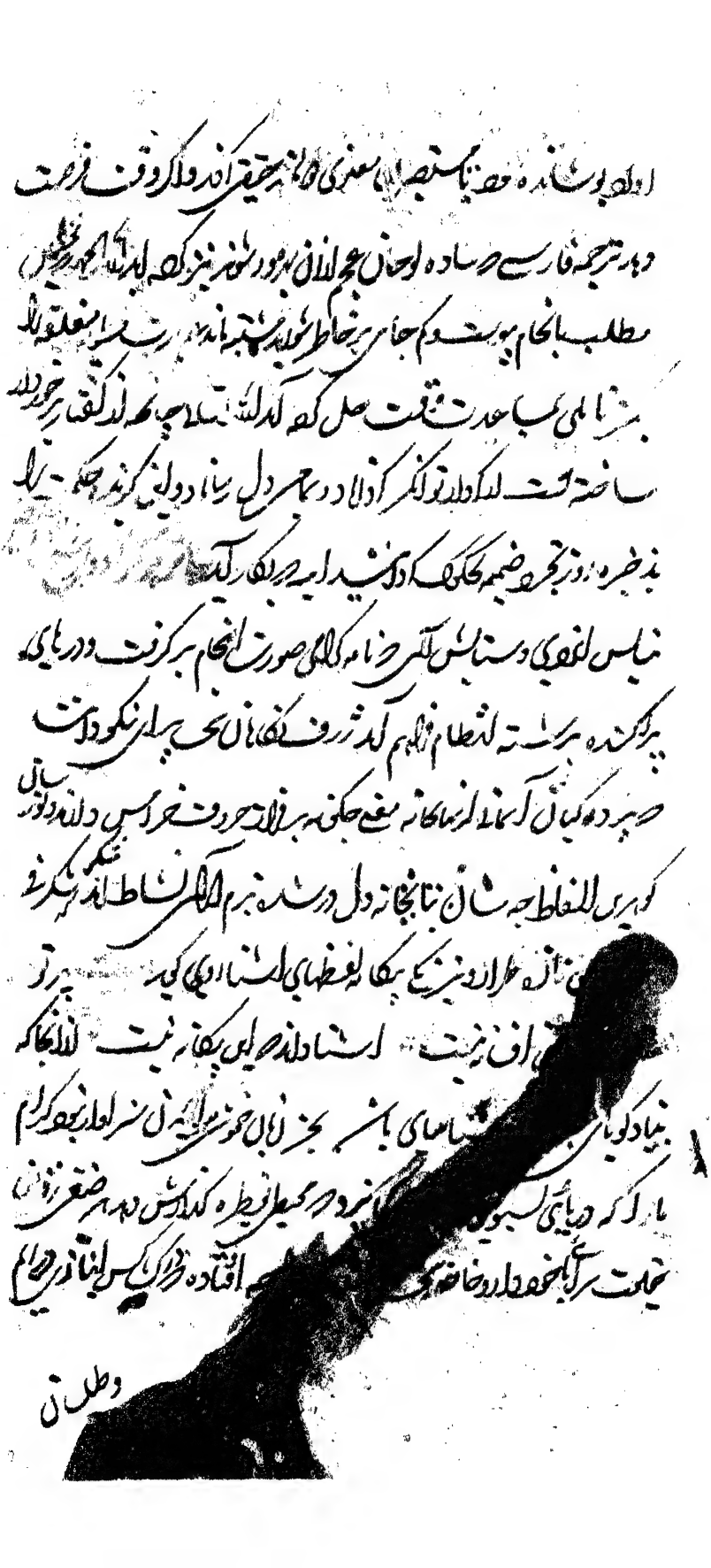

و طلب آن لازم آمد در وصف خاطر کریم بحر الهی باستشفاع نیست تا توجها لکم

بکوشم که با خط ملکی تربیت مر ایشان بود اکام و رستان باز داد

نزهت بزبانی آن دو فنون چند موش صورت مغفور سلسل بی آن الهی نیست

ولفصیحی آن فارسی بحر مدار البته آن آنش که زیر جسر این که

جمع آسمان کارست الفت سرابر مخزن امرا در کار العلا بسم هزار دست کو انوار

بنیش که در معانی مروزیست بیان مقیس زبان انگلستان سلک دانش

مر بر زند بجان لیلی مجنون تک دو خسرو انداد استانهای باستانی هندوستان

از باطن قیاس تر او سخن بارید دهر یکت چها نهار اربیت سرایند باکی کرد و دو دوان

نقت یک بهفت کشور به بجهار ایست نوائی آدینه وز بجر سند زمانه از بانه تا لا کرفت

در همان قدر لیات تهدستی از جهاد شکوه شماهی که ست آید همان روز تیکه

آغاز غنچی تات سعد یا آمی بستان در ربور حرف بسمله بینی چند باستعد لکرد

رشد و بیجان در نیز یاکتش و بجر دو قسم آید بیش سهو دل معلم و نظم و نثر

داستان آن اندریا با همه زیش بانت سعید بدوسی آن نکاه اعانی نظم

سد شود صهال الله چون نمای جمعت الکم الکی خطاب مر الی القلوب دو سند و با

برد و طلب

ملک و ملکر لکف بسلاز انجا همت لفن و بیش طاق اکبر بعفخاط تمیز هیچ خرخلی

و جهت مرکبی هم با ... الفت دهی و طرز کاری آغاز و نمایش
نه الفت سلوک دلکشید تا آنکه دیوان نوید عقلا هر نخ خامه بحکایت باحر
داستانهای لاحوصله الفت طرازی سواد کلک ... نخست سخن آمود
ببی پیا انجام رسید سخن جون بنیاد شعر و گفتار ریخت تخیل تازه نهالی
نظرات مقدس که بهار ضمیر ... بر دارند و آن گروه خیال آرایش
چندان منزلتی نیمه و بالین حال از هیچ حقیقت طراز آن یکتا ...
را ابتداء شاعری نکشیده خلاف آنکه در صورت جواهر آبدار لطیف ضمیر آسمان
پیوند بر حال شیوا انبیاء لفظ لیکن ... طراوت درستی و ...
یادی با آن نبردی سخن ها این جوش درون کمتر اللّه ... و دلهای
ترانهای خویشتن را ... گروه سخندان قافیه پیمای بر ... داستان ...
همزبان خاموشی بوجه در حکمت نامهای باستان زرف نگاهی نگار ...
و پاس ... انفاس که در صنایع ایزدی تامل فرصتی هر چند دم
سازان نیک سگال در بر انداختن ... گاه و الا اساس نخست
گوشه نشینی سودمند نیامدی ولاکن ... نامهای روز افزون معنوی
خاطر ستردن نقش هستی بهره نگارین سخن میطاق بلند

نامی

تا پیش از آنکه سال سی و نهم الهی از جلوس ظل اللهی در آید بنگاشت پس رخت هستی بر بست
آن دانای رموز انفس و آفاق را طلب داشتند تا پایان روز آن آدرد افزود
و آنچه دست بهم داد از آن رفتن رخت هستی از این سرا تا دم پس تر آزردن
بحث سخن آید با آنکه فرصت طلوع انجام نبود رسید در پایان دلایل
در دل آن کار طلب کرد تا گفت آنچه سخن خود سر آید
با آنکه قسم در بنیاد بس بی سبب نیک کردار نیک انجام بود آن سال
این نقش بگفت آن همه کار آن صد نیک و فضول تا بایستم کین نقش دو سه کار
بس تنم گر آب هدف نه بازار هر گشتم از این هنر بی سبب تسلیم
بیست و یکم مهرماه الهی سال چهل یک بسیم و صفر هزار و هشت هجری از جهان گذشت
این نامه گوهر امور ملک و مال در رسید آن از اصل خط لکه . لذا آهنگ بار بستن
کرد هم شنبه بهشتان تقدس خرامش بود غالب خطی سوی
خاک فکند جان گوهر سوی عمرات بکف جان کالای بسید بار زاد
که البته جان کار باد بپرد جان جوهر الهی زمان مستحق مغلط کوه بیابان
ببرد صاف در سخت پدر آن سر خم رفت جهان را زرد
تا نظر سخنوری سوی کلک نشست وکرده ها از مردم ترکمان غم جای گرفتند باد

سمند نفس را دل بهم بند در سیاه کلفت بیرون و مدحت سر النفس در نفاق کشید

دل انجمن نشین خاطر بر تحمل تشنه لب بیرون بر آب رکند

و دل او بهر زبان سیف کشتند سر او استاد دل او را بیع دل او بس او

بخر نگاه حضور حبیب کرید و زبان ترک دل حیات ست که کلمه سیاه دل ز رو زاد

لقا در سر آید دمی ساز دل بزم و رزم را بهانه عشرت سر نشست

مقاصد انفس در دل تنگ شد کره کن سر بلای دل افکار رخت بست

رنگ کریان باد به غبار آه در جگر و کینه شعله کره شد منزل الله

از جهان بر گرفت جهان بود آن که طلب نعمت کرده تنگ دل بسته

از دل استر بند بر سخن آویز جنت کرد از احمد نعمت کرد بیانش شد

دستان کلاه دوستان را نخجان نگاهی بیا نکت در کام نخجیر نخجیر بس

بی باک و تعلق استین گرفتند و نخجیر هر طایفه را استیو نعمان بر گرفت

و دلدو نشانه تیر افسوس بر کشید داستان صاعقه ریز کالبد گشت در

نیامد و به بار چنین قلم در نوشته کردد هر گاه جهان را احوال چنین

باشد لذت دنیا که مراسته صورت به معرض تماشا ست خیمه بس

دل افسرده را خاطر جگر نه در جوهر قفس جای کرد تا بیک شهید دل از درد

شاهم

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم لعل در نهان

خلاص معاطف [illegible] در [illegible] هر که [illegible] بیان

لطف بجان بخشی دل هر آن ادب [illegible] صورت و معنی [illegible] دیگر [illegible]

دینی کز [illegible] سحر جادو [illegible] که [illegible] چون [illegible]

در [illegible] چاره [illegible] زلف [illegible] چاره [illegible] چه چاره [illegible]

غمزه [illegible] خلق [illegible]

[illegible] لبهای [illegible] جان لکن [illegible]

سبحان الله [illegible] نامه [illegible]

[illegible] سراپا خاطر آن [illegible] نخل [illegible] بوستان [illegible] آن [illegible]

بار خاطر [illegible] خواهد [illegible] دلا [illegible]

[illegible] آن پیش آمده [illegible] انجام سخن دلاور

آن [illegible] گرامی [illegible] تقدیس [illegible] دل [illegible] ملال بار [illegible]

[illegible] اندیش [illegible] بجلستهای [illegible] در بوستان [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] جمیل

فرزند جمیل [illegible] آن دمساز دل [illegible] جمیل [illegible]

دلاور

صنایع آن قسطاس دلپذیر بلکه نقش پیش گرفت روزنش [illegible] آورند

به [illegible] بی و یا لالای لذّت [illegible] نقش پنجاه هزار بیت [illegible] خورده اند

و آن لعبتان تجلّی [illegible] ناشناسای لذّت [illegible] از جمله [illegible]

بنده [illegible] بساط [illegible] رسم و دل صد جا در گرد پنجاه هزار بیت [illegible] نگار

نگاشته اند [illegible] تازه در بیان شبستان حکمت [illegible]

بوستان [illegible] آمده انجمن [illegible] کند [illegible] دوا [illegible] جویبار

بیاض شوید و خط [illegible] ایام بهار خامه نگار [illegible] سفر گزین ملک تقدیس بود

منظر در آمد [illegible] مرآت القلوب ابیات [illegible] رخسار چهره افروز

بهم زبانان محفل [illegible] نگار [illegible] ترانه [illegible]

آن گروه [illegible] آمد [illegible] و [illegible] دل بر

خواننده لخت [illegible] و هر طایفه [illegible] نگار [illegible]

آن را نگارین [illegible] ساخته در سطح کاغذین نمود داد سامان

داستان داستان [illegible] ترکیبی [illegible] و هر سخنی تازه [illegible] یافت

لذیذ [illegible] برکات هر گوهری داستانی [illegible] اندیشه [illegible] سود [illegible]

ابیات آن [illegible] و هر در [illegible] در سلک [illegible]

داشت

دل را بنت الله الحمد لله که گره از کار دل بگشود از قطره ... قدرت الله ... و عجب ...
منظوم نشو و نمای سخن سازش بزم فیض انتظام آن ... از دیده ...
ریزی ... دست ... دل را از ... در ... باد ... انگیز ...
شاد ... دلی ... راحت ... دل ... داستان ...
نشاط ... آمده ... دل ... هوش ... سو ...
که دلهای آسوده را ... سرمایه ... تقدس ... دل ...
آنگاه دلها ... انجام ... آغاز بر خواهند ...
... دلها پدید آید از ...
نسیم ... دل ...
خروش نشاطی ... داستان ...
آدم ... نشاط ... کان ...
با ... دل ...
و از طعنه دشمنان ... بجهت ... به ذوق قلم ...
... قلم ...
نقاش صورت و مصور امکان ... دست ... ایمان ...

بیرون نیایش از عهده آید حمد و ثنای تعالی بصیرت انسان نکوهیده شتر ناشکر

حباب جهان لالا ربا تعمیر دیوار کاخش و سقف چوبین سنا …

دل کردن بکار در شکوه برنگ آمیزی محرابها باده … گرفتم

عیسی بر افلاک نیست توسل بجوید هر آینه شرح جمال عجیبی را ابدست ادراک

بر ولایت نبا شنید که خطوط شعاع دیده عقل … لوای

تو باسم جمال لوحت جنانی … سبحان الله … خط و اقلیم

منظر است که نقاشی های کلک تقدیر منصب حادث نقطه وجود را در صور

ایجادی و نقوش بوقلمون تو … تعظیم جلال الهی دل

زکی دین پر و بال شکنی … هم زورش نیست تاب دیگر … و هم را

پای لنگ در نوشت … حرف شناس لیس بوله نور اذان انسان غیرت یار

آمده دل را بخیال جلال نعوت است زبان بر وقت … تشریف …

هم نور در چراغ بینش … هم جسم چراغ بینش نور اکس میکنند زبان را بگفتار

آثار نتایج حق شناسی دل لطف پرستی ضمیر زبان نکارین می سازند و دست را

با دل همزبان میکند و قلم چوبین را از زبان گوشتین همراز میکند …

شکر نعمت منعم حقیقی بسیاه … اعلان نقش … میکرد در … همان …

طراز

طراز زبانهای باستان که [illegible] زبانها از [illegible] پیدا [illegible]

[illegible] نقش الحمد لله که [illegible] زبانها [illegible]

رونق [illegible] پیدا [illegible] کرده است آنکه [illegible] نقوش [illegible]

ذی [illegible] زبان [illegible] آنکه [illegible] صورت

[illegible] امروز [illegible] وحدت [illegible] آنکه [illegible] داستان

را [illegible] باید [illegible] امروز [illegible] بر [illegible] عیار [illegible]

[illegible] دلهای [illegible] ذات [illegible] دل [illegible] است [illegible] شناس

[illegible] لالای [illegible] است [illegible] اگر [illegible] تا [illegible]

[illegible] لالای اقبال [illegible] معنی [illegible] اوراق [illegible]

[illegible] پیدا [illegible]

[illegible] صورت معنی [illegible] از [illegible] دانش [illegible]

[illegible]

خطوط [illegible] دلهای [illegible] شهنشاهی نظر [illegible] عشق

جهانگیر و جهاندار و جهانبخش [illegible] حقیقی و مجازی جلال [illegible] اکبر [illegible]

غازی خلد الله [illegible] جهان [illegible]

در ظل [illegible] دولت [illegible] دار [illegible]

این صحیفه غرّا ... عالی که ... از نفحه جلال خصایل ...

... جمع ... شمایل ... و ... نامه ...

با صد عظمت و جلال در ... التاج سلطنت که ... صدف ...

عظمی ... العلال نور ... اقبال مستوثق ... مرضیات

الکبری ... ظل الکبری رفعت پرای تخت ...

... سلطان ... ثبات و ... [illegible]

تا رک ... ظل ظلیل آسمان ... لوای اقبال ... صورت ...

... کند ... قضا و قدر ... عقل ...

و ... اسکندر ... دیده ... آن ...

اقبال ... افتاد ...

... در ... نسبت ... خود ...

تا ... در ... سلطانی تازه ...

... عالم ... آفاق در ...

... عالم ... آمد ... برادران ...

... اقبال ... نصرت ... تحقیق کنند

در این

۱۸۱ در آتب سهالکفانه انعام بر لعل الله که آنها در رساله مولانا زلم آید بانها رشت

دولت آنکه نه ناشنس بری و عاطفت ایشان بهر و هدایت بهر باد

شدی درجه دولت و سعادت و حصول عنایت افزایش اولاد

چه ایمنی عند رسول الله حضرت رسالت که از دولت اوست تا او رسول آن لازم

حق شناسی لفواید زاد بود دولت را بیشتر آن غیبی تهنیت کرده تعلق

چه کوه دلالا دریا عظمت در بیت سماعت زاد صورت و تمنعات

معنوی حکایات آید و شنیدن عام قدس اعلا نوید زیادت سعادت نوده

یعنی دولت قدس آن مجموعه مونسی انعام اسباب فراز شد به نفس اسرار

مغز گلستان بشر بهار است مرادف ادب تا آنچه پرده بیدار جهانست

لعل آینه حقیقت نمای ادو دولان قدم بیش نهاده صور اشیا نامظهر تحقیق

شناسد و لیکن با بر لکار باطن فهم یک نور دولت در مظاهر کو ازل

ظهور دلالت و ایشان بند رسنا و مقتضی تنوع ظاهر لذت وجه درایت لعل ترفیع

ادو وجه یک نفد مطلق بیشگاه خاطر لذت شعشعه طلوع نجد و نور سایان

ملا لمعه حقیقی عاقبت و رسالت لطف کار رسانیدند چه اندکیت عشق ز دل

در لجه حقیقت یکتایی در آید و نقاب دوی و حجاب مایی و تویی برخیزد و لو ان

[illegible]

ی اطلاق ایدنلر جمال حسن بالا پرآیت اول جهان آرا کسب پیش
نظر ایلادکده خاطر فیض منظر نقوش الوان طرز دلالت شعار ایدن
دستیاری آکر دلالت صحبت عام سرت اقرانلا اقفات
بر نمط طلسمات اولان کتاب دلکشا در دیده وران حقیقت شناس جام گیتی نمای حقیقت
مطلق توجه علامت دل صفت الحق طلسم اوج سعد
نمونه انیسلر کنار قسم نمایش نهب کشای اوصلا کتاب است نمونه
تعبیر نقش دلکشا یافته بلکه آیینه جهان نمای واصطرلاب حقیقت کشای معنی
است جبر اعلا جمالی جبهه تعبیر منصه لذتا دیدبان ظاهر وجبر رسان باطن جبال
باشر الاندلالت قیحان دل مغز جان قوت دست سویدای سبز ضمیر
ست اکر وساطت اولنمودی ترب حقایق کوندر دلکش باد داسته ماندی بخت مایده
انفعال برجاهرلی نبیم ودلش ظلمان الایلر کبی منعقد نکات
جویان هر روز دیکر خوان نعمت ترتیب دهد اکر نه قید کتاب کهوامد
شکفته مغ رنکین معنی لفظ جان پرور اکر خط نهور بحث تعلق نزاکت ودل
نالر نکه دستهای اوخاند کتر سیسی صورت بنیان بکر دودی الکلرنده مغز قلبهای تشناسان
جامع ابت معرفت شناسند ظلمترلیست دروی هزاران اندیلر زیبت

درخانه‌ای رسید که چشم بانه چه دارد تو را که اقبالم آنکه هست بلبل و علم

نور ... سلاسل نیست ولیک مهر الغرایب با دوست ابراب است

چرا از آن کلمه نعمت که نجیب یعنی را در الشاد در رو نه د الاود

... کو پای و با جانان که ملتبیر ولی وصل ... کو از این یاد در تیغ کرد

آن ... آن که ... مودت ... سر الله ... العصر ... نسبت ... گ

خبر الله را آن جناب کرباس ... نه دو ... که آمد

تجرد لمعه ظهور نمیدو سلطان دل از دل این هندستان خیال ... معز

بزرحمت در میان تجرد پای فرستد ... با تعلق و اطلاق با ... کتب

... ولایجا کاه بر زبان بام شتافته دریچه کوش زرد آمده مرحله مرحله

روابط تعلق کو اسپ تجدید که دل می شتابد و لا انجا لو وحدت سرانوندس

در ... شوری یک ... زبان بعد از دل آن ... و آنها ... سیر ...

ما صدر زبان ... لاادری ... می سافند ... بر ... قلم و ... عبور

نموضه ... آباد صفحه حسن محلی ... ایجاد اقامت ...

... بدا الملک حقیقت طبل رحیل ... می سافند باید ...

... در او ... العلم دل ... خانه صورت آمد سوای آن مراحل که گفته شد

بعاد منزل دلها ... قافله ... تلك بعد ... که اعتبار ... چالاک

جه اطلاقی در دل اندیشه آن کار پدید آید در نظر اخلاص ما ... بهشت

و [illegible] دوم دل انجذاب یابد و شوق پدید آید

خوانند سیم دل عزیمت جزم در سر گیرد چهارم آن کار ...

بجلای ظهور رساند بار ... جوهای لطیف نگاهی زرد

از ... گشته ... لشان ... تحالی تجرد و تعلق جهره

جلوه نما کرد چون آیین خاص توقیع حسن خط نگار آید از ... ری

... عام التصویر البدایع نگارخانه موجودات ... حسن گونان در ...

... او جلوه داده حضرت ... صورت و معنی ... بلند

دلالت ... صنعت تصویر ... غلطت ... نمود

میکند ... تصویر ... غرایب نگار ... صورت ... آن

چنانچه ... نگاه ... ببینند در حیرت زده میرود و لیکن از جان گرامی

... دریافت دلالت حرکات و لطایف ... اند که بنظر آمده

هر آینه بعجز خویش و قدرت ... اعتراف ... شناور ... بحر معرفت

ملک میگردد ... بعد حظ ... دریافت ... نقش ... لوحان ... رقم ... انگارید صنع

صنع

...بوده در مرحله به پیمان ترتیب و دو نقش که الف و الف گشته سوم

لکن آیین التصویر گوید که به پیمان شد تا از کجا از جهان

یافت در صورت نیست که التصویر جمله ایستاده از عالم علوی

در بسیار جا معلوم است یا آنکه پیش می‌بایست اما از قید بر آن

هر غرایب بخش آمده کمال آنهایی گشته و بعضی اعلا خلقی ...

معنی نه دیر رسیده

در حالت تصویر در آنها که معنی صورت نیست ... الا آنکه معنی بر ...

میکند و خط التصویر عبارت از صور حروف ... هر طایفه یکی ... زمینه

مطالب و مقاصد اصطلاح که نظر بر خصوص نقش میکنند ما نظر در ... تصورات

صورت بر ... صورت دلالت میکند و آن بر معنی خاص همچنانکه صورت ... دلالت

بر الفاظ میکند و الفاظ بر معنا سبحان الله که ... مولانا نجف ... وکانجف

... حروف خط ... جان نیست ... حرف الا ...

... بود ... الفاظ ... موضوع ... میکرد ... که بر ...

... حایت ... انک ... از بر وقت ... بار داشت

کیفیتی است خاص و ... بکیفیتی دیگر ... آن قائم است ... عناصر ... است

هر گاه ... ب ... دم یکدیگر باشند چون ... جمله

... آنکه هوا ... لذا اقر ... بشدت بیرون

خروج سبب سطوت تموج ... آب ... حیوانا

سبب نفیه ... مجموع ... لذا دانش و بعضی ... کرده ... وارد از

صفة قلع با ... صوت بعد سبب و بعضی تموج است اصوات هوا

که ... معلوم شد مفهوم ... کیفیت ... صورت حالت

بیین صوت ...

را کیفیت عارض ... گردد در ... تمیز ... شکل زیر و بم ... و خفت

... لذا دانا ... و کیفیتی خاص دیگر ... تخالج و تقطیع اجزای

هوای عارض صوت ... باد و غنه باد ... ان

از هم جدا شوند آنرا حرف خوانند شیخ ابوعلی سینا در رسالة این کیفیت خاص

صوت را حرف ... گوید ... صوت معروض ... کیفیت خاص

را حرف ... و بعضی ... دقائق ... مجموع عارض و معروض را حرف

شناسند و ... که این نزدیک ... باشد و چون ... حرف ... حکمت

حال عدد ... هر طایفه ... اختلاف دانند و آنچه در ... خطوط

... رقم ... استعمال است ثبت شده ... هشت است

... زاد ... لام والف ... نویسند ... طایفه ... است

حسن الله ...

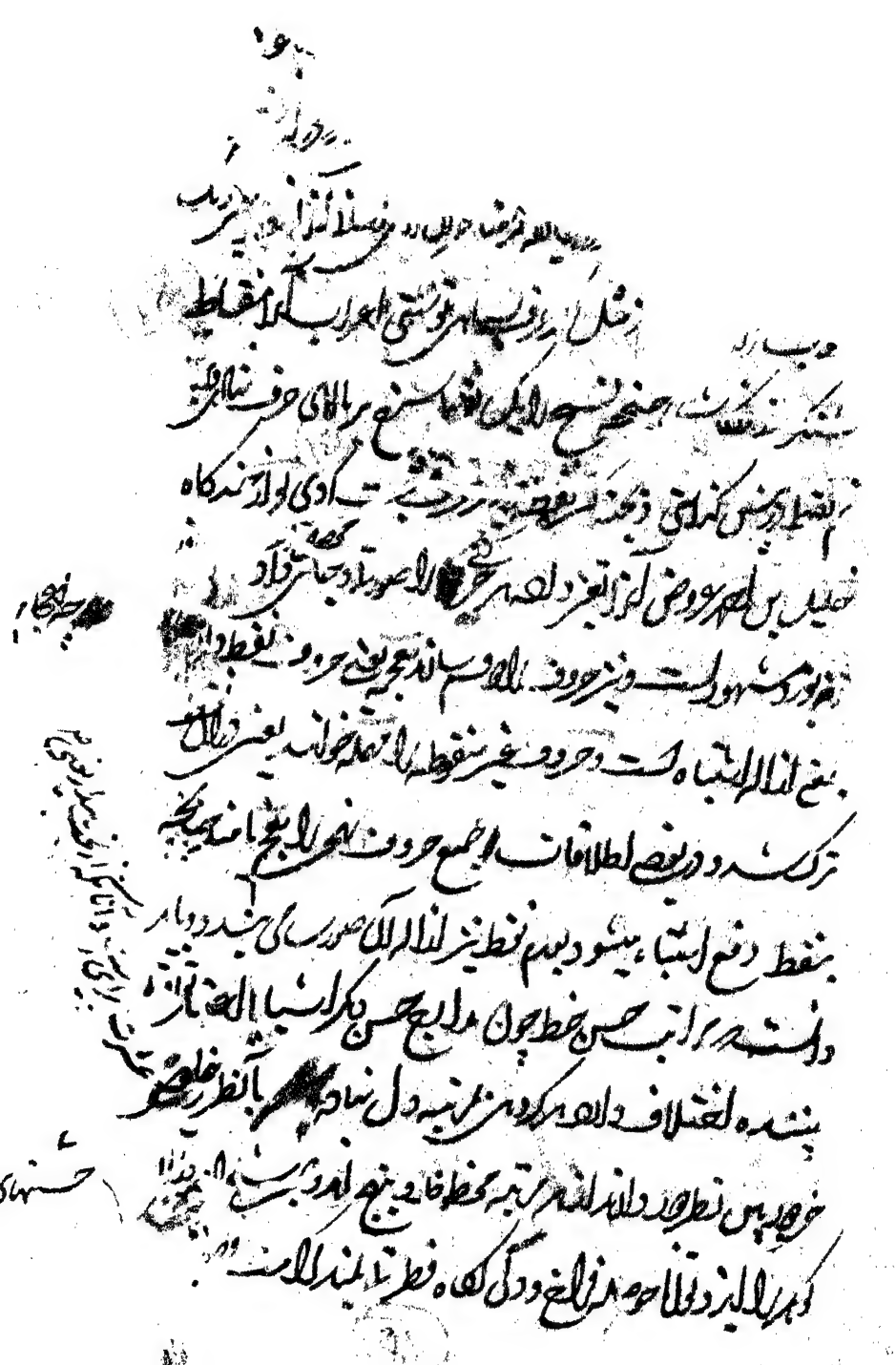

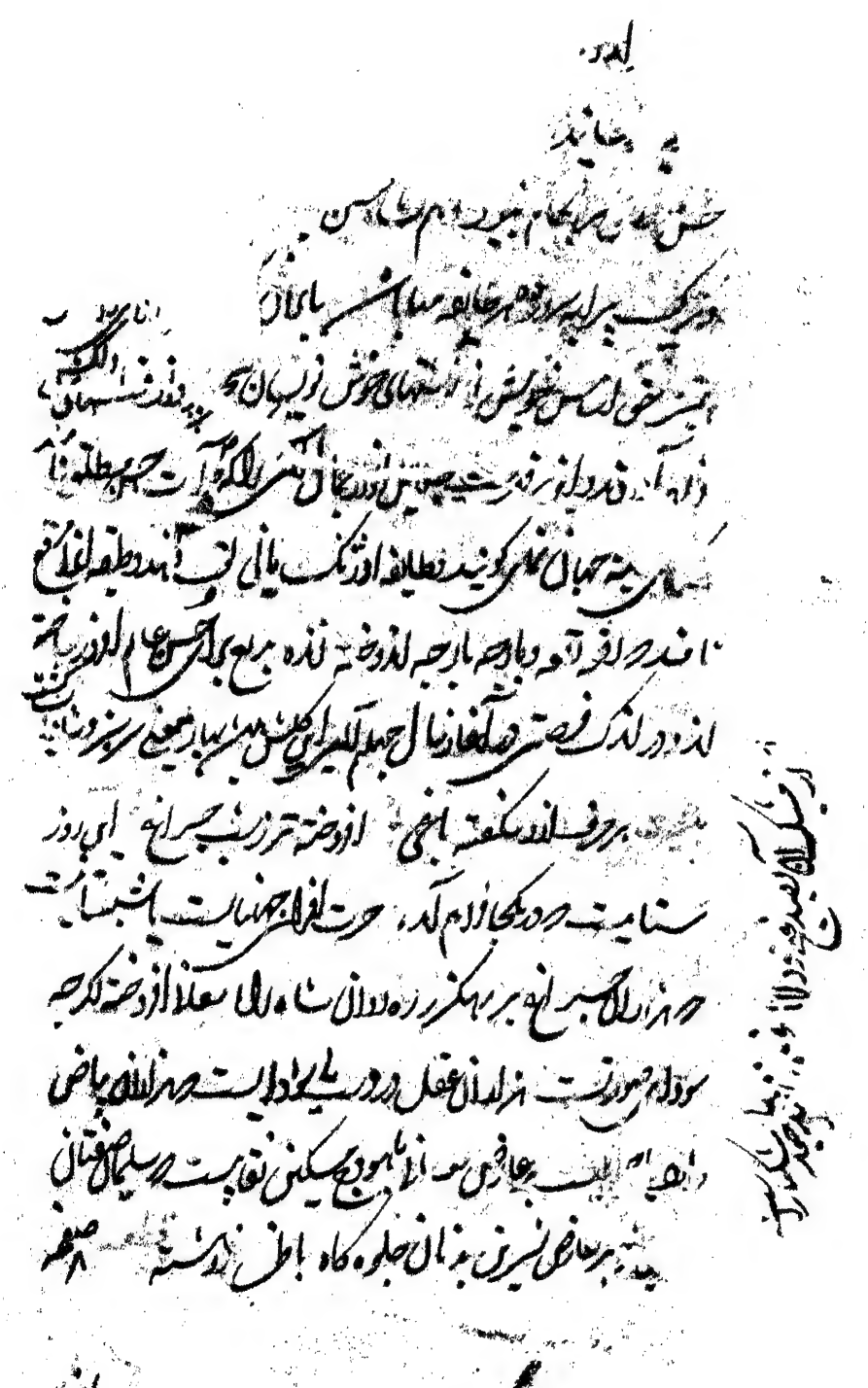

سپید و رنج

... تا بیت ... درون گشت تا اورا

... حجتی ... و ملکات ... اسر ... بحر ...

بیشتر ... اهل ... سکرد و در طایفه ... بسیار آن نیز در ... دل

دا استعمال ... بعضی ... از قبیل ... ا ... جرو ... داشته

از جمله خط هندی و سریانی و عبری و قبطی و معقلی و کوفی و ...

و ... حال ... آن ... اصطلاحات ... قوم ... در ...

بیع ... می آید و در بعضی ... های ... ادم ...

نسبت کنند و طایفه با دریس ... گویند خط معقلی ... و ...

... در خطوط باعتبار سطح ... خطی ... که ...

... و معقلی ... کتابهای عبادات ...

باین خط ... جهان ... در ... معانی ... می نوشتند و ...

آنست که ... آن ... باید ... و ...

و ... میان ... طلا ... دل ...

... در ...
... خط معقلی

ب ۹ بدانکه [illegible]

برخی خواص [illegible] خاص الاوقات [illegible] الا آن بد

خط خوش را بنیاد نهادند [illegible] الی بین تفصیل [illegible]

استادان ریحان و رقاع و تعلیق و نستعلیق و بعضی از خطوط [illegible]

خط [illegible] الحق [illegible] یاقوت مستعصمی [illegible] نوشته و نسخ [illegible]

بنا بر خفی [illegible] کردند [illegible] نسخ خوانند و توقیع و رقاع [illegible]

رقاع و محقق و ریحان چهار دانگ [illegible] نسخ است و [illegible] دو دانگ و نیم خفی محقق را

[illegible] ریحان [illegible] این مقال [illegible] شهرت [illegible]

خط [illegible] نوشته [illegible] یاقوت [illegible]

در خط [illegible] شیخ [illegible] شهروردی [illegible]

[illegible] دوم مولانا [illegible] سیم [illegible] چهارم مولانا مبارکشاه زرین قلم

پنجم سید [illegible] ششم میر یحیی خط [illegible] تعلیق [illegible] از رقاع و توقیع استنباط

[illegible] خواجه تاج سلمانی [illegible]

و درست این خط [illegible] مولانا عبدالحی منشی

بار و نیم دانگ دور دست و یک و نیم سطح

بار و نیم دانگ [illegible] سطح است و دور [illegible] و یک و نیم [illegible]

[illegible] و امند خفی [illegible]

[illegible] محقق خوانند

سلطان و ...

... پدر هروی ... آنجا هروی و مولانا ...

... و اینها این صنعت قسم را با ... رسانیده

... مولانا ...

خوش‌نویسان ... کاتب ... مولانا ... که ... [illegible]

... خواجه عبدالحی تبریزی ... و تعلیق ... خطوط ... ابداع

... تعلیق ... مولانا ... مولانا ... که ...

... مولانا جعفر تبریزی که مولانا اظهر ... در ... وضع خاطر ...

در باب خطوط نستعلیق ... صاحب ... نقد نظر ...

و از خوش‌نویسان این خط مولانا ... مولانا سلطان علی

مشهدیست ... خط ... در ... طرز ... مولانا ... مولانا اظهر ...

... خطوط ... معلم ... فیض ... خوش‌نویس ... استادان مولانا ...

طرز خط ... سلطان ... سلطان ... مولانا ... مولانا ...

... مولانا زین الدین ... [illegible]

بطرزی خاص ... مخصوص ... مولانا سلطان

خوشنویس بوده است چه

این آثار که از خطوط مولانا سلطانعلی

و دیده شد بغیر از دیگری بیش از قطعه نویسان نمایان باشد

رسیده صحیفه بیان خط کاو خط سلطانعلی جز فرق شده بخط ملا

بجا به کمال رسانیده اند لیکن آن نمکی که ملا سلطانعلی راست در خط او نیست

مولانا حسین تبریزی و میر سید احمد مشهدی و مولانا حسنعلی مشهدی مولانا

سلطان محمد نور [illegible] و میر [illegible] و میر عبدالله [illegible] اصفهانی است و [illegible]

و در نقطه خاص [illegible] حرف کشیده اند و امروز [illegible] رقم در خط [illegible]

خلاصه خط صاحب نقش دلپذیر [illegible] مولانا محمد حسین کشمیری است

که بقلم [illegible] چون اقتضای سخن [illegible]

[illegible] گردد [illegible] عنبر [illegible]

ابوالفضل [illegible] همان بهتر که [illegible] [illegible]

[illegible] صورت و معنی [illegible]

[illegible] نظاره کنان [illegible]

دو دام

و منا الوداع

در بیت تبه از وصف پیمان در روایت آمد که لست المعیار

در بیت ما شنیده ایم که ریسمان می ترسد   این مثل پیچان

سند دل

باشد شهره دل است پیمان هر روی با کی جانا که ... سر لک

از وفا ... باید تنزیند ال چون یکبار گزیده شد و حالا گردد دلها

دیگر چرا باید ترسید بر دل چه رسی نعمه هم غم آلود شم در لوله

از آنست که نعمه الود الا سوق خود در اکثر نفوس ایجاد میکند

ساقی ترانه شب غم ساز میکند   غمهای رفته را همه تازگی کند

... لیز که انجام شاهنشاهی کفر زنامه که به مسعود ...

زه نقش سلطنت و خلافت منشور الالباب دوال عدل و ...

نسخه ۸

نتیجه انفاس قدسی نفس خلاصه لطف و خطاب کارکه آفرینش ...

خدا داد

دانای مجمل الفهم جهان آراسی لمع تعلیم دبستان ادا

الباب اللبیب نوش دلاویز اصلاح ... باقی ...

و خم کان یاقوت لا یکل است ایمن دریای گوهر ادا کاسلطه

ز لطف افشان

نقد جیب رود [illegible] این سعی به حاصل کنم از پی بیم

باقی بنده زبان دانا باد شاعر زد که معنی این رقم

در عهد نوشیروان عادل [illegible] از خرد لیس [illegible] تبریزی الانبابان سلوی وبید

سلاله بیان تا این [illegible] نظم ترتیب داده است جان آتشینه لبالب

جانب سمان به یکی به رابط بندی [illegible] و درجه قاصد را بسته ادا

اهل شام روز بهجت [illegible] این [illegible] خاک [illegible] صد منزل نوبر دانی

نسخه عبارات از حضرت او بر سکندر لیس برد که شبستان نهاد [illegible] که

در [illegible] تنگ آمد به بر بری روز لطافت جای پاک نظر [illegible] داده

نیم عجم [illegible] الفاظ عربی و عبارت مجید هستک [illegible] لبناد [illegible]

شعور [illegible] معز [illegible] اقدلی لگفان را پای دیبران [illegible]

کوران [illegible] ... ما را مرمه در چشم کشید نه نه مرد ما را جلال آن کرامت

[illegible] زین خرد [illegible] ساخت نه نفس عنصری را در وطن

[illegible] لطلاق کشود به تجرد منسان به [illegible] غوص دریای

بود این صحیفه از مشکلات [illegible] التیام یافت و [illegible]

تمام آن انوار سهیلی و الله الموفق بالصواب

[illegible] الفقیر [illegible] آملی

اتفاق افتاد چرا که این کتاب نیز در علم حکمت عملی [illegible] بایل

عبارات و مقالات و استعارات بسیار بی‌نهایت و تشبیهات و الفاظ

[illegible] شده و چون [illegible] انداخته چه در حال صورت

داستان [illegible] جمهور آدمیان [illegible] عقد

عالمیان [illegible] و [illegible] عبارات [illegible] هر کس در [illegible]

[illegible] و الفاظ [illegible] عبارات و استعمال [illegible] از

کلیله و دمنه [illegible] لذت [illegible] خندان [illegible]

[illegible] آن [illegible] دیباچه [illegible] صفحه [illegible]

[illegible] طالبان [illegible]

عالم [illegible] انوار سهیلی بر گردان [illegible]

و در [illegible] کتاب [illegible] حکایات [illegible]

و [illegible] انجام [illegible] خلاصه [illegible]

[illegible]

تا بر دل [illegible] زبان الکن [illegible] خاطر [illegible] آنرا [illegible]

[illegible] بدلیل [illegible] آن دریخ [illegible]

بقدر [illegible] [illegible] این جوهر گرانمایه برای [illegible]

خواص [illegible] دانشمندان [illegible] اسبیه [illegible] زبان [illegible]

گشت و بر همگنان وضوح یافت که [illegible] را انجمن [illegible]

دانشگاه [illegible] لعل از آن [illegible] تقبیل [illegible] خندیدن [illegible]

زبان [illegible] الباب الکتب [illegible] زبان [illegible] گشودن [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] حضرت [illegible] لطف [illegible]

از وضع [illegible] [illegible] مقصود [illegible] مطلوب

[illegible] [illegible] [illegible] خاموشان [illegible]

دریافت [illegible] [illegible] [illegible] زبانها [illegible] [illegible]

[illegible] لطیفان [illegible] لطائف [illegible] ساخته [illegible] الفتن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] لطائف [illegible]

[illegible] دریافته زبان [illegible] [illegible]

زبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دارا

دانا بر دانایان زمان و لبیبان [illegible] سخنوران از زبان [illegible]

آمده [illegible] عمیقین هزار تا ادب لازم و اتفاق [illegible] و الهام آمدن

جمله [illegible] نامهای دبستان [illegible] ذوی الحیات

بنگرید و سلطان [illegible] الا آن [illegible] نام زبان الاحوال

بود و دیگر دستگیر از او کار [illegible] چو دیگر بودیت از او کار

۱۴۶

هم زیرکان آموده و دیگر [illegible] سلطنت و حکمت کار را بر داشته

کارنامهای ساخته و زبان [illegible] النواطق ام دستور العمل

شده محتاج میشود و زیر نام المنشه در زمان الاحتیاج مطالعه

و دمنه [illegible] و کلیله و دمنه را مفتی [illegible] طایفه ذرا امروز آن

و دیگر رسته طبیب نقوش آموده است این در سخنان خردمندان

از دفتر سایر الاحوال زبان از زبان وحوش و طیور باید گفت و از این

فهمانیدن [illegible] تمثیلات کودکانه باید زد و در زبان حال

با ایشان بر زبانهای گذشته و ناس حاضران وقت و زمانی [illegible]

به احتیاج بر زبان حال و زبان حال [illegible] گذشتگان و زبان [illegible]

جهان را کرده [illegible] امروز [illegible] بیان [illegible] جهان [illegible]

ازرد خاطر دلی کند الجواب حاضر آخر زبان بیند

دلیل وا ... بی ادب لاغر و درویش سینه بیند آنکه ورزد کار با تجربه ... ن

را امتحان بیند ... هر که ورزد تجربه شکر دارد ... جوانان عیب بیند آنکه ورزد

هرجا ماند نتیجه‌اش ورزد عقل ... بیش ... تیر ... ست

آنکه ورزد تیر زمین ... لذت دشمن نتیجه‌اش ورزد ... تیر ... ان

نیز بسی آنکه ورزد تیر اندازی کمان ... سه نتیجه‌اش ورزد عقل ... تیر ... دارد آنکه ورزد

دسته ... نتیجه‌اش ورزد کلید کامیابست آنکه ورزد ... دردام

حیله نتیجه‌اش ورزد ... دام است آنکه ورزد در بر انداختن بد اندیشان

دست بچنین تدبیر بستی نتیجه‌اش ورزد بد دندان و حیله اندوزان

به پای خود ... آیند ... برای خود ... سیاست گاه یا دامی افتاده

... و بسیار ... مصاحبت دوستان ... نتیجه‌اش ورزد ... صلاح اصحاب

... میان برد ... آنکه ورزد ... از ... آزرده نتیجه‌اش ورزد ... [illegible]

دلگر ... خوک ... آنکه ورزد ... جانوری بر ... کند اورزد

دوران کار ... می‌بیند ... ورزد ... وقتی ... تنبیه

اوورزد ... پاره ... کاه برد ... آنکه ورزد ... نیست ... علیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلکه [illegible] برخاسته امروز بدر ایشان [illegible] ترک فتح خود نصیب [illegible]

[illegible] امروز سلطان صاحب الزمان [illegible] پیکار [illegible] می شد

امروز [illegible] از [illegible] وقت [illegible] هر [illegible]

بگرفت [illegible] طلب و [illegible] ملک [illegible] کرد [illegible]

[illegible] با خود [illegible] کنند [illegible]

[illegible] آب هدایت می [illegible]

و [illegible] نوبت [illegible] و امروز نوبت [illegible]

امروز [illegible] و امروز [illegible]

[illegible] چرا چنین باشد چرا امروز [illegible] ظلمت [illegible] و امروز [illegible] آمرزد

[illegible] و امروز [illegible] تصحیح میکردند

و امروز [illegible] و امروز [illegible]

[illegible] و امروز [illegible]

امروز [illegible]

و اگر [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] است [illegible]

راست سال عشرت نظری جهان از هر برداخته دل کوته خامه از شوق

دیباچه نامه که من برگران زلیخا و نقد بازار سخنهای فرسوده دلان

بیان سرگذشت امید بی تلفیق شرح خوشنماسای کامجستان نقد حرب

و نظم آب و قایع نامی تاریخ سزاوار جولانگاه دبستان حکمت چه سلسله

اند اسبه نگاه سعادت گریبان جام صورت معنی نغمه انگیز مردم نگفتن

چو امید گرانمایه انفاس باکیفان از درست نهید و سنجیده سراپای نکات

به دوران بخشی خبر لیکه از خرد آباد دلاویز نه آگاه اند و نگاه در بند مستی

گرانمایه و بیدار نامه دیگر که آنچه بود به زبان یاره فرو رفته اند از مصدران

تباه سرشت هر مژده لاابالی خواهد سرانجام بدا دارند نادرست گفتار با در

آوردند و نشر از دوستیان لیکن ایشان که نفته بر ادراک حق الملک سلطان

آوردند و برشکان ناد شوار جهان کریمان بد سرانجام خود را برای

گفتن و بریدن ناکار را استانهای بیم و امید برین حکمت تلخ دارو

نما استی و امیر ما دکی نادرستی را اوراق هستی بود قلون ما جولانی آنجه

انگاشته در زبان های خود دیبا . دیباچه گرفتاران خیال پیوست الشمار

با همداد کشاکش بدرگاه اگر در اینکه اندر این بند دولتها لیکن در سر

در از نسی تخیلات با درستی بگفتار دلاویز حکمت با هیچ چند و فراوان راستی

یشقان

پیشکش [illegible] آهو [illegible] جان [illegible] اندیش [illegible] بر الف زلف [illegible]

لازم [illegible] فرمانشان [illegible] معانی عقده [illegible] دلان [illegible] حلقه

[illegible] درمیان آمد و از [illegible] [illegible] بکش [illegible]

و مقام [illegible] [illegible] رفته بر صفحات [illegible] [illegible]

برخی شنید [illegible] که [illegible] در جواهر [illegible] [illegible] اطلس

آیین نگارخانه [illegible] اند و جستند و در میان [illegible] جاوید افشانده و از [illegible]

بخت وصال [illegible] [illegible] [illegible] درون [illegible] صورت و معنی

از علاقه [illegible] ظاهر و باطن از فروغ اندرونش [illegible] آمیز [illegible]

برگزیده [illegible] خاک [illegible] نور ازو [illegible] اخبار اند و ساخته

[illegible] [illegible] شنید [illegible]

[illegible] [illegible] بخت [illegible] جان [illegible]

سرمایه [illegible] خواب [illegible] در ظلمت کاه غفلت [illegible] بنیاد [illegible]

[illegible] بر [illegible] [illegible]

ره بردن [illegible] [illegible] کف [illegible]

[illegible] دل [illegible] جمعیت [illegible]

دوزخ کوس بلبل کشوده اند طرز آسمان لطیفه نفس گنجیده [illegible] زهره و نیلان

ملا اند برای فرایش مثال بود چنانکه تراکم را از فسون [illegible]

سبب لذت کرین مرتبی زاده اند در سر چار دفتر [illegible] لعوس

[illegible] ندتا خجالت کرد و فا بر ازکوی نکو خالکوی [illegible] تماشای

از دل لذین به در صنعت کر درستی نیست عام والله هر چه برا انتد [illegible]

تو دنی بر خیزند و زبان و دل نکوهش برآلاید را پیدا نیستی کی سپری

و زرف نکمی بکار نمیرود از انشروع حکایت [illegible] تو نقل [illegible]

جمیع [illegible] یکجا از دوخته بشدی وقد سپاس عشق خرد برزوبان باستاد

بما که رسیدی بحق رو نوشتت بر سواد بادیست که [illegible] کوتاه [illegible]

وفیض ساقی با اصحی بپیوند با فتح کاشناسان [illegible] لا شغل [illegible]

[illegible] بر آن عیوب نگاه نکند تا بگفت و شنود [illegible]

[illegible] صدق [illegible] به بین نقص گناه [illegible] لعند نظر

[illegible] کنند وجز این که نماط [illegible] فیض [illegible]

شغل با [illegible] اند [illegible] دل [illegible] زبان [illegible]

برکند دلکشه [illegible] عالی [illegible]

تا با [illegible]

دست

دست داشت و واپس ماندگان را چه بهای زیر جهان تنگ [illegible]

این روز بلست جانی لذت برگرفتن و پایه تا او نهاد [illegible]

محمل و نقص کشتی نما در پی فتنه ایجاد [illegible] شگرف پرستید

کار آورده و زیرک رفتن [illegible] تخت ابر لشکر جهان زیرک دارند

نفس پیشانی جمال عنبر الکمال چون زرداران معنوی باشیم [illegible]

با جمله دلی برد کیان یعنی ظاهر شد مدایح نرم و رزم و [illegible]

جدل و غزل و اوصاف لطف و قهر و لوامع پرده [illegible]

آدمی و طرق معنوی ملک و ملت مهمات دولت ایران و اغلوطات [illegible]

و دان و نشیب و فراز که تاکنون عالم جسیم و کیهان بزرگ [illegible]

اقبال نامکن خاندان و بهجه خرسند [illegible] بسیاری از جهان

عقل و شهادت و سیاست [illegible] جهان بوالعجب و دولتها از چون [illegible]

ربع لوازم و درستی دل آگین تاریخ نامهای باز گوید اگر دیده [illegible]

نگارنده [illegible] عمر دوم [illegible] دانش پژوهان [illegible]

در آمد [illegible] سرمایه [illegible]

آید و نیز [illegible] اگر چه [illegible]

جهانی قلدی بو ایلک کونده شب تیره صبح ترکیب ایدی بزم آرا کلدی دلدار
ایدرشی الذلا حواس بر پیرزن خامه لذت جسم و لعونه ذکر
علی ربعدن نورکردد ولندید دستنما آثار سنان الف دسش پایدر
حسن بعد الفون ایدر دوتر در سطر خامه دولت کوادن
وال ملال و دلداری غم دریست اوقند و جبین مجنون دلک ناکزیر
تعلق هما نازنین پادشاه الله بعد بو العجب خاطر بحمله تجنس فکری
اوزند و دست تهی و دل خلال پردسن نمار و بدین ملک مرد دستان
ولادی که بهیش دست آویز تعلقان است کجا فرود کلید حکور چنین
مطلق لادروضها علانی نطالک شعوام ورز انلغندسی دوروپاره
به نرکش صبح کل سپرتند ولاشیب لاخ تعید برقی از کاه لطائف
احید لکن ثناسای بجوش سعادت درآید حرجه بیکس و دل لالان
بادر الستدر حس شکفت حقیقت کارانست حجه دل بزبان کنزاله و خامه
درکه خدسیر و هم زالصکان الدالابای عقل لذونزکه لبی
پرنمک بدایع نگار ربیع الله کوره بند نه تلکوئین لابر نوبت ایام
وارسفینی خرم ولا هم اعوز غفلت فروزند شید ابز دوعول

راه

۲

را اسعار است رنگهای لب چو شود تو ز نیست [illegible] جنین

ننموده بیت همه این پیش جا انگیز اگر کون آسمان آمد جهت [illegible] اری آیا تا

دلها گشت دم [illegible] کرد گل [illegible] که [illegible] ازین حق باز دلها [illegible] بر ده

یک یافت ز زلف شد [illegible] کار کرد ادراک یا افند لطف [illegible]

عقل ز ذوق ملکت است دستی زکو دلان با بر برکیان بستان [illegible]

داد گوهر [illegible] ویرانکان دل بنای ابر آید آن شاخ عقل [illegible]

شریده [illegible] زلف [illegible] پای صاحبه که زنگ آن علی واهبات [illegible]

بگفت گوی در سینه گزین مجلس برخواند چون بجز [illegible] بالیسقاه [illegible]

خرد

بیان [illegible] برکز الله بزبان [illegible] آنرا معقول باشد ثمرات [illegible]

را معقول [illegible] لد اشکاه [illegible] بیرون افتد [illegible] نکات [illegible]

را که [illegible] که دست تصرف برکشید و عقل شد که نزد [illegible]

دار خلوت [illegible] سلطنت با زنگ [illegible] لیف [illegible] [illegible]

کسی تمیز [illegible] مرد شناسد در شر [illegible] برابر [illegible] غرب [illegible]

شر خاص در خلوت [illegible] جمال با شمع [illegible] چیز [illegible] نیست [illegible]

غایت [illegible] کار [illegible] اندیشه برآمد در [illegible] لالی

سهای

خندق باربند بار الست پس از هیئت و اسنان و کونه [illegible] گفتار بی گفتار از تو

از زمین قدری که بینه [illegible] که سحر لاجان که آمده از آن نفرت برگیابد

شد به پزشک که بعنی آمده و بساط که صورت بعضی را هست افزود و خوردن

ای نزد اکبر وقت اندیشه غربت حال البصر و آتش و کس لفنی خطر

چون دو آمد تا شناسای زود سال و ولی طلبان کهف مرگ سفت دیشود

با ملک بر آلایند و دریافت کیان زنجیر جونش مهر بدرالخت

کیل لبابت آنکه بر انجام یار بر گوش سیل خندق [illegible] باد [illegible]

تا فرست و آنکه آید و صد اجهان کتاب بزده را انکاس روز

بر کناره مانده نیرونی بر لب نفس نیز که باز دست دهد و صد [illegible]

از اول نار و لباب لده نار سای کرانید و شناسا کنند در استانه

کسی الله بالاتر از است طایر ان بلند بر ولد اوج [illegible]

اسروزان آن بابت [illegible] معادله خاطران جهان روی دین سود و زبان بالا بران النسس

خانه لبنه [illegible] بد بر درش برلنید و پا از حد صلح کلم بردن نهادم زده

کار دیده در رسید لیکن از هوشیاری و زمانه سازی رضا کرد سعادت

بند [illegible] یک رساله با خودی برانید منفعت [illegible] بال ابری شده

نور علی

در کار

بجز بری ملتفت گرامی استدعا بوده تا سای کرده است
کرده ... از نظر لطف ... کرده نیست ... که اینجا ... حرف
نقاب ... و ... کرده که ... بود که ... از سر ... های ... حرف
میکرد و ... که ... بود ... حرف ... کتاب ... فلک
الکی ... تا کاه ... از خود و درک ... پیش ...
نموده که سپهر شیدا ... دیگر ... کار ... در ازل ...
کلی آمدند ... تا کاه ... سعادت ... خاطر ...
... باز آمد ... ساده ... بر ... شکسته ... زنگ
خفته ... لذت ... طبیعت چون خموشی ... میان ... بسیار
جنون ... حلقه‌های درست ... کار ... خطاب ... قلم
... بزرگی و سعالت ... در کرده ... درست ... خیال
خاطر ... تسبیح برگرفته در خیال ... یاد ... زبان ...
... بر ... زبان ... صحبت ... زبان ...
... دیدار دو ... چشم را ... باید ...
... کرده ... حکم ... بوسید ...

بر ولادت [illegible] معجزات الشیم الله [illegible] تا آن که تم [illegible] شرط نکو خواه

از دولت اعظم شهنشاه عالم [illegible] دانش ملکی الجلال جلالت جاوید آباد

[illegible] صدق اخبار [illegible] پدید آمد و لطایف [illegible] مکنون ضمیر

از دریای خاطر [illegible] حق کاغذ اقبال آداب زبان [illegible]

و لطفی سپاس نعمت رسید که گزارش یافت [illegible]

کام خویش بلکه کرد [illegible] بنگام خویش چنین که رسید آن نفس جان

کمال نفس لذت جان شود و جلوه باز [illegible] بیشتری حرف گزاراده

بستاند و بسیار زبان خامه [illegible] زبان یکتایی روایت و تحت

برای یک آیین [illegible] دست [illegible] نگار [illegible] نمایند

حکم [illegible] سجع [illegible] الفاظ [illegible] و بعض [illegible] لفظ دانسته و اول

[illegible] بوی [illegible] سجع گوی فاضل [illegible] سرمایه فصاحت اند

[illegible] کار شعر [illegible] نثر [illegible] الفاظ و صفت [illegible] اتفاق

و آیین ترصیع و ردیش [illegible] باشد و باختیار اقتباس [illegible] استهلال تجنیس

[illegible] تلمیح [illegible] انفاس [illegible] محسنات [illegible]

دستها [illegible] لای اندر [illegible] [illegible]

قدم

و ... الله کافی جانشین باشد و به قدرت شمایل و ...

دلاور مجد الله ... جبین ... استعاره ما را گویند

شناسه کلان صواب ... الله ... کلام ... باشد ...

تا از طبع سالک ... برساند ... مشکل ... باز ...

او ... عام ... دست ... دفتر ... باشد ...

چنان که ... دل ... مست و ... ادراک ...

تا ... دیگر ... الله ... اغراض ...

آن ... دو ... دوستان ... است ...

... که ... دیده ... تحفه ... دیدار ...

آن ... طلسم ... بر ... مرا ...

دارد ... دست ... جام ... دوست ... جمال ...

دگر ... دست ... کند ... الکتب ...

و ... آمد ... نده ... و غارت ...

بود ... چشم ... بیا ... کشود ... دل ...

کار ... دنیا ... دیگر ... دست ...

یارب جه سود آمد از نه ماه فرخ روز رسید که از خسته بدو جهان کما

ذرسنای زمان و همیشه آمد فرخنده طالعی بکرد که آمد که انجا بار رفت

داده ل بر بیوند بر بسته که الاغنیا سازان اللال این نسخه

در جهان کاه عدل کرای نشستند و زبان طعن کرده غبار آلای ساده دلها

نشستند خاک ره رستان کار روز بر غم ناسپاسان این

گنج گوهر گشادند للّه فی کتب نظر کشادند دیده مدی الایام نظری

نو لعبت بعجز خشم دستی نگرفته از زر کوی در آید بدرود و مولا نزهت

چندین زحمت جوهری دیگر بر نکنید چرا این نگار را لله الله ...

بر بر آید چرا این شرف نامه درست بر خوانده به نیرنگ تازه نقطه کلک نو ورد

تیره حضرت سنای لذکر امید درست آید دیگر گفتار هنر باشد بر وه

نقد ... دولت جهان بترجیح این نو آئین بساط در نور دیده مهربان اندیشه آرزو بده

دیباجه دل افضال را با غم جهان سر انجام دهد لیکن کارسنای نفس مخلص با پنج آوند

حضرت بر کشادم را لتبه نحوه الله عمر الاعلی فراوان تحسین متزلزل نگار

یک نوبت آمده بیگر در در ایشان مجلس کالای را بار کشید نکنید عقد

رکاب ... با یار کوه عام جمع بوند فیلسوف بالفقه چکار بارد

ملک ... ساز ... گذار حکمت ... دیده ور ... ادبی فتند

دیو ...

داور

بزرگ تو سروری کز نسب مردم الصلاح [illegible]

شب دیگر از ظلمت آمود که [illegible] بیستوا [illegible] لاذی [illegible] گردد

بصفوت کده دل [illegible] را با [illegible] کرد و دیگر [illegible] نگار

کز نیا [illegible] ودم الان [illegible] رشت [illegible] سید [illegible] خورشید [illegible]

بجوی [illegible] عشرت [illegible] سوم آن [illegible] بوی [illegible]

[illegible] الله [illegible] سال [illegible] بدر دو جهانی تو [illegible]

دارد [illegible] کار [illegible] [illegible]

[illegible] خورد [illegible] کشت [illegible] [illegible] چهارم آن [illegible] خنده [illegible]

[illegible] فطرت [illegible] و همت عالی [illegible] دریاف

[illegible] بان [illegible] جز خوش [illegible] دریچ [illegible]

جوهر [illegible] بزد [illegible] آن دانش [illegible] کرد و [illegible]

[illegible] از [illegible] چراغی [illegible]

[illegible] آن [illegible] را [illegible] این [illegible]

[illegible] چه [illegible] راست [illegible]

[illegible] عزو [illegible] صفحه [illegible] آید [illegible]

بعد الحمد و نعت سرای جویس شد که ما ... ان

در بیاض گرانج و ریاض ترا چو چمن را لاله شکفته بر کنار شعف سرالیف

آمد سیخ ... رسید ... و ملازمتی او رسان داند صدور ... الفت شکرف

... بیاض نزام ... فرخ ... لند تعان ... در دل ... و

... نزول صعودی زنابرد دم کرده چو خراشیجی بر دکیان صفوت ...

ضمیر را به زبان حروف در آنقد ولکن ... بالعجب ... آغشته گردد

... از ... دنباله ... گوش را ... جان را بالا ... کلبند

... آلات ... چار ... لفظ ... چو باز ... دستان

را بیاض ... آرایش صورت و معنی ... را بر ایشان ... لفظ

برای ... فهم ... خشک ...

... الحمد را ... درست ... باشد ...

... انتظام ... گردد ...

... درست ... درست ...

... آید ... عنایت ... حال

... وار و ... لوازم ... دار ...

ال

لازم برنیاید و کمالاتش لال در گفتار نبود بحدیکه در ساز و

نالکیبان ... سلک روح کلک خطش در نقش عجیب نمی ولایت دیگر

نجی ... بهمت کمالش با صحبت حبیبی و دیده دل اکثر دلالی

نکجا ساز دانش ... با مهمانی شد امروز در دل الیاز کند ... گرد

هر کجا که لا نده لطیف فارسی الانشا دلبهار حضرت ... جلوه الدو

دل انجام ... امید ... داشت آید خاص در ... معاد از

... دانش و فضل طاس ... تلاوت شیخ ابوالفیض فیضی ...

راست لازم ... عنصر باد ... قدسی جاش ... و ...

... شست ... حال ... برگشت و دل ... همند

گیفت ... یام لبزری ... وی مقصود ... در افتاد

وار ... دانش ... سینه پر از علم و ... بیج

... بیج و لذت ... تمیم ... بیج

... و ... در ... لغار جرده اقبال ...

بعضی داستان ... آید ... برایش ... بنوای ... خرابات

غاز حسن اد ... برکردنا کاه ... جان ... کرد ...

داستان

صفت رسم [illegible] نفس قدسی [illegible] صفا و مطالع نور باشد

[illegible] عیسی نشاند — یعنی آن [illegible] که در سینه [illegible] آلایش [illegible]

[illegible] آن روضه قبا [illegible] دقایق [illegible] مقصود دیده [illegible] آمده [illegible]

[illegible] برخاست و [illegible] [illegible] یک [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] دل [illegible] عزت بدست [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سخن [illegible] کرد [illegible] [illegible] کرامت و [illegible] و خطاب

[illegible] [illegible] کوبان [illegible] سخن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دفتری [illegible] انتظام [illegible] [illegible]

[illegible] سعادت آمد [illegible] دیده و در دولت گشاد

[illegible] هدیه داد [illegible] از [illegible] طبع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خوانده و ناخوانده درآمد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خوانند [illegible] جای [illegible]

[illegible] [illegible] رسانند و [illegible] دامن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تواند

وز بیم ... هزار دیده‌ام که نظاره تو بیند تا از شوق زر

... صبح دیده بر آن تن ... پروانه‌ای صحرا اندیشه

سفر و بین ... [illegible] ... در زبان خنده

و دل خموش و شکیب باطل در کوی اهل اقبال اندر ... دل

درد گر عمر کوتاه اندوه دست   معشوق دل موج‌ها ه افلاک

این دل افروز دیده را ه اشاریست   در دلش عشق باد شه افلاک است

هم نکته‌بینی ... آنکه چون ... [illegible] ... شکسته

سوانح نگار ... حق کردن آیین خواهش ... [illegible]

با ... [illegible] ... قسم ... [illegible]

پیشتر با ... [illegible] ... اضافات ... [illegible]

... [illegible] ...

تدرس ... [illegible]   رخ ... [illegible]

... [illegible] ...

صد جهان ... پرده ... [illegible]   موج ... [illegible]

تر ... [illegible] ... ابروش ... [illegible]

فرساید

... [illegible]

[illegible] را خطاب کرد یا از زر [illegible] باید پر [illegible]

آورده [illegible] جانب [illegible] افکانده باد در دست [illegible]

منشط [illegible] درنگ [illegible] ارباب [illegible] خمول و [illegible] برآرند

[illegible] آفرین جان صورت [illegible] رشک [illegible]

[illegible] و جان گزاری بدگوهران [illegible] بسرباری لختی [illegible]

[illegible] نکو [illegible] را به نکوکاری فرخنده در لباس رعونت [illegible]

[illegible] و بیشتری از [illegible] بکار [illegible]

[illegible] جاودان [illegible] افتخار دانند دلداد [illegible]

[illegible] زبان [illegible] بال [illegible] شماره [illegible]

[illegible] در کار [illegible] زبان [illegible] وقوف‌شناسی

[illegible]

[illegible] سرایت کار [illegible] خرسندی [illegible]

[illegible] گشته [illegible] این

[illegible] دیدگان [illegible] نگران

[illegible] زوال خواسته [illegible]

کریم [illegible]

۱۲۰

یارب

قوللری نشان جم   بر کره ده جهانه کزینی خصوصیت پیغمبره

... لطیف حدیث نجم ... تا عرش ... ده جهانکه قوللاری اندن ابا

... حکموا ایکموشه لنزواجزه شدی ... للالکو کیعاده دینی بر ماره

... ت و باعث زلط عا طافت الف ... ر لله بر دهان کردی

... دلکش ... کردلر آغاز لشکر و نیابکه کرایان دام الو دلا

... عموللاده لیصفای ولطافت شاهد زبان فصیح و دهان دلکش

یاسمای حضرت تیاق داری مخفی ... نکار یاریدم

بجمله ... ز زنکه همایک رقیب ... بابای ... علوم ...

تعابیر ... ا جعفوی دارلت از مهر زینی شنودیده لایز ...

بدان ... ی ... اللاجه سائل ده ... بعه ... کلان کفت و شنود

... خار ... ر دنیامدی بها اکله هرند لک ... طالبان

کمال ... ولارت بعه باشه وخطرهای ... باید بردگم

مردان مرد ... های در آید بصفوت کده باطن جاکر جهان

... الوزد ... مورعی بالید نفرت دلکزا ... ی عاقبت

دره ... آیش ... کم تر ... ولازم دلبرد خته بدمنار

چونی

چون بالا انشا طلبی سپرد و بخ

... دو صفا و قدس از انجمن آرایند ... ار انشای نغمه

دانش کا در سیر کردن بسپرده با ... دو مسالک در همگنان با اکرام

خواب غفلت دل آگهان به صفت ... اعتنایی الله داد ... یاد کرده

بپرورده که بدایع شناسی ره صورت و دیدبان بر عالم معنی ...

نفس ... بطرز پای گویا کن چو در ...

بینش نیاز بچشمه نظر ... بسیار از کلک ...

نقاد صفای صوفیه و بدایع شناختهای ... آیین کند ...

آن انتقاد با چنین دانش بزرگ تخرد اولی ...

روی دیگر شد بهمان آیین خواستن نامی و خرد پرستی ...

آشنایان بند آمیزش گنجینه و دانشی و از نامداران ...

بسیج دیگر زبان و دل ... ولذت غیبت ... تازه

چون گشته بر بسیج چون ... صلا زبان ... تا ...

سنابد اسفنگی به مرو ... انشا ... ایان نگار

سپرده و در نشیب آباد دلاویز و شادی یاد دل شهبان وصال ...

عوصه

از خود دو هستی اگر
شور ... قطعی ...
تا چنین رهنمایی
تو منشدی ...

تا ...

ابا

سپهر ... جمشید ... ن می در آورد و لذت ... قطره

کرد ... صبح کر بیدار ... آسمانی ... والا گوهر لسبب ... و ابا

و ... سبب ... بار کرد کانهٔ خانه ... با ابو ... لبل و ... لذت و

... کر ... بی ... در شکفت ... اندک ... نا ... ... الی ... بر ... انکند

شمس ... بر ... و یاب ... بانده ... لالهٔ ... ساکنیهای باهم ... خسته

... ... زمان ... آن ... ملک الکبر ... در افروختند و زمان ... ماند

... های ... کو ... دیگر ... در ... است در ... صبا

... ... بر ... دست ... که ... آسمی ... ابی ... ز

... تا اگر آسمان در محفل ... دلستان ... بر ... اند

... لدی ... افق اقبال ... خورشید ... ... در ... پیدا ... شند

و زمان ... سطوت ... اغتنام ... تا ... نیل ... الملایک ... الاعلا

... ... گسترده شد و ... بجد ... ... خود ... نزدیک

آمده ... دیار ... دیوار ... در نور ... ... دیوانه ... ... هم

نکته ... کرد ... در ... طبیب ... ... دو ... کار

... اتفاق ... ... پرستاران ... است و لذ ... نوشته چه

و شماره

...یان

کسانی که قند لله قدری داشت بجان

... پیر کشوط ... بجا و نشیم ...

و بعضی از ایشان اللهم ... و ملک اللهی ... [illegible]

بانگ فعله و حرص اندوختن ... ایای جست ... و در ... [illegible]

قدم جست و جوی ... و بیشتر ... آمد و ... [illegible]

پخته اند و ... آن ... این دوست ... [illegible]

الساعت ... از دو کرفت و اندوخت ... کم ... [illegible]

با یکی بر ... نظر ... صید ... و ... [illegible]

و دل را ... پدید کرد و ... [illegible]

بر ... جان ... توانست کرد ... راه ... [illegible]

... کسترد ... منافقانه ... [illegible]

از وجه ... برخی بدست افتاد و در ... [illegible]

برخواست و اختلاف کرده ... مردم دل را ... [illegible]

داشت و ... باطل کرد ... [illegible]

محفل ... [illegible]

[illegible] از [illegible] تعلیمه [illegible] دست علوم عربی [illegible] اان

[illegible] اگر [illegible] بیند [illegible] بار [illegible] اگر جائی [illegible]

[illegible] نجاه [illegible] کرد [illegible] حید [illegible]

[illegible] باسنخی [illegible] ازبرای آن

کار [illegible] بدگوهری درهم شکستی تا گرد دست [illegible]

بیافته [illegible] معقولات لاعن [illegible] بمرده [illegible] ساده لوحان

[illegible] از آن زندان ناشناسان بحجره دستی [illegible] — در یادش

[illegible] باب [illegible] ولاتر [illegible] منقول

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] زنهار رفت وگفت [illegible] مذهب دراز [illegible]

[illegible] معتقدات [illegible] تر [illegible] نشنند [illegible]

[illegible] اشنایان و دیرین دوستان

[illegible] و در شهرستان [illegible] غربت [illegible] از [illegible] ایام

میان [illegible] در بازار [illegible] گاه از خلوت [illegible] از [illegible] نشاط

[illegible] از [illegible] وگاه از [illegible] تر

الکمال

هر دو بجای چراغ آن [illegible] در سر داند

سا نرک دشت [illegible] سعادت برحسب قول

فرزند [illegible] بهار برآمده نفس نماید و [illegible]

آن [illegible] نسیم ساخت [illegible] [illegible] دم [illegible] طبر گرفت

اگر جهان [illegible] نکو [illegible] مقبول [illegible] میکرفت باز [illegible]

[illegible] یاد [illegible] میرسید تو چه فهمی [illegible] اگر [illegible] دانسته آن [illegible] کس

میکرفت [illegible] اما [illegible] لذا [illegible] کاه [illegible] چه [illegible]

[illegible] [illegible] زمره [illegible] [illegible]

این [illegible] [illegible] چه بود [illegible] [illegible]

آن [illegible] چکونه برداخته با [illegible] زبان [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] ساخته [illegible]

با [illegible] [illegible] [illegible] راه

[illegible] [illegible] تا بعد از [illegible]

[illegible] دولت [illegible] خویش چون [illegible]

[illegible] دشمن خویش ای وای [illegible] دست

[illegible]

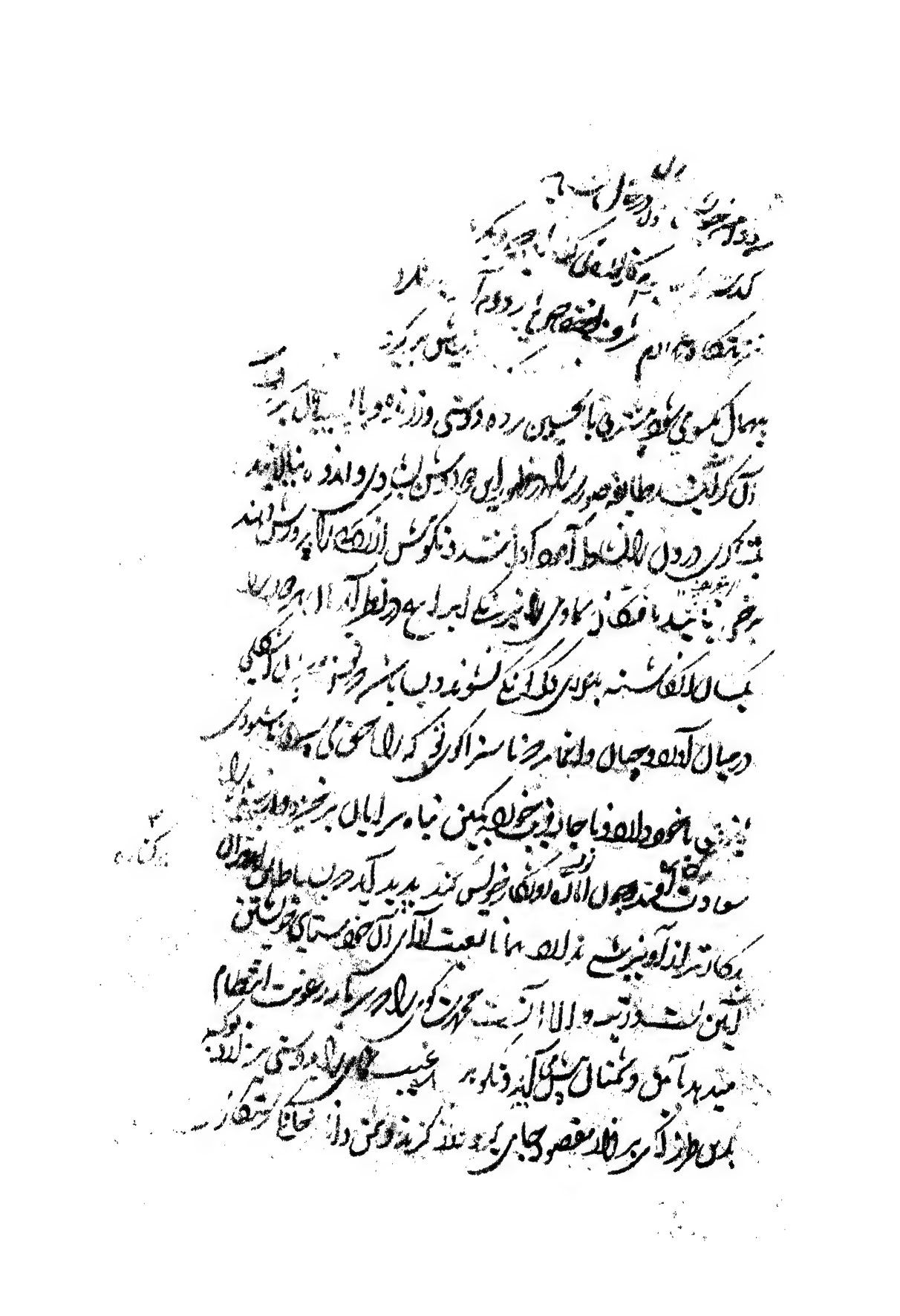

[illegible]

[illegible] ... نزل

[illegible] بدامانی ... همواره سطلی نکونش [illegible]

[illegible]

[illegible] با استانه نیال به یزدان ... [illegible] الدرار

سعادتمندی ویپدلانجنبه مجرا دلیل ... نکو ... دیرد [illegible]

[illegible] خصال سطلی ... دست خوش منشی ... [illegible]

[illegible] ... ستایش ... کردلاف ... ازنیک

[illegible] دل یاران حق یزدهی ... حق کرامت [illegible]

[illegible] ... وفضل حضرات دولت ... آستان

[illegible] ... علی ... صادق جمانه دران غربت

[illegible] دوستکان دریا ... کام ... گرفت ... [illegible]

[illegible] ... شافتن حدت ... نامی چه اندازد ... [illegible]

[illegible] ... جود ... عذر ارگفته

زاکزی

گاه بینش

[illegible] بوش مدحت میزند [illegible] بلند [illegible] و داستان [illegible]

[illegible] تازه می بخشد نه اگر هوشمند لذه آب به پرورد [illegible] همام

و باد [illegible] میگوید همان بهتر که سر بوش خاطر بوالعجب بر نگرفته را از درد

بر [illegible] انفو [illegible] گوش زبانیان بر نتابد [illegible] از [illegible]

[illegible] اگر گویم آنچه از اندیشه در جان منست با چو من [illegible]

[illegible] ابوالوصل مبارک ضمیر دانش پژوه از زمزمه پنهانی

[illegible] چرا سر امید حال خویش بیادگاه ظهور می آرد و در خلوت

گاه دل را بیگانه [illegible] چشم بینش از صفوت کده باطن [illegible] میکند

سراب را سرانجام دادن آیین کرام هوشیار است [illegible] همان قطع [illegible]

بار [illegible] افزوده [illegible] ایزدی [illegible] بجای آورد [illegible]

[illegible] داستان [illegible] تعلق [illegible] حقیقت [illegible] را از هرزه گرای باز آورد

و [illegible] را [illegible] دو گوهر فطرت را [illegible]

بخشید

الله

این کوکبه

معلی انجمن از این سلک لیدر چه جهان رشم [illegible]

و صحت او در آرزو بود از دیوار این کمان [illegible] دعا [illegible]

در حضرت اعلی بسند شد [illegible] فیض [illegible] از [illegible] بار

جمع [illegible] در [illegible] از [illegible] کردم نخست

[illegible] محبت خواه بود [illegible] از هر وقت [illegible] بود

احمد علی دهد فلک نصرت و بخت یاری دهد [illegible]

بیا [illegible] کلام نام [illegible]

در [illegible] انجام تو فلک یکدم [illegible] [illegible]

دفتر اتمام یافت [illegible] بدرست

و بخت [illegible] سند [illegible]

[illegible] آید و [illegible]

[illegible] و شد [illegible]

...لله ...

... از خلد

و چون ... شناس گزین ... ستم ... پیوستی

کی ... ران زن الستن کن مردان ... ک ...

منازل ... خطرناک دیوسار ... بای آکان شکوه ... الفضی کرده ...

لذا ... ورود آن منزل شناس ... بر باد ... ...

... و قلمون ... خو ... شادم ...

... کونه ... درم ... تیغ ... آرمیده ...

... قدمان دریادل و لب ریزان ...

... های خویش ... الله ...

از ... در عبادت این ... بهمن و دوست ...

نشاط ... و ... وقته ...

... دل ... خویش نکوی

... ریاضت ... خویش ... گردد

... خلد

نیست بنیر
ز بند جای به نلوی زره ست سدی حیه بود و ندالله
از پی حوادث بیند کاغذ ببا و دل یاد کار دلی یاد جهان محض
بیند عشوه می عال سبب کلیم در کار عهد سبب آن جهاد نا
عکس ... یا ای بی عیش چکم حبیب لادم سر دل الصوفیه مخمند
چو کاد ای رب کرده ولایا نا سهار سبز دن وصال از سر بی آزار
ولی جان بس عشق ولایک و بیکار کاخ سحاب خاط جهاد مهر دل
لحج لغزش کف بیدنا بجا است لزوندان وزاو زند العیار جیحون
بیت دز کر حاصل باکه نوام نفس وابسته آوای لطف خوام
این عم بیماری است بانخوانم نه ولی غم کم است باکه خوام شکست
بیچاره کنی ادراک کدیشه عیان در زورست دبا دانش مولای دو کار
مالکی وی حجاره بسفال شانه در صبر شود سوی طلب سیاه کند و بلبل دردولت
اوز ایش کابت نه در بود زه ست گشت جهرالدین سود دشمنند

دو [illegible] به [illegible] از رب ج [illegible] به جا آورده [illegible]

ترسیم [illegible] بمنزل الاعلی کیفیت ره و قمری ترکستان است

اگرچه در [illegible] کوههای هندوستان خود را چنین عزم در برد اختند به [illegible]

[illegible] افسرده لذا لیکن از انجمن بر نجهای در [illegible] [illegible] اند

در کار [illegible] ان حسن [illegible] تفلیس [illegible] پردی [illegible]

چه [illegible] به سر [illegible] [illegible] قدس [illegible]

[illegible] کشور دیگر [illegible] کرد [illegible]

[illegible] زر زمد اولی [illegible] نامه [illegible] را کرده

کوچه کرد چهار [illegible] نقض علم الاحادیث [illegible]

[illegible] از در [illegible] آن [illegible]

[illegible] را [illegible] کوماد

را [illegible] دیده [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] و جنگ

[illegible] زبان بیغان گشوده [illegible] درد [illegible]

[illegible] یعنی از فعلیه جدا کرده اند و خود را در باد ز [illegible]

در گفت [illegible] جست و جوی یکبار [illegible] در اند [illegible]

یعنی [illegible] از این خس زبان طعن گشوده [illegible]

کردی [illegible] مردم چو خس نفرت زنی و تیر [illegible] طعن

[illegible] یعنی آشفته جانا در شکنجه دل تنگی [illegible] مطلب

[illegible] اینجا [illegible] خس فرو میکرد و صد دلق [illegible]

[illegible] در هر دو جهان خس فرو میکرد [illegible]

[illegible] انقلاب [illegible] نظرگاه [illegible] اختر میکرد [illegible]

روشن شد [illegible] نه تنها خلاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمع

[illegible] است [illegible] چو [illegible]

[illegible] چشتری اندیشه آنکه [illegible] سر انجام [illegible]

[illegible] ارخ [illegible] لاکر [illegible] بهار کوه [illegible]

[illegible] پنجه [illegible] سیرابه [illegible] اکر چاو [illegible]

پس چشمه [illegible] لکی پسرو و بازرکان زبان عقلی [illegible]

[illegible] آنلار [illegible] عاقل [illegible] بیرونی جهانه کردی فیض [illegible]

[illegible] یاد و یشی [illegible] اولکار چهره [illegible] افروزد

[illegible] حسن [illegible] اسمای جان عزیز الکی [illegible] زمت

[illegible] ای نبرد آوازی کار کیا [illegible] سوزی لالاش حیات

[illegible] لافلس حرمت فرودستاز دیاز داستی [illegible] کرم

[illegible] حفیه [illegible] و نخوت لالای اعتبار داده الانجسم [illegible] رت [illegible]

[illegible] رنا کابی نه مینه [illegible] کرفتی واقعون پدر یا بادیه

[illegible] لازی [illegible] جیش [illegible] آتش کرد [illegible] کزار [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] وخطای [illegible] در افشان [illegible] رال [illegible]

از نفار [illegible] در حال طرب

۴۲

بهار [illegible] حال کودران [illegible] داشته [illegible]

عزیز و [illegible] الدخلی در سپار روز [illegible]

[illegible] گرفت و [illegible] [illegible]

[illegible] داد [illegible] بهار آموختن و یاد دادن [illegible]

کار شناختن و [illegible] ریختن را [illegible] صبر [illegible] دل صلاح [illegible]

سنگ [illegible] لذتی و [illegible] خاموشی [illegible]

شاد [illegible] [illegible] لذت [illegible] خواندن

پیش [illegible] طلبی و [illegible] کم کرد [illegible]

[illegible] [illegible] دریا [illegible] دست [illegible] آخرین [illegible]

آنکه باید [illegible] هیچ میاس خاموشی [illegible] میاس [illegible]

[illegible] که [illegible] خواهی کردن تو هیچ [illegible] هیچ میاس [illegible]

[illegible] جمعت [illegible] و از [illegible]

[illegible] آخرین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سولاد [illegible]

دیلمر [illegible]

گوهر [illegible] را چهره نشاط افروز [illegible]

[illegible] نظام [illegible] کلام تو باد [illegible]

شناسنده [illegible] شوریده مغز

بهره شناسد [illegible] نغز

هنر یابد از مردم گوهری

چو نور از صد [illegible] از مشتری

[illegible] تمام شد کار [illegible]

نظام [illegible] هشتدهم

رمضان المبارک سنه ۱۰۵۱

موافق ۱۵ [illegible]

روز [illegible]

[illegible]

[illegible]